

3069

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE14820

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

التي توافقات عالمين بحكم عظيم خالص الخاطبة نظام جهان موم و فخر سالت و تعلیم من مع قول و موم بهتم باهمی

عظيمة

باجازت اسطون مان حکیم محمد کر خان نصیب میر مصنف صبا مصروف بقرائش شیخ و نظام الحرمان محمد بن محمد حسین باک صاحب

مطبعة دارالعلوم دارالافتاء دارالترغیب دارالارشاد

میکردند و اجزای او که در جهت مقابل آن هستند متهم میشوند و ازین جاست که جسمین متلی بحسب رقیق بگردد و قطر کثیر لقیق
نقصان می پذیرد و قطرین دیگر زیاده میشود پس این جهت عروق دست منکب طول می کشند و در قطرین آخرین از دیامی پذیرند
و تخصیص مازیل برای آنست که در ایشان نقصان دارند و یا ظاهر میباشند بباعث عدم اختلافی عروق آنها در کج که مانع از زیادتی
عرضه اشرف است و دست متعلق یعنی آنکه آنسی ساعد و فوق باشد و در اشرف و طول زیاد میکند و در عرض نقصان آورد
و وجه از دیامی اشرف و طول انتفاص عرض از آنچه بالا گذشت با تجله زیاده و اشرف و بسبب فح مفصل رسخ عند تسفل کف میباشند
و از دیامی طول و بنا بر متداد و درین وقت نقصان عرض و بنا بر آنست که بگردد طول اشرف زیاده میشود با ضرر عرض نقصان
می پذیرد و هم آنکه ملاحظه نبض روفی باشد که صاحب و خالی از اعراض نفسانی مانند غضب غم و هم و سرور و خوف فکر و خواب
بجانب می گیرد و از امور طبیعی بدین مثل تشبیه ریاضت خواب مفروط و کم سیری مثل جوع مفروط و تمام و از حال ترک عادات و استقامت
عادات باشد چنان هم که موثر نبض عظیم و نبض پیا می کنند از نسبت تقضای مزاج اصلی لهذا محاذ نبض بعد از این حالات اعتبار و اعتماد
ندارد و سوم آنکه امتحان نبض از نبض معتدل کنند تا بدان قیاس کرده شود و غیر معتدل او مقدار خروج او از اعتدال سیاق گردد
و این سه قسم همانست که شیخ علیه الرحمة ذکر کرده اکنون باقی اقسام که شراح قانون غیر هم بیان نموده اند تشریح میشوند چهارم آنکه
ملاحظه نبض است از دست است نبض چپ از دست چپ کنند تا که انگشت خنصر بر بند دست جانب راست انگشت می بیند و قیاس شود
سبب بطرف ساعد و زیر که طرف نبض از جانب با هم دست ظاهر ترست بواسطه عروانی او از کج بگردد تا بنبض مقابل او که باعث کثرت
بهم بران مخفی ترست و سرنگشت سبب قوی لا دراک ذی الحس است از دیگر انال پس بصورت مذکوره تعادل تشابه و دراک
بظهور خواهد آمد بنا بر وقوع آنکه سبب نبض جانب خفی و انگشت خنصر نبض طرف ظاهر چشم آنکه نبض دست است ملاحظه نمایند و
اگر چه قیاس مقتضی ملاحظه نبض دست چپ بوده است لان نبضها اقرب الی القلب لیکن چون ملاحظه نبض چپ است چپ
کرده میشود و ادراک دست چپ ضعیف است و ملاحظه نبض راست بدست راست ادراک دست راست قویست درین صورت
دیدن نبض است با وجود بعد از قلب ولی بود زیرا که تفاوت در ادراک هر دو دست اکثر است از تفاوت هر دو شریان است
و چپ و قول حکیم علی گیلانی که ملاحظه نبض دست راست اکثر نمایند یا بر قوت اکثر است چپ و اگر نبض از چپ اول بر قوت
نیز معین قول مسطورست که لا یخفی ششم آنکه طبیب دست دوم خود زیر دست محسوب نموده تا که در نبض در حمل او متعب نشود
و بدان سبب نبض متغیر نگردد و خصوصاً در مریضان ضعیف ششم آنکه چهار انگشت یعنی خنصر و نبض وسطی و سبب نبض نبض
هند و در اصناف نبض فکر کند و آنرا در ذین خود مستحض نماید پس بر اثر احذ از آن در چیز یکدالت میکند بران خویش کند تا آنکه
بر عرض خود واقف گردد و ششم آنکه طبیب فارغ باشد از همه چیز تا یک فکر او را اندر ادراک نبض باز دارد مثل امور نفسانی که غرض
و فرغ و غیره است عوارض بدنی که جوع و سیری مفروط و اسقام و آلام مانند آنست ازینجاست که گفته اند نباض معتدل المزاج
و سلیم الذهن و صحیح الطبع باید تا قیاس و اعتماد را شاید ششم آنکه اصابع نباض مباشر اعمال خشن نباشند بلکه انحنایان او

نرم باشند تا که یکی بحسن باشند و یکساحسان کنند و ازین جهت محمد بن زکریا زنی گفته سزاوار است که بناض نبض بلون نایل
 بحکمت باشد زیرا که این لوبن طبعی است و موافق بقوت حس است و هم آنکه بناض مستحضر باشند باموراتی که موجب تغیر نبض
 شوند مثل استماع امرجه و فصول و بلدان و اهوایه غیره از امور غیره نبض تا که مقدار تغیر حاصل معلوم نماید یا زوهم آنکه خط
 نبض قوی بغیر قوی کنند تا که در اصابع بقوت داخل شود و حرکت او بتجوی مدرک گردد و ملا خطه نبض ضعیف بر فوق نماید بکفر
 حرکت شریان بقوت غمز باطل نشود و ازوهم آنکه مریض در وقت ملا خطه نبض دست نباض میباشند عملی نمکند بلکه عاکس آنکه
 و بران چسبک ثقیل بنیز از دو اعتماد او چسبک زن کنند و چیری در دست نیز نگیرد و دست باز و تحکیم و مربوط بهم نبود که نیز تحکیم
 بسته نباشد و دست دیگر را نیز بر زمین نکیه نماید زیرا که امور مذکوره ممنوعه نبض از حالت اصلی تغیر میهند و خواجیه باده بکسرت
 و یا بتوتیر و دانند آن سیم و هم آنکه طبیب نبض را بجز ملاقات مریض ملا خطه نکند بلکه بعد موافقت بحکام طالت سوال از احوال
 نباشد و ملا طفت تا که مریض را با طبیب محبت انس هم رسد آنوقت ملا خطه نبض نماید زیرا که در صورت سیدن طبعی مکان نبض گاهی
 بطیب تعب قلنی عارض میشود و خصوصاً وقتیکه سیرج تغییر از عوارض باشد و ایضا در حالت حصول مریض طبیب گاهی مریض را فرحت
 و انبساط مفراط حاصل میگردد و گاهی شرم و خوف خصوصاً اگر مریض باشد پس اگر در همان حال بے توقف بیدون ابتدا تحکیم با طول
 پرسی و اظهار مهربانی و شفقت مشغول بملا خطه نبض گردد بسبب تغیر حال حالات باطنی و کما حقہ دریافت نشود چه ازوهم
 آنکه در اطالت مدت ملا خطه نبض و در قصه آن حسب مقتضای حال قصد کند یعنی نمانده نبض اگر مریض باشد و در مرض
 او توقع نبضات مختلف بود در ملا خطه نبض و چندان طول بد که حال اختلاف روشن گردد و الا ملا خطه نبض بسرعت نماید تا
 مریض ننگدل و غمین نشود و اگر صحیح باشد و نبض و احتمال قوع نبضات مختلفه بویس طول بد ملا خطه نبض را بنا بر وقوف بر آن الا
 بقدر مقتدرال کفایت کند بعضی اطباء اندازه مدت ملا خطه نبض مقرر کرده اند چنانچه ابوسهل سیحی بمقدار سی نبضه قرار داده و سیل
 بران نیامورده و سامری گفته که اطول زمان اخذ نبض حدیث است که دران نسی نبضه واقع شوند و دلیل برین آورده که تا اجناس
 عشره نبض را تمام قرار گیر و بنا بر آنکه هر جنس سه قسم است آلی میگوید که ضعف این دلیل مخفی نیست را قمر گوید که برعم ناقص جمعدم
 اختلاف ضعف دلیل مذکور است که هر یک از اجناس عشره نبض منقسم به قسم نیست کما قال سامری بلکه جنس بمقدار انبساط قیوم
 است و جنس استواء اختلاف و جنس نظام غیر نظام و جنس ناخود از وزن هر یک مستحضر و نوع است کما سحی انشاء الله تعالی پس این
 دلیل سامری که بقرنسی نبضه برستیفای جناس عشره است زیرا که هر جنس سه قسم است ضعیف باشد مگر آنکه در دلیل تعیین نسی نبضه می گفت
 که بهرادرک هر جنس از اجناس عشره نبض سه نبضه مقرر نموده اند قطع نظر از انحصار او در سه قسم مناسب میبود که اقل الجیلانی فی
 شرح القانون و قدر بعضه بثلثین نبضه و بثلث در کل نبضه فی جنس میراجع مرفه بعد اخری و در کماش اسکندرانی
 است که دست خود از رگ بر ندارند تا آنکه دوازده نبضه تمام کند و محمد زکریا گفته که این دلیل مدت درک نبض است بعضی متاخرین
 نوشته اند که تا حصول سی و پنج نبضه دست بر نبض ارد زیرا که درین مدت اکثر تغیرات حالات ظاهر میگردد و هر چند در دوازده

یاسی نبضه بلکه در پی پنج نیز شرابان از صلابت بلینت از امتداد بخامیل نمیکند و بسکن ممکن است که در جودت و حرارت و غلظ و غفر
 و توازن و تفاوت قوت ضعف و تقدم و تاخر مختلف گردد زیرا که صلابت نرمی شریان بحسب سبب رطوبت مزاج بود و آن
 برودتی بدون تدبیری متغیر و متبدل نمیکند و دیگر حالات چون متعلق بحرارت برودت و سبب سکون خلط و اعراض نفسانی
 است میتوان که برودتی بلکه بوجه و خیال اندیشه مجبوی یا مبنوعی و غیره و یا بوزیدن نسیم یا بر دو حالت تغیر و تبدل شود و از علم
 این امور طبیب معرفت استوار و اختلاف اعتدال انحراف مزاج حاصل میگردد و از لحاظ و حفظ اینها میتوان که حکم بر حال مرض و
 مریض نماید یا نیز و هم آنکه در حالت ملاحظه نبض باید که بمنینده و نماینده نبض هر دو جاسن باشند و جلوس نمایند نبض مربع
 باشد قامت درست کرده و تنگی نازده و مستوی و بر سهو بهم نشسته و ایضا در آن حال باید که هر دو ساکت باشد و متوجه بجانب دیگر
 نشوند و نظر بیکدیگر هم نمایند بلکه بر چشم گاه گاهی ملاحظه صورت و چشم بیکدیگر نمایند و غیر است حال هر یک در یافت کنند آن مکان
 از غوغا و شورش مریض و صدات قویه و از هر چه باعث تشویش طبیعت گردد خالی باشند زیرا که او را کس نبض در یافتن آن از
 قبیل ادراک معانی و دریافت قاتق و کات آنست که حصول آن بدون تسکین طریقت و صحت و جمعیت حواس ممکن نیست
 قائده در بیان تعریف نبض آنچه بلان لفظ دارد بد آنکه شیخ الشیخ تعریف نبض میفرماید که هي حركة من اوعية الروح
 مؤلفة من انبساط و انقباض لتدبير الروح بالنسب یعنی نبض حرکت از مکان روح مرکب از انبساط و انقباض
 برای تدبیر روح هوای تازه و نزو اطیای نبض حرکت شریان است لیکن شیخ در مقام دیگر میفرماید که هر کس روح حیوانی
 حرکات قویه انبساطیه است بنا بر استراحت نسیم و انقباضیه بنا بر تنگی از فضول محترقه و حکمت در وقت جمع شریان همین است که شش
 نگردد و از قوت حرکات روح و ایضا طبقه باطنی شریان صلب مخلوق شده زیرا که آن ملاقی ضربان حرکت قویه جوهر روح است پس
 معلوم شد که اصل در نبض بقول شیخ همین حرکت روح است اما بواسطه اتباع از طایفه میگویند که نبض انبساط و انقباض شریان
 است و شیخ اگر چه بمقدور خود مساعدت با آنها کرده است لیکن ایما نموده معنی مذکور بقول خود یعنی حركة من اوعية
 الروح و نه گفت حركة اوعية الروح ای الشرايين چه و عیبه عرض حرکت است نه فاعل و اکنون در بیان حرکت
 شش امور یعنی مبدأ و منتهی و موضع و فاعل و مقوله که در آن حرکت واقع شود و غایت لازم است پس در نبض مبدأ و وسط
 رگ یا اطراف است و همچنین منتهی و برین هر دو دلالت میکند قول شیخ یعنی مؤلفة من انبساط و انقباض و انبساط
 حرکت از وسط بسوی محیط است و انقباض بالعکس انبساط براس جذب هوای بار دست انقباض بنا بر خارج هوا سخن
 و فضول محترقه از روح و جذبت و مقدم است بر خارج و اوطعاً و لذا اقدم الانبساط و ایضا از قید انبساط و انقباض سایر
 حرکات قلب مثل حرکت اختلاجی کوفی که بر دو سخن است خارج شد و ظاهراً نیست که انبساط و انقباض بر دو ضروری اند که
 از آنها تبعیت دیگر نیست چه هر دو حرکت افتقار باطبیع است براس تشنشق هوا و دفع بخار و موضع و عیبه روح است
 یعنی مکان روح حیوانی و آن قلب شریان است حرکت شریان با استقلال است تبعیت قلب نیست اگر چه حرکت قلب نیز

عند الجهور نبض است لیکن بحسب عدم جریان اجناس و تله نبض را ن خارج از مقصود است نه نبضی که طبیعت ان شل
 میکند و مقدار و قوام و خلا و امتداد و لمس و آن حرکت شراستین است از اینجا است که مفهوم از لفظ نبض در عرف اطباء
 این زمان حرکت شراستین است فقط نه حرکت قلب و مانع نیز اگر چه ادعیه روح است حرکت میکند بانسباط و انقباض و
 میگیرد از هواست متشنق قط صالح بر آن تدبیر و وحیکه در آنست لیکن آن هم خارج از حد نبض است که حرکت قلب از آن
 خارج شده و ایضا بسبب که ماز از روح در حد نبض روح حیوانیت است ایضا حرکت مانع راستنشق گویند چنانچه حرکت صد و
 راتفس و فاعل یعنی محرک قلب شراستین بند هب صحت قوت حیوانیت چنانچه شیخ علیه الرحمه میفرماید که قوت حیوانی با وجود
 مٹی حیات است لیکن سبب حرکت جوهر روح لطیف بسبب اعضا و سید ابط و نبض است شراستین بنابر جذبه و انقباض
 او با خارج بخار و خانی نیز هست پس قوت مذکور بقیاس حیات منفعّل است بقیاس فعال نفسانی و نبض فاعل و مقوله
 وضع است زیرا که ملاک فرق حرکت وضعی از حرکت مکانی ملازم است کل متحرک است کل مکانی که در آن حرکت میکند یا ملازم است
 جزو متحرک بجزو امکان و در حرکت وضعی و عدم ملازم است مذکور در حرکت مکانی پس اگر این ملازم است متحقق باشد حرکت وضعی
 بود و الا مکانی و ظاهر آنست که نزد شیخ حرکت نبض وضعی باشد چه روح حیوانی متحرک میشود در شریان ملازم بشریان خون و
 غایت تدبیر روح نسیم است چه ظاهر است که علت غائی نبض حیوانیت میسر از خفان نیز هست این تدبیر منقبض بدو است
 ترویج روح با داخل نسیم بار و تعدیل مزاج و حفظ او از احتراق و فساد و دوم اخراج چیزیکه از روح محترق شده بواسطه مضاجبت
 هوای گرم بسبب تردد و در باطن و در بعضی نسخ تدبیر عوض لفظ تدبیر مرقوم است تدبیر صحت زیرا که غرض از جذب هوا آنست
 که روح از یجرات نشود از آنچه که هست پس محترق و متخلّل نگردد و آنکه بار و در و استعداد او از قبول قوت حیوانی باطل
 شود و قرشی تعدیل الروح عوض تدبیر الروح نوشته و مخفی نماند که حرکت نبض طبعی است نه ارادی چنانچه شیخ در کتاب ثالث قانون
 میگوید که حرکت تنفس ارادیت ممکن است تغیر از مجرای طبعی و باراده و اما نبض پس آن طبعی صرف است قسری هم نیست چه
 معلوم است که در نبض انبساط و انقباض بروح است فی نفسه نه امتلائی شریان و خلوا بالقدر از مبدأ فاشده در بیان آن
 اربعة نبضه بدانکه نبضه عبارت است از مجموع آنچه یافته شود در مدت راجع اول حرکت بسوی شل و و آن از نبض بمنزله فرد
 شخص است از نوع و هر نبضه مرکب است از دو حرکت و دو سکون زیرا که هر نبض مرکب از حرکت انبساط و حرکت انقباض است
 و در میان دو حرکت متضاده از وقوع سکون چار نمیت بنا بر تمحیل بودن اتصال حرکتی ب حرکت دیگر بعد از آنکه حاصل
 شود مسافت حرکت اول را نهایت و طرف بالفعل و هرگاه سکون میان دو حرکت متضاده لازم آمد پس هر
 نبضه را تا زمان بحق نبضه دیگر چهار جز ضرور بود در آن دو حرکت و دو سکون باشد یعنی حرکت انبساط و سکون میان
 او میان انقباض و حرکت انقباض و سکون میان او و میان انبساط و در وجه حصول هر دو سکون اطباء گفته
 اند که طبیعت را عند اتمام حرکت انبساطی اعیان حاصل میشود پس برای استراحت سکون میکند و این سکون را

سکون خارجی و ظاهر می گویند لکن بقرب محیط و همچنین حاصل میگردد و طبیعت احوال و وقت تمامی حرکت انقباضی پس
 راحت میخواهد و سکون میکند و این سکون را سکون داخلی و باطنی و مرکزی نامند لکن بقرب مرکز پس بهمین جهت عند
 نهایت هر دو حرکت و سکون حاصل میشوند و بدانند که ترکیب نبضه واحد حرکت انبساطی و سکون خارجی و حرکت انقباضی
 تمام میشود زیرا که او عیب هرگاه مبسط شد و بعد از آن منقبض گشت پس نبضه واحد تمام گردید و اگر چه سکون انقباضی هنوز حاصل
 نشود و هر آنکه نبضه بران ضاوق اید لیکن چون الحاق نبضه ثانی با وی اعتبار کرده اند بالضرورت امور را راجع در آن یافته
 شوند و ایضا مخفی مباد که وقوع سکون در اجزای نبض منع نمیکند از اطلاق اسم حرکت بر آن چنانکه اطلاق حرکت
 بر قطع مسافت کرده میشود اگر چه سکون در میان او واقع شود و از اینجا است که شیخ در فصل موجبات حرکت و سکون
 مینویسد که حرکت مختلط باشد بحسب شدت و ضعف و بحسب مخالفت او از سکون پس حرکتی که با وی سکون آمیز و نوعی
 از حرکت بود و فی الجمله در بیان حال حساس حرکتین سکون و عدم حساس آنها پوشیده نماند که حرکت اخرا انبساطی و بنا بر
 ظهور او محسوس میگردد و اما حرکت اول انبساطی که میل از مرکز محیط میکند بسبب بودن او قریب از مرکز محسوس نمیشود و لکن آخر
 انقباض غیر محسوس بود زیرا که شریان مفارقت میکند از نا امل هنگام قریب و بر مرکز لیکن نزد بعضی متقدمین اول انقباض محسوس
 میگردد و در چهار جنس نبض که آن قوی و عظیم و ضعیف و طبیعت آنها در نبض قوی بنابر قوت او و در عظیم بواسطه اشرف او و در
 ضعیف بسبب شدت مقاومت و در بطی بسبب طول مدت حرکت او و از ترکیب این چهار ترکیب ثنائی شش قسم حاصل
 میشود یکی قوی عظیم دوم قوی بطی سوم قوی ضعیف چهارم عظیم بطی پنجم عظیم ضعیف و ترکیب ثنائی چهار
 قسم صورت می بندد یکی قوی عظیم بطی دوم قوی عظیم ضعیف سوم قوی بطی ضعیف چهارم عظیم بطی ضعیف و ترکیب باعی یک
 قسم حصول می انجامد لیکن بعضی از آن محصله الوجود نیست مثل عظیم ضعیف زیرا که از شرائط تحقق نبض عظیم اطاعت آمده است
 بنابر انبساط تمام و آن حاصل نمیشود مگر بلین آله باجمه او را که این بهر کس حاصل نمیشود مگر شخصیکه مثل حالینوس قهرمانا بدین
 باب بران مفتوح میگردد و لهذا شیخ علیه الرحمة میفرماید که انقباض در اکثر احوال محسوس نمیشود و اما سکون داخلی بسبب وقوع مفارقت
 شریان از نا امل بنابر وصول و بر مرکز غیر محسوس بود و سکون خارجی بالضرورت محسوس است لکن عند الحیطه -

تعلیم اول در بیان اجناس عشره اوله تبصیر و اسباب آنها

پد آنکه مراد از اوله نبض چیز با طبیعت که بواسطه آنها نبض بر حال بدن دلالت میکند و بواسطه سبب میفرماید اجناسی که از آن
 حال نبض ریافت میکنند بحسب وضع کردن اطباءه جنس است و اگر چه برایشان اجب بود که نه جنس میگردد و ایند زیرا که از
 جمله اجناس اوله نبض که جنس است و اختلاف است اختلاف آن گاهی منتظم می باشد و گاهی غیر منتظم پس منتظم و غیر منتظم از
 انواع مختلفه باشد که آن نوعی از جنس است و اختلاف است و لیکن بنابر کثرت قسام مندرجه تحت منتظم و غیر منتظم آنرا جنس
 براسه قرار داده اند و بدین سبب اجناس ه شدند و در حقیقت اجناس مکرره بودند و از اینجا است که در مقامی دیگر

از کلام شیخ مستفاد میشود که عند تحقیق جنس پنجم مثل نوع جنس ششم است باجملة اجناس مذکوره نسبت جنس اول مأخوذ از مقدار انبساط جنس و هم مأخوذ از کیفیت قرع حرکت باصابع جنس سوم مأخوذ از زمان کل حرکت جنس چهارم مأخوذ از قوام آن جنس پنجم مأخوذ از خلل استلای او جنس ششم مأخوذ از حر و بر دلس او جنس هفتم مأخوذ از زمان ممکن جنس هشتم مأخوذ از استواء او اختلاف بنف جنس نهم مأخوذ از نظام بنف و در اختلاف و ترک نظام جنس دهم مأخوذ از وزن جنس اول مأخوذ از مقدار بنف بد آنکه انواع این جنس یا بسیط اند یا مرکب بسیط آنکه مقبض بحسب یک قطر بود و مرکب آنست که بحسب دو قطر یا سه قطر باشد و اقطار هر جسم سه است طول و عرض و عمق پس طول منبسط از شریان آنکه در طول ساعد محسوس گردد و عرض او آنست که در عرض ساعد مد رک شود و عمق او آنکه در ساقست انبساط محسوس شود و این عند ارتفاع شریان بسوی انامل و انقباض او از آنهاست و هر واحد را ازین اقطار ثلثه وسط است و افراط و تفریط پس انواع بسیط داخل تحت این جنس نه باشند یعنی طویل و قصیر و معتدل بینها و عرضین ضیق و معتدل بینها و مشرف و مخفض معتدل بینها پس طویل آنکه اجزای او در طول بیشتر از معتدل محسوس شوند و سببش بالذات کثرت حرارت است و ممکن قوت مع مانع استعراض و شقوق مثل صلابت آنکه مانع از استعراض و کثافت لحم و جلد مانع از شقوق و سبب بالعرض هنر الی محسوس است که آن محسوس بر ظهور رگ باشد و قصیر آنست که عند طویل بود و سبب بالذات او قلت حرارت است یعنی غلبه برودت و ضعف قوت و عصیان آنکه مانع ضیق و انقباض مثل تخلخل لحم لیسین جلد و سبب بالعرض فربهی مفراط از شحم است و گاهی قصیر سبب اجتماع اجزای شریان در طول بود چنانچه عند تنگیب دست عارض میشود و معتدل بینها آنست که میان در طول و قصر بود و سببش اعتدال سباب طویل و قصیر است و عرض آنکه در عرض اصابع زیاده تر از معتدل محسوس شود و سببش یا خلو عرق است از روح و خون مفراط که به آن سببیل کند طبقه عالی عرق بر طبقه سافله او پس در عرض بیفزاید و یا شدت لیسین آنکه و این واجب میکند زیاده عرض بواسطه سبب لیسین و آن رطوبت بالاعرق و مغلفه جرم او است نه بواسطه لیسین فقط که آن معد زیاده انبساط است در اقطار ثلثه پس اگر قوت قوی و حاجت شدید باشد درین صورت بر زیاده عرض فقط اقتضای نکند بلکه این سبب عظم بنف گردد و اگر قوت قوی و حاجت شدید نباشد درین حالت لیسین فقط سبب زیاده عرض قطعه از اقطار ثلثه نخواهد شد و ضیق آنست که عند عرض بود و سببش قلت رطوبت است و گاهی ضیق حادث میشود سبب تمدد عرق در طول چنانچه در تشنج و معتدل بینها آنست که میان آن هر دو بود و سبب او عدم زیاده و نقصان اسباب عرضین و ضیق است و مشرف یعنی شایع آنکه اجزای او در لیسینی زیاده از معتدل محسوس شوند و سببش زیاده حرارت و قوت مع صلابت آنکه مانع عرض و غلبه بر لیسین رگ در لحم که مانع طول است و مخفض آنست که عند شایع بود و سبب او قلت حرارت یعنی غلبه برودت و ضعف قوت و گاهی انقباض حادث میشود بعارضه نفسانی که لازم بود آنرا حرکت روح بسوی داخل چنانچه عند الفزع میباشند و معتدل بینها آنکه میان در سرد و بود و سببش اعتدال

اسباب شهور و انقباض است انقباض اکثر ابطا شناخت نبض طویل قصیر غیره انواع اجناس نبض بقیاس نبض معتدل حقیقی یا نوعی یا صنفی مقرر کرده اند و وجه حسن درین باب آنست که نبض معتدل شخصی یعنی نبض حالت صحت نماینده نبض قیاس نمایند و این موقوف است بر معرفت نبض آن شخص در حالت اعتدال مزاجش تا که دریافت گردد مقدار خرج او از اعتدال اما در صورت عدم حصول ملاحظه نبض وقت صحت با تفهام دلائل و قرائن دیگر حکم باید کرد و بعضی تعریف انواع این جنس بقیاس نامل شخصی در مثال سخن معتدل اصابع فی المقدار و یا نامل صاحب نبض مقرر ساخته اند بدین طور که اگر نبض از چهار انگشت زیاده محسوس گردد و طویل نامند و اگر از چهار کمتر محسوس شود قصیر خوانند و اگر بچهار انگشت محسوس شود فقط معتدل گویند و اگر در عرض اصابع زیاده اخذ کند عرض نامند و اگر در عرض نامل کمتر رسد ضیق خوانند و اگر متوسط در هر دو بود معتدل گویند و اگر ترفع بفرق بیشتر بود گویند و اگر نامل غوص میکند شایع نامند و اگر ترفع کمتر بود منتفض خوانند و اگر ارتفاع او متوسط باشد معتدل گویند اکنون بدانند که قسام مرکبات از انواع تسعة بسیطة مذکوره یا ثنائی باشند یا ثلاثی زیرا که رباعی و مافوق آن بسبب عدم اجتماع چهار قسم یا زیاده از تسعة بسیطة مذکوره غیر ممکن الا قواع اند پس انواع ثنائی و ثلاثی باقی اند و حاصل میشوند از هر واحد این ترکیب است و مهفت قسم و مفردات مذکوره نه اند پس مجموع اقسام بسائط و مرکبات این جنس شصت و سه قسم میشود لیکن بسیط فقط و ثنائی فقط یافته نمیشود لان اقطار الحکم ثلثه بلکه موجود و متحقق ثلاثیات اند و رعایت این امر در جمیع اقسام نبض ملحوظ دارند و اکثر از مرکبات مذکوره اسم ندارند و بعضی ذی اسمند و آن شش قسم اند مثلاً آنچه در طول و عرض ارتفاع زائد بود عظیم نامند و آنچه در آنچه هم بر سه قطر کمتر بود صغیر گویند و آنچه در میان عظیم و صغیر باشد معتدل خوانند و این هر سه قسم از اقسام ثلاثی اند و آنچه در عرض و شهور زیاده بود غلیظ گویند و آنچه در هر دو ناقص بود دقیق نامند و آنچه در میان غلیظ و دقیق بود معتدل خوانند و این هر سه قسم از انواع ثنائی باشند و این محصله الوجود نیستند لما قلنا سابقاً با لچکله سبب نبض عظیم مطاوعت آله است بسبب این او وقت قوه حیوانی و شدت حاجت بسوے تطفیه زیرا که حصول عظم نبض موقوف است بر سه امر یک بر کمال حرکت انبساط و این حاصل میشود بقوت قوه دوم بر قبول آله مرفعل قوه را علی مایعنی و این حاصل میگردد و بلین آله سوم هر چه یک خواهش میکند با ستیفاے کمال حرکت و این متحقق میشود عند شدت حاجت پس این هر سه مہجبات عظم اند نزد جمهور اطباء اما جالینوس و جماع اسکندر انین سببی را بر سه برای عظیم نبض ذکر کرده و آن قلت روح نفسانیت و در توجیه آن گفته که او از جمله حاجت اعیه بسوی عظم است زیرا که حاجت یا بنا بر تعدیل روح است و یا بر سه تولید روح نفسانی پس هر گاه روح کم گردد حاجت بر تولید زیاده شود پس عظیم شود نبض چنانکه عظیم میشود بواسطه شدت حاجت بسوی ترویج و این سبب چارمی بر مذہب اوست که نزد او تکون روح از هوای مستنشق است حاصل آنکه وجود عظم بوجود مجموع اسباب ثلثه مذکوره واجب میشود اما فقدان عظم بقدر آن یک از اسباب ثلاثه واجب گردد و مثلاً هر گاه آله شدید الین حاجت در کمال شدت بود و وقت باعتدال باشد پس شک نیست که در نیصورت هم نبض عظیم میگردد

و لهذا گویند که نبض عظیم یا نبض متوسط در قوت و ضعف و نیز با نبض ضعیف ممکن الجمع است ایضا گفته اند که هرگاه آله لاین
 باشد در تعظیم نبض ادنی قوت کفایت میکند و هرگاه صلب باشد تعظیم او حاصل نمیشود اگر چه قوت قوی و حاجت شدید بود
 منجمله اسباب ثلاثه حاجت معین ترست بر وجود عظم نبض زیرا که اگر قوت ولین آله بود و بدون حاجت یافته شوند درین
 صورت طبیعت که فی الحقیقت علت نبض بهمانست مصروف و مستعد تعظیم نبض نمیکرد و اگر حاجت شدید بود درین حالت
 طبیعت بسوی تعظیم نبض مصروف میگردد و بعنوان قوت ولین آله ایضا قوت حقیقه فاعل نیست بلکه آله طبیعت است و بدان
 سبب بمنزله فاعل است ولین آله بمنزله عدم مانع و معین عظم است اما حاجت داعی نبض علت غائی آنست حقیقه و طلاق
 سبب علت بر آن تجوز و تکلف نیست بخلاف ولین یعنی قوت ولین آله و چون درجات حاجت بسوی تطبیق متفاوت اند پس
 اگر قوت قوی و آله مطایع باشد و حاجت شدید بود از آنچه موجب عظم است درین صورت عظم تنها نباشد بلکه قوت مع عظم غلبه
 نیز افزاید تا تحصیل استیفای مطلب یعنی تطبیق که حسب اجب از عظم حاصل نشود اگر حاجت باشد از آن بود درین حالت مع
 عظم و سرعت تواتر نیز تنظیم گردد تا حاصل نماید استیفای مطلوب خود بنامه که از عظم و سرعت باقیمانده ازین معلوم شد که
 عند خروج حاجت از اعتدال اول عظم حاصل میشود بشرط عدم مانع پس سرعت پس تواتر و عند عود با اعتدال زوال حاجت
 زائد اول تواتر زایل میگردد پس علت پس عظم و بدانند که در مزاج حار که حرارتش یا بنا بر وفور حرارت مغزیری و روح حیوانی
 دوم بود و یا بواسطه کثرت حرارت خفیه مزاجیه عارضه خواه جلی باشد حاجت ترویج شدید بود پس با وجود آن اگر قوت
 و آله مساعدت کند نبض عظیم باشد چنانچه در مزاج دمی و جمی و یوم غضبی و فری و سولخ و صغیر درمی و اگر قوت قوی
 آله صلب نبض صغیر سریع متواتر باشد و اگر آله لاین قوت ضعیف بود نبض صغیر بطی متواتر باشد و اگر قوت از غایت ضعیف
 سقوط رسد تواتر متفاوت مبدل گردد و نبض صغیر بطی متفاوت نباشد و سبب نبض صغیر نیز سه گونه است یکی ضعف قوت زیرا که
 قوت مثل فاعل است عظم را و عدم فاعل خیل ترست با استیفای معلول و ازین جهت او را بر سایر اسباب مغر حتی که بر علت حاجت
 مقدم داشته اند پس اگر حاجت افزون بود نبض صغیر متواتر باشد تا تا در کمال نبض تواتر چنانکه از عظم و سرعت فوت شده و اگر
 با وجود ضعف قوت آله صلب حاجت اندک بود نبض صغیر باشد اجتماع اسباب ثلاثه و هم صلابت آله است که صلابت تنها
 نیز احداث صغری نماید و فرق درین صغیر و صغری که سببش ضعف قوت باشد آنست که درین صورت نبض با وجود صغیر صلب بود
 و ضعیف نباشد و در قصر و انقباض نیز افراط نکند بواسطه قوت اموریعینه آنها بلکه با قدری شهون و طولانی شد زیرا که روح
 در طول عرق ساریت اما ایجاب ضیق مفراطی نماید بنا بر کثرت اموریعینه از اجسام مکشفه موجب ضیق بخلاف آنکه سبب ضعف قوت
 فقط باشد که در آن صلابت نبود و ضعیف مفراط و انقباض بود و تحقق مریعیه اما آنجا که مع صلابت ضعف قوت باشد
 نبض در هر سه قطر بسیار کم میشود سوم قوت حاجت است که با وجود اعتدال قوت و آله ایجاب مغرین نماید لیکن در آن
 ضعیف نباشد و در ضعف نبض نباشد و ضعیف قوت میباشد و قوت حاجت مقتضی ضعف قوت نیست بدانند که هیچ یکی

ازین اسباب ثلاثه شایستگی آن ندارد که واجب کند صغر را ببلوغ ایجاب ضعف زیرا که قوت قوی ترین اسباب است در ایجاب عظم و برتری که در ایجاب حالت قوی بود صغرا و در ایجاب ضد آن حالت قوی باشد و ازین معلوم شد که ایجاب صلابت صغری را اقوی از ایجاب عدم حاجت بود و از آنچه ایجاب یمن آله عظم را اقوی است از ایجاب شدت حاجت مرآت را و صغر صلابت مع قوت زیاد تر از صغر عدم حاجت مع قوت بویهر آنکه قوت مع عدم حاجت در نبض مغنل نقصان کثیری آرد چه از براس قوت و عدم حاجت از بسط ماسنه نیست بواسطه انتفاضة صلابت بخلاف صلابت مع قوت که نقصان کثیر در اعتدال می آرد پس ~~صغری~~ که صلابت آنرا واجب کند زیاد تر از صغری بود که عدم حاجت آنرا حادث نماید و اگر حاجت شدید و قوت قوی و آله صلابت باشد درین صورت بالضرور با وجود صغری نبض سریع خواهد شد بنا بر آنکه تدارک نماید بسرعت آنچه که قوت شده بواسطه صلابت از عظم و اگر حاجت شدید تر باشد با صغری و سرعت تو اتر نیز لاحق شود و تدارک مافات یمن العظم و سرعت و اگر قوت ضعیف باشد پس درین حالت نه تعظم نبض یافته میشود و نه ایجاب سرعت بلکه صغری متواتر میگرد و بنا بر تدارک بتواتر چنانکه از عظم و سرعت قوت شده اکنون بدانکه اسباب ثلاثه نبض صغری که مذکور شد ضد اسباب سه گانه نبض عظیم بودند و گاهی سبب چارمی نیز موجب صغری نبض می گردد و آن انقباض قوت است تحت ماده غذائی یا خلطی و اگر چه قوت در اصل قوی بود لیکن بواسطه انقباض موجب صغری و سبب انقباض قوت و عدم اقتدار آن تکمیل انقباض با وصف موجود بودن و اسباب عظم از غذا و روده غذای کثیر المقدار بر معده است و بنا بر آن بحق گرانی بر قوت و سستی حرارت عروق و موجب انقباض از خلط اجتماع خلط متغض در محل است و بواسطه کثرت کینت و کیفیت حصول انقباض قوت چنانچه در اول نوبتهای تب مشهود میگردد و جنس موم ما خود از کیفیت قرع عرق اصابع را و این سه نوع است زیرا که قوت حرکت نبض با قوی باشد یا ضعیف و یا متوسط پس اول قوت است و او آنست که بقوت قرع کند سبب انگشتان در وقت انقباض و هر چند رگ را با انگشتان بشارت حرکت و باطل نگردد بلکه انگشتان را از خود دفع نماید و این دلالت میکند بر شدت قوت حیوانی که محرک شریان است چه هر گاه محرک رکال قوت باشد متحرک آن نیز قوی می باشد بالجمله سبب قوت قوه است فقط اما بقول جالینوس در سبب این نبض با وجود قوت قوه مطاوعت آله نیز شرط است زیرا که نزد او صلابت آله مضاعفه قوت است سبب که در نوع اول از قسم ششم نبض مرکب شانی بیاید را قوی گوید که اگر وجود شرط مذکور درین نبض ضروری بود اجتماع نبض قوی با صلب امکان نداشته و در کتب معتبره اسباب نبض صغری تقسیم سه قسم نشده بلکه منحصر بدو قسم یعنی صلابت آله و قلت حاجت بود و فرق در صغری که از صلابت بود و در صغری که از ضعف قوت باشد در اسباب نبض صغری ضبط نگردیده و همچنین نبض قوی را بصورت کثرت حاجت عظم نبض لازم بود و حال بخلافه و علامه آن انشعاب الشریس و غیره اکابر این فن در ذیل اسباب نبض عظیم منقول شده که هر گاه آله صلب باشد تقطیم نبض حاصل نمیشود اگر چه قوت قوی حاجت شدید بود و البتة اگر قوت قوی و آله صلب بود نبض صغری سریع متواتر باشد و همچنین در ذیل اسباب نبض صغری مضبوط گشته

که صغر صلابت مع قوت زیاد تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود و اینها اگر حاجت شدید و قوت قوی آله صلب باشد درین صورت با صغر و نبض سریع خواهد شد و نیز درین مقام گفته اند که بصورت بودن مطا و عت آله بنا بر صلابت بودن قوت قوی با وجود کثرت حاجت نبض قوی و غیر عظیم خواهد بود و بصورت بودن لینت آله و کثرت حاجت نبض قوت قوی نبض قوی و عظیم خواهد شد پس ازین مقولات مجتهدین فن بخوبی روشن میگردد که نبض قوی با صلب ممکن الجمع و اینها نبض صلب ضعیف قوت نبض قوی را مطا و عت آله لازم نیست و محتمل که وجه تطبیق بین قولین آن باشد که بقول شیخ و غیره نبودن صلابت مضعف قوت محصور در ابتداء مرض باشد و بقول جالینوس بودن آن مضعف مقید به تمام علت بود و باشد که در قول اول از مضعف ضعیف حقیقی مراد باشد و در ثانی ضعیف غیر حقیقی چنانچه بیان کردیم و عنقریب آید تفصیل تمام و نه اما تیسری فی هذا المقام و بدانکه نبض قوی معتدل کجای باب یعنی سرعت و توان و حر و بر و غیره در فصل بیج و بلا معتدل میباشد و شراب معتدل المقدار نیز بواسطه تقویت و تغذیه در نبض قوتی افزایش و اینها آب سبب تنفیذ غذا نبض را قوی میگردد و دووم ضعیف است داد و ضد قوت است که انا مل را قریع بقوت نکند و اصالح را صدمه سازد و باد سنی البنا را باطل شود و اگر گشتان را از خود دفع نماید اگر چه عظیم باشد پس اگر ضعیف نبض بسبب ضعیف قوت حیوانی بود و اگر ضعیف حقیقی گویند و اگر سبب ضعیف فرط صلابت شریان باشد آنرا ضعیف غیر حقیقی نامند و فرق فیما بین آنست که در اول آله لین بود و با وجود آن اگر حاجت کثیر نبض عظیم باشد و در ثانی با صلابت باشد و این را صغر نبض لازم است با کمال سبب ضعیف نبض یا ضعیف قوت است با صلابت آله که بدان سبب است بر تحریک نبض قوی نباشد نه بجهت حرکت و مقاومت بغیر اصالح نماید و اگر چه در اصل قوی باشد یعنی قوت فی نفسها ضعیف نباشد و آنچه شیخ علیه الرحمة از اسباب مغیره این نبض ذکر کرده آنها اسباب اند بر سه هر واحد ازین و سبب قریبه مذکوره چنانچه اول را تجلیل روح و قوی یا تغییر آن از افعال و ثانی را تجلیل رطوبات و هصر آن اسباب و ثبوت قسم نموده از جمله اول بهم است بهر آنکه از لوازم اوست تردد روح و حرارت غریزی از داخل بسوی خارج و بالعکس آن موجب تحلیل قوی است و انحراف طبیعت از تدبیر امر غذا و دووم ارق است و آن نیز مضعف قوی است بواسطه فرط تحلیل در انحراف طبیعت از تدبیر امر غذا و سوم است فراغ است چکل است فراغ خواه بمواد صالح بود خواه فاسد و فصول مضعف نبض است زیرا که بهنج اور و روح و قوی و حرارت غریزی نیز خارج میشود لیکن است فراغ مواد فاسد در آخر مقوی نبض منش قوی میگردد و چهارم نخول است و آن بنا بر غور غذا بود پس قلیل میشود و روح ضعیف میگردد و قوی و پنجم خلط رو سبب است که اغماز حرارت غریزی میکند و بواسطه آن ضعیف میشود قوی و ششم ریاضت مفرط است زیرا که او تحلل بدن و تلطیف مواد میکند و بدان سبب حرارت غریزی و روح آماده تحلیل میشوند و هفتم حرکات اخلاط و ملاقات آنها با اعضا شده بجزین مجادرت و قلب چه این نظم قوی را در افعال آن حرارت غریزی را و تاثیرات آن تغییر میدهد و اگر این اخلاط مع ذلک فاسد باشند از وجه دیگر نیز ضرر حاصل میشود مثل انصباب آن بسوی بعضی اعضا و توریم آن

و مانند انفاح افوا بعض عروق و انما رقیه ^{مستقیم} جمیع محلات است بواسطه آنکه مواد را می کشد و آنرا مستعد لقبول تحلیل می نماید و بتج آن ارواح و قوی نیز تحلیل می پذیرد و بداند که غل یا ب گرم و دحام حتی که تحلیل با فراط شود نبض را ضعیف میکند زیرا که تحلیل مفراط محل ارواح و موی قوی است پس هرگاه قوت ضعیف شود نبض ضعیف گردد و بلکه ضعیف نیز قسم سوم معتدل بینماست و متوسط و معتدل بود و قوت و ضعف و این معتدل محمود نباشد بلکه درین جنس فرع اول یعنی قوی محمود است زیرا که قوت هر قدر که زیاده بود بهتر باشد بخلاف معتدلها می اجناس بگیرد که آنها محمود می باشند و سبب این قسم توسط قوت و آنکه است جنس سوم ما خود از زمان حرکت و این نیز بر سه نوع است زیرا که زمان حرکت نبض یا اقل و اقصر از زمان نبض معتدل معتدل بود و یا اکثر و اطول از آن و یا مساوی معتدل مقدار پس اول سریع است و آنست که تمام کند حرکت را در مدت قصیر نسبت زمان معتدل مقدار پس سکونات و متعارب باشند و این دلالت میکند بر کثرت احتیاج دل به هوای بار دنیا بر حرارت قلب سرعت اوقات نیز لازم است لان الله لا یكون الا من حرارة و الحاراة ملائكة القوة لهذا گفته اند که سبب سرعت نبض قوت قوه و شدت حاجت قلب بترویج است مع مانع انبساط علی یا مینگی چنانچه هرگاه آله صلب باشد پس اجب است که نبض سریع گردد و اگر چه حاجت فی نفسه بر مقدار طبیعی نباشد بدانکه از تعریف نبض سریع مفهوم میگردد که او را قصر زمان حرکت لازم است چه وجود سرعت حرکت بدون کوتاهی زمان حرکت یافته نشود لیکن قصر زمان حرکت را سرعت غیر لازم است چه وجود کوتاهی زمان حرکت گاهی بدون سرعت حرکت صرف بسبب قصر مسافت هم یافته میشود و ازین معلوم میشود که قصر زمان حرکت را دو سبب است یکی سرعت دوم قصر مسافت پس نزد اقم نبضی که زمانه حرکت و قصیر بود از سه وجه برین بود اول آنکه سبب سرعت حرکت باشد و این نبض با عظم باشد پیش سرعت حرکت است و قصر مسافت هم قصر مسافت است عظم متحقق است دوم آنکه نبض مذکور سبب قصر مسافت بود و این با صغیر باشد زیرا که سبب قصر مسافت است وجود قصر مسافت و صورت صغیرا هرست سوم آنکه نبض مسطور بسبب سرعت حرکت و قصر مسافت هر دو باشند و این را نیز صغیرا لازم است هر آنکه قصر مسافت بدون صغیر یافته نمیشود و فرق و صغیر ثانی و ثالث آنست که در ثانی زمان حرکت حسب مقتضای مسافت بود یعنی قصر زمانه حرکت او نسبت ثبالت کمتر باشد و در ثالث زمان حرکت کوتاه تر از مقتضای مسافت بود یعنی قصر زمانه حرکت او نسبت ثبالت زیادتر باشد حاصل آنکه اگر نبض صغیر سریع تر محسوس شود پس سبب و سرعت حرکت قصر مسافت هر دو خواهد بود و این نسبت با اول کمتر نسبت ثبالتی زیاد تر دال بر حرارت مزاج بود زیرا که در اول با وجود عدم قصر مسافت سرعت حرکت حاصل شده و این دال بر حرارت بود و در ثانی بسبب قصر مسافت قصر زمان حرکت بدون سرعت لاحق شده و این چندان دلالت بر حرارت ندارد و ثالث که با وجود قصر مسافت خالی از سرعت هم نیست با ضرورت دلالت بر حرارت بین بین خواهد بود و فایده لازم اینها معنی فایده دیگر ازین تشریح و تفریح بطلان استدلال حکمای نصاری است که بی لحاظ عظم و صغیر نبض چند آنکه

قرات نبض را بحجاب ساعت انگیزی سیرج تر و در شمار بیشتر می یابند حکم بر کثرت حرارت میکنند و نمیدانند که سرعت یا غلظ
 دال تر بر حرارت است نه سرعت با صغر لما قلنا سابقا بلکه گاهی سرعت نبض صغیر و دل حاجت طبعی بنا بر سستی قلب
 حاجتی که از غلظت فوت شده میباشد که مر و بداند که نبض سیرج در جمیع احوال اختصاصی بنا بر شدت حاجت بسوی هوای بارد
 بسبب تکون حرارت و اشتغال آن در باطن یافته میشود و غسل آب چشمهای سخن مثل کبر تپیه و مالحة نیز سرعت نبض زیاده کنیزان
 زیادتی حاجت بسبب سخونت ماهرگاه نوبت تحلیل قوت رسان آن دقت لطیف گردد و بعضی معاصرین مینویسند که نبض
 سیرج الانبساط و طبی الانقباض مع سکون متوسط بر یکی از چهار عارض دلالت میکند یکی بر خفقان دوم بر وجع سوم بر نار
 فارسی چهارم بر استعمال سموات و مخدرات مثل فون و سنبل بقدر قوت پس تعبیل نبض اول بنا بر اشتقاق بحمت حرارت قلبی باشد
 بسبب جذب نسیم بر آنکه حرارت دلیل لطای ترک و آنست که ترخیص معشوق امر عالمیت صادر نمیشود مگر بضرورت آن
 اخراج فضول جذب نسیم است و سبب حرکت نبض ثانی بدو وجه بود یکی آنکه حرارت لازم جهت دوم آنکه طبیعت بد بر بدن خام
 اوست پس رین صورت وجع متجیر میشود و در تدبیر او پس منجذب میگردد و مائیت بدن و ترشح میشود و بر موضع موقوف نمی بینی که
 هرگاه مستقر میگردد وجع در موضعی پس حادث میشود و درم بنا بر افنای مائیت رقیق بکرات وجع و باقی ماده غلیظ که در آن
 موضع بحفیت جاذبه وجع در آید پس پیدا میشود و درم و هرگاه امر باین نوبت سلس چگونگی حرارت عام و جمیع بدن نباشد
 و اشتقاق نسیم تعبیل نکند و اما دلیل لطای ترک و همان است که نبض دل گذشت و سبب کیفیت نبض ثالث در اوج آنست که بنا بر
 احتباس حرارت تبسید و تخذیر روح حاجت به اشتقاق زیاده تر میگردد و بدینا حرارت و قریخ معاصرین ارقام گوید که وجود این
 نبض بصوت احساس حرکت انقباضی متحقق شود و چون حرکت مذکور کمتر درک میگردد و لما علت سابقا لهذا اقسام این جنس
 باعتبار زمان حرکت انبساطی در سه نوع محصور گشته و نه باعتبار اثر احوالین و حرکت انبساطی و انقباضی شش قسم حاصل میشود
 و حسب ترکیب ثانی بضرر سه در سه قسم خواهد بود و دران صورت نبض مسطور قسم اول از انواع مرکب این جنس باشد تفکر و تذکر
 دوم بطبی و او ضد لعیت یعنی حرکت او مدت طویل از معتاد تمام کند پس سکونات او قبا عدا خواهند بود و این دال
 بر قلت حاجت دل بهوای بار و درت و ضعف قوت لازم نیست لان ملاک القوة حرارة لهذا گفته اند که سبب بطوی نبض ضعف
 قوت و کمی احتیاج قلب تر و بیج است و این نشان سردی و عدم افتقار تر و بیج کثیر است و غسل آب چشمهای سخن مثل کبر تپیه و مالحة
 نیز گاهی نبض را بطی میکند بنا بر تبرید اعضا بسبب تخلخل مسام و تب و حرارت و تجدید آن بسوی ظاهر بدن بمناسبت پس قوت
 تحلیل میشود و بار میشود اعضا بجوهر خود و نبض ضعیف و صغیر و طبی و متفاوت میگردد و مقوله بعضی معاصرین است که نبض
 بطی خبر میدهد بر کیفیت اکل معدنیات و مجبوبات مقتول مثل مس و آهن سیاه و فقره و طلا و امثال آنها و شکر و سنبل
 و کبریت و زرنیج و مانند آنها پس یافته میشود و در هر واحد از قوام مثل رشته ابریشم صلیفات نفخه مع صلابت اندک و
 محسوس میگردد و دران عقود باین نوع که بعضی از آن متصل اند و بعضی متفصل ماسبب بودن این قسم آنست که کل این جنس اجرام

مقتول عث افنای رطوبت میگرد و حتی که رطوبت اصلی را چه جاذب اند بنا بر تحریف ثبوت اکثر سده قوی بنا بر جذب رطوبت
و تحلیل آن می افتد پس تجرد مادیت و مسدود می نماید مجرای عروق صغیر را و غلیظ میکند روح را و گاهی محقق میشود روح
و رطوبت و رگهای عضو سده پیش و ث میگرد و در آن عضو ث بنا بر احتیاج حرارت و رطوبت فعل فاعله در فعله و توجیه
خط از ابتدا بر و است و بر غلط بخلاف پس عارض میشود در آن غلیان و قادر بر اخراج هم نباشد پس هرگاه باین نسبت رسد
پس چگونه عارض نشود و عضو را غلیان حتی که مورت فاعله را اگر دو و آن موت عضو است بنا بر عدم فعل روح و نفوذ او که از
حیات عضو است و این امر اکثر بشا بده رسیده که آنکه مبتدا درین علت بنایت مرتبه میشود و سا قوت میشود انگشتان دست و پا و
سوم مغذی مینما و او میانه است در سرعت و بطو و ولالت ارد بر توسط حاجت ل بهوای بار و چه سبب او توسط است
نکده است **جنس چهارم مأخوذ از قوام آله** و این هم تقسیم به صنف است زیرا که آله یعنی شیریان یا مطاوع
غائر بود و در الفا زیا عاصی بود یا متوسط در هر دو پس **اول لبن** است و او آنست که از غذا نامل بهسولت منفر نشود
چون لبن کیفیت است منقعه غریبوی باطن و پیش غلبه رطوبت است زیرا که رطوبت موجب سهولت قبول الفا ز و حیثی تعدیست
بنا بر آنکه کثافت و اعطای رخا پس تعدید درینجا مطلوب بود از هر جهت که باشد چه الفا ز محتاج بر زیادتی تعدید است
برای حصول تطویل و تطویل از انخفاض حاصل میشود زیرا که انخفاض بنا بر حصول نفوس و انخفا در خط مستقیم میباشد و
خط منحنی اطول از مستقیم بود هر آنکه در علم هندسه مذکور است که اقصر امتداد است واصله در میان نهایتین خط مستقیم است
بآنچه سبب حدوث این رطوبت اسباب مرطبه است طبعی یا مرضیه یا آنکه نه طبعی یا تبند و نه مرضیه مثال مرطب طبعی غذا است
چه غذا از روئے ترطیب قوی از جمیع مرطبات است و ترطیب طبعی است بودن بعض غذا یا بس مرتبی و علامه شیرازی
در شرح قانون غذا را بلفظ مرطب مفید ساخته و گفته که از آن ماده مثل و متولد میشود و هرگاه جرم شیریان بدان اغتذامی
نماید و تبا تعدد و قبول الفا ز میگرد و مثال مرطب مرضیه است تقاضا است خصوصاً لحمی که ترطیب و ظاهر است و اما ذوقی پس ران
با وجود بودن رطوبت محصور غیر عام بدن خالی از بور قیت نیز نباشد پس کمتر میشود و ترطیب و در طبعی این چنین رطوبت
بنیم نیست و دیگر آنکه ذوقی طبعی از شدت عرض کبر لطن در هر دو ایجاب تعدید شیریان که موجب صلابت است می نمایند مثال
دیگر شیر غس است و ترطیب و نیز ظاهر است که آن مرض طوبی است و مثال مرطبی که نه طبعی است و نه مرضیه تقاضا است که مگره
باب شیرین و با عدال استعمال کنند جرم شیریان رطیب زد و **دوم صلب** و این ضد لبن است یعنی با سانی منفر نشود
و بنض صلابت تبند میشود و بنض قوی از جهت کثرت نفوذ بر و بر انگشتان و کثرت الفا ز نامل از آنها و فرق بینما آنست که اگر
عرق از غذا نامل منفر شود و بعد از عذ ترا ج دفع کند انگشتان بقوت پس آن قوی باشد و الا صلب اسباب صلابت بنض حار است
اول پس جرم رگن یرا که پس مزیل سبب لبن است و آن طوبت ثانی غل عرق است این موجب عسر قبول است مرا الفا ز
و تعدید مرادی الصلابة و هم شدت تعدد عرق چه هرگاه تعدد شده و جرم رگ افند الفا ز و تعدد گزد و چنانچه در نقوه تعدد

نبض صلب پدید آید سوم شدت بر وجهی که آن اجزاء و طو بخت موجوده خلل عرق کند و در عسر قبول نفی حال شعبیه با رضیت گردانند -
 چهارم مجامده بجرانی چه گلب صلب میشود نبض در یوم بجران از شدت مجامده و تمدد اعضا بسوی جهت دفع طبیعت بسبب اندفاع
 ماده بختی از جهات مثل راس و صده و امعاء و مثانه و غیره بپس بدان سبب جرم عروق متمد گردد و چنانچه طبیعت خواهش دفع ماده
 بسبب اسهال کند پس متمد میشوند اعضا و الیاف آنها بسوی این جهت بیشتر لازم گردد آنرا اصل است نبض و مخفی میباشد
 که این قسم رابع داخل نیست در قسم دوم که تمدد عرق است بهر آنکه تمدد اعضا سبب است بتاثر تمدد عرق پس این غیر او باشد
 و ایضا بدانند که نبض موجی در بجران عرقی میباشد و در بجران که از دفع ماده با سهال یا قی با عاف باشد نبض صلب میشود
 لما ذکرنا و ازین دفع میگردد اعتراض بعضی اطا که میگویند ان النبض یصیر موجی فی الجحان و الموجی یکون لینا کالصلب و غیره
 نمایند که سبب بدن را اصل است نبض لازم بود و اصل است نبض او وجودی است ضرورتیست که فی الجحان و غلبه آب حیات مخفف
 یعنی چشمهانی که قوت مخففه بر آن غالب باشد بار داشته خواهد حاشل سیاه شیشه و زاجیه صلابت نبض زیاده میکند بسبب جفاف
 و در عظم نبض نقصان می آید و باعث صلابت سوم معتدل بینها و آن متوسط بود در صلابت و لین و سبب او توسط
 اسباب این صلب است چشمت پنجم ما خود از حال امتلا و خلای عرق و اصناف این نیز زیاده از شدت
 نبود زیرا که خون و روح و غیره که بران شریان محتوی است یا اکثر از مقدار طبیعی بود یا اقل از آن و یا نه اکثر بلکه میانه
 هر دو بود پس اول ممثلی است او آنست که در تجویف رگها و زیاده تراز مقدار طبیعی متعادل محسوس شود و امتلائی نبض
 یا از کثرت روح بود نسبت به کثرت خون یا از کثرت خون و یا از کثرت هر دو باشد نشان امتلائی روحی یکی شریان است احساس
 استفاخ او مثل استفاخ مشک پر از باد و استوا و عظم نبض بشرطیکه صلابت مانع نباشد و علامات امتلائی دمی گران شریان
 است و امتلائی او مثل امتلائی مشک پر آب اختلاف و انضغاط نبض بنا بر آنکه قوت بسبب ثقل استوا و بسط تام نمی نماید و
 لیست آن در اکثر بنا بر نفوذ او در جرم رگ بشرط عدم غلظت خون و نشان امتلائی هر دو یعنی خون و روح و دو علامات مذکوره هر
 که ممکن است اجتماع باشند و مخفی نماند که از کثرت موجود خون در بدن کثرت او در شریان لازم نیست و نه بالعکس چه گاهیست بدن
 ممثلی باشد از خون غلیظ که صلاحیت نفوذ در شریان ندارد پس با وجود کثرت او در بدن در شریان کمتر باشد و گاهیست
 بالعکس میباشد بنا بر صلاح النفوذ بودن خون و کثرت استخفاف آن در شریان بواسطه قوی بودن قوه شریان پس از محسوس
 احساس امتلائی نبض بدون ادراک آثار امتلائی بدن از وجه دیگر حکم بر امتلائی تمام بدن بناید کرد فافهم و بعضی گویند که سبب
 نبض ممثلی اسباب جده امتلاست از اغذیه و اشربه لذیذه و مطبوخه و اکثر احرار مطب مخصوصا بعد طعام و مانع تحلیل خلل و عت
 و ترک یا ضنغ و استفراغ و یا ضعف یا ضمه و یا قوت ماسکه و یا ضیق مجاری و نزد بعضی مواضرن سبب این نبض یا
 امتلائی ماده است و یا امتلائی ریح و یا امتلائی غذا و مانند آن پس در امتلائی مادی نبض عریض میباشد و ثقیل و سبب ماده
 دیگر کثرتی سکونین بطی از حالت صحت میباشد بشرطیکه در نفس مله کیفیت خفیه یا حدت از کیفیات اربعه نباشد و اگر در آن

کیفیت یافته شود درین صورت شوق نبض بر طبیعت خلط و کیفیت کمیت آنها بود و اما در امتدای ریجی نبض با نفخ و لینیت باشد و در امتداد
غذائی در نبض این شوق و قوت زائد یافته میشود و وجه شوق اشتغال حرارت است بنا بر تصرف طبیعت بخند و وجه قوت حصول
غذائی منضم و جذب و بسوی اعصاب است و چه آنکه نبض متملی یا نبض رطب متحرک است بهجت استیلا بر رطوبت بر برود
و فرق فیما بین آنست که رطوبت و نبض رطب داخل جرم رگ بود و بدان سبب نبض رطب بالضرورت لینیت میباشد و در نبض متملی
رطوبت در تجویف بود و بدان سبب متملی نماید و لینیت در آن ضرورت ندارد زیرا که جائز است که قوام رطوبت مالیه در تجویف
رگ چنان بود که نفوذ او در مسام شریان منضم باشد و اگر لینیت هم باشد فرق او از وجود امتداد را امتدائی و عدم آن در
رطب مخفی نمی ماند و الاغیا بدانکه لازم نیست که نبض متملی عظیم باشد بلکه گاهی صغیر میباشد بسبب خلط ماده مالیه و در دم
خالی و این ضد متملی است و سبب این قلت خون یا روح در تمام بدن است یا در شریانین فقط بواسطه غلظت و ضد اسباب
سببه امتداد و ضد اسباب امتدائی مادی و ریجی و غذائی که بالا مذکور شد و بدانند که مراد از نبض خالی در اینجا آنست که هیچ
چیز در جوف شریان ندارد چه خلوی شریانین از خون و روح محال است بلکه باعتبار آنست که آنچه در جوف رگ است نسبت بهجت
اعتدال کمتر است و اگر چه بدن از خون متملی باشد چه خلوی شریان را قلت خون بدن شرط نیست کما مر سابقا پس از خلوی
نبض بدون دیگر اعراض خلوی بدن حکم بر قلت خون تمام بدن نتوان کرد و سوم معتدل بینها و او متوسط
بود و در امتداد و خلط و سبب آن توسط اسباب مذکوره است **جنس ششم ماخوذ از ملس نبض** و این نیز سه
صنف است یعنی حار و بار و معتدل هر چند بحسب غلبه کیفیات از بعد و اعتدالی آنها قیاس میقتضی آنست که شش قسم باشد
لیکن کیفیت لفظی را معتبر نداشته اند بواسطه آنکه رطوبت اگر در تجویف رگ باشد پس این رجوع بحس امتداد و خلط نام
و اگر داخل جرم رگ بود بحسب آنست که لینیت جرم او نماید پس این رجوع کنه بحس قوام آنکه همچنین بهجت اگر غالب بود صلابت و جاب
کند و رجوع بحس قوام نماید و کند و نه در بینها نیز رجوع باجناس مذکوره نمی نماید اما کیفیت بدن ملس شریان آنست که او را
دست بر موضعی از ساعد غیر موضع شریان نهند پس هرگاه کیفیت او محسوس گردد و نسبت او بحسب معتدل مزاج معلوم شود
در یافت کنند مقدار بیکه مستحق است بنا بر کیفیت موضع شریان بعد از آن دست بر شریان گذارند و نسبت نمایند کیفیت آنرا بسو
کیفیتی که این ملس مستحق آنست پس اگر احترازان بود چنانکه در ردق حکم کرده شود که آن حار است اگر ابرو باشد حکم نمایند که
آن بار دست و آلا حکم بر معتدل نمایند و توجیه محقول در باب احساس بر دوت شریان همین است که ملس شریان نسبت بحرار
حالت صحت یا به نسبت حال معتدل المزاج سرد نماید با کجه ملس عا روالت می نماید بر زیادتی سخونت روح و خون که در تجویف
رگ است و سبب سخونت آن هر دو از اسباب سخنه است مثل حرکت بدنی و نفسانی و ملاقات سخن بالفعل و بالقوه و کثافت
مسام و عفونت و ملس بار و دلالت میکند بر برودت آنچه در تجویف شریان است از خون و روح و معتدل میان این هر دو
دلالت بر اعتدال خون و روح در حرارت و برودت می نماید **جنس هفتم ماخوذ از زمان سکون** بدانکه مراد از سکون

در اینجا سکون مجاز است یعنی زمانه محسوس اقل بین الانبساطین که در آن حرکت رگ محسوس نبود و آن در صورت عدم احساس حرکت انقباضی مطلقاً متضمن بر سکون محیطی حقیقی و کل حرکت انقباضی محسوس سکون مرکزی حقیقی و ابتدائی حرکت انقباضی باشد پس زمانه حرکت منحصر در آخر انبساط ماند و درین صورت گویا که نبض از یک حرکت حقیقی و یک سکون مجازی مرکب باشد پس اصناف این جنس نیز سه نوع بود زیرا که زمانی که در آن حرکت نبض محسوس نمیکرد و یا انقباض بود از آنچه در مقتدل است و یا اطول ازان بود و یا نه انقباض و نه اطول بود پس اول را متواتر گویند و می‌انست که زمانه محسوس واقعه میان قرعین که سکون غیر حقیقی عبات ازان است کوتاه بود نسبت بحالت اعتدال و متواتر را متدارک نیز گویند بنا بر حق بعضی نبضات با بعضی سرعت و ایضاً متکاف خوانند بحسب انضمام یک نبضه با دیگری بغیر تخلل زمان کثیر میان هر دو و فرق در متواتر و میرلج آنست که متواتر ماخوذ از زمان سکون است و قصر زمان بین القرعین و در آن مقتدرست و میرلج ماخوذ است از زمان حرکت و در آن قصر زمان قرعه مقصود و لهذا متواتر دارک نمیکرد و مگر بدو حرکت و میرلج مدرک میشود و یک حرکت و سبب تواتر نبض ضعف قوت حیوانی است یا کثرت حاجت بنا بر حرارت شدید تر از آنکه مقدار انبساط و سرعت در آن کفایت کند و عام است که با آن قوت قوی نبض عظیم باشد یا نه لیکن هرگاه نبض عظیم باشد حصول تواتر در آن نباشد مگر از حاجت مفرط زیرا که نبض عظیم بدون قوه مانوس پس وی تجمیع تواتر یک سبب ضعف قوت باشد بیهیمی نماید نبض عظیم متواتر را تقدم حصول سرعت بر تواتر لازم است للمعرفت سابقاً من تقدم العظم علی السرعة و تقدم السرعة علی التواتر و هرگاه با عظم و سرعت متواتر بود درین صورت دلالت کند بر بودن حاجت کثرت از آنچه متکاف بود در آن عظم و سرعت با تجمیع متواتر که با عظیم و میرلج باشد سبب شدت حرارت و کثرت حاجت بترویج قلب بود و اما هرگاه نبض متواتر عظیم باشد و نه میرلج پس لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لیکن هرگاه نبض ضعیف و بطی گردد درین صورت حاجت نسبت آن شدید باشد پس مضطر گردد بسوی تواتر و این بسبب ضعف قوت بود چه اگر قوت قوی بودی بالضرور اول عظم پسر سرعت پسر تواتر ظهور نمودی بشرط عدم موانع عظم و سرعت و ازین معلوم شد که دلالت نبض متواتر بر ضعف قوت در صورتی است که با عظم و سرعت نباشد چه عظم و سرعت بی قوت نبود اما بشرطیکه یا نبض عظیم نباشد یا تواتر با ضعف قوت بود یا مع قوت لزوم حاجت در هر دو صورت ضرورت حاجت طبعی باشد خواه غیر طبعی و این نبض در او رام حار و رگم یافته میشود و لشدت الحرارة و ضعف القوة و دوم متفاوت و او آن است که زمان محسوس بین القرعین در آن بود و آنرا متراخی و تخلل نیز گویند بنا بر ضد معنی مذکوره متدارک متکالف و سبب تفاوت نبض غلبه قوت است که حاجت اولی عظم حاصل شده یا بر دشواری مقلل حاجت یا غایت سقوط قوت مشرق بهلاکت و فرق درین هر سه سبب آنست که نبض متفاوت اگر عظیم یا سیرلج باشد پس تفاوت بسبب غلبه قوت است الیفاً حاجت اولی عظم و سرعت استقامی او از تواتر بود و اگر ضعیف و بطی باشد پس آنجا که حاجت ماس نبود بواسطه بروز مزاج است و چون حاجت ماس کند و ایضاً قوت بر تواتر قادر نبود از غایت سقوط قوت و حلول اجل در آخر او جاع شدیده بهنگام بهلاکت بسبب عجز قوت از انتهای برآ تحریک نبض نمود و تفاوت میگردید

و در فصل شتا و استر خایز نبض متفاوت می باشد سوم معتدل میان هر دو و آنست که زمان محسوس بین القریعتین ^{سط}
 بود و سبب آن توسط حال قوت حیوانی و توسط حاجت ست توسط اسباب متواتر و متفاوت جنس متشتمل ^{مستوی} ماخوذ
 از استواء و اختلاف نبض و آن یا مستوی ست و یا مختلف غیر مستوی قسم سوم میان هر دو یافته نمیشود زیرا که میان
 ششی و عدم او واسطه نباشد و این استواء اختلاف از سه وجه بیرون نبود یکی آنکه باعتبار نبضات متعده بود در امور خمر
 که آن عظم و صغرو قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت صلابت و لین ست پس اگر نبضات متشابه باشند در امور
 خمر سه مذکوره آنرا مستوی گویند و الا مختلف و اختلاف باعتبار نبضات کثیر الوقوع سهل المعرفه است و این اختلاف اگر تدریج
 ظاهر شود را می گویند از امور خمر چنانچه نبض عظیم بالتدریج از عظم نهایت درجه صغری رسد آنرا مختلف منظم گویند و چون بعد سیدن
 بنهایت صغر بظم میل کند آنرا عاید گویند و درین عود اگر هر نبضه تدریج زائد شد بظم رسد آنرا مختلف منظم گویند و اگر در میان
 خلاف کرده بظم رسد آنرا مختلف نامنظم خوانند و در دیگر امور چون سرعت و تواتر و غیره هم برین قیاس کنند و اگر اختلاف دفعه پدید
 آن نیز بر نظام باشد یا غیر نظام و ^{دوم} آنکه باعتبار اجزای نبضه بود باین طور که اگر معلق کل اصابع متشابه بودند در امور مذکوره آنرا
 مستوی خوانند و الا مختلف و در ادراک استواء و اختلاف باین معنی حاجت نبضه دیگر نیست بلکه درین اعتبار نبضه واحد کفایت کند
 و تشابه اجزا و اختلاف آنها بحسب طول نبضه معتبرست زیرا که اعتبار باین عرض و کم و بیش بود و بنا بر قلت ظهور آنها درین هر دو قطر
 سوم آنکه باعتبار جزو واحد از اجزای نبضه بود یعنی اگر موقع صبح واحد یا نبضه اول نساط و آخر او و ما بین هر دو متشابه
 باشند در امور مذکوره آنرا مستوی نامند و الا مختلف گویند مثل آنکه آخر انبساط نبضه واحد سریع بود بنا بر شدت حاجت یا ضعف
 باشد بنا بر ضعف و در اینجا معرفت استواء و اختلاف کفایت میکند موقع صبح واحد بدون اعتبار باقی مواقع که در نبضه واحدند
 و میتوان گفت که نبض باعتبار نبضات مختلف باشد و نظر باین نبضه و یا جزو واحد و مستوی بود و یا بالعکس پس مستوی حقیقی آن باشد
 که استواء در نبض هم باعتبار اجزا و جزو واحد نبضه هم باعتبار نبضات بود و همچنین مختلف حقیقی آنکه اختلاف در نبض هم باعتبار
 اجزای نبضه و جزو واحد آن هم باعتبار قرعات بود و بداند که اگر چاه اعتبار استواء و اختلاف را جناس بگیرد مثل جنس انسان و غلام
 و پسر آله صعب اذ اعتبار را مورد مذکوره نیست لیکن ملاک امر بنا بر اعتبار استواء و اختلاف این جنس مصروف با مورد مذکوره
 است زیرا که انظار از آنچه در آن استواء و اختلاف واقع میشود همین مورد است و نبض مستوی علی الاطلاق آنست که در جمیع امور سه
 مذکوره مستوی باشد و اگر در یکی از امور مذکوره مستوی بود پس نبض در آن مستوی باشد فقط چنانچه گویند که این نبض مستوی در
 قوت ست یا در سرعت و جز آن همچنین حال نبض مختلفست که یا مختلف علی الاطلاق بود یا مختلف در امس که در آن مستوی
 نباشد و اقسام مرکب نبض مستوی و مختلف بطور ثنائی و ثلاثی و غیره بسیار اند و یکی از آنها از اقسام مرکبات که در تعلیم نبض
 مرکب بطور خواهر شد استنباط نمایند با کجمله اسباب اختلاف نبض سه گونه است یکی ثقل ماده که مانع از حدیث حرکات برنج
 استقامت باشد و دوم مجاهده قوت با مرض چنانچه در ایام بخارین می باشد سوم چیز ناسیکه از خارج دار بدن می شوند

همچون فرج و هم غضب غیر آن اما شیخ الرئیس بعضی دیگر ثقات اقسام مذکوره را بدین طور بیان نموده اند که سبب اختلاف نبض
 یا مع ثبات قوت بود و آن ثقل ماده است از طعام یا از خلط زیرا که طبیعت در اسخالت بسوی هضم طعام الفصاح خلط متوجه
 میشود و از فعل نبض بر میگردد و در نبض صغیر و بطور تفاوت رونمای پس حاجت زیاده میشود بسوی ترویج و اقبال نبض میکند و در
 او جمعی نماید نبض قوی و سریع و متواتر میشود علی حسب الحاجة الی الترویج پس متوجه میشود بسوی هضم و نفج و بار دیگر همچنین منتقل میشود
 از یکی ازان هر وید دیگر یعنی از انصرف بسوی اجتهاد و بالعکس پس در ثبات میشود اختلاف تا آنکه مستولی شود طبیعت بر ماده غذای
 و خلطیه دفع کند آنرا و حسب گیرانست که ماده غذائی یا خلطی بر اعضا ثقل کمال می آورد و ثقل متحرک محاذق قوت محرکه از
 تحریک مستوی میگردد و اگر چه قوت فی نفسها قوی باشد پس جهد میکند طبیعت در تحریک ای ترویج تا آنکه غالب میشود کلال و
 اعیاناً بر عدم مطاعمت آن بواسطه ثقل مثلاً پس قه میکند از تحریک برای استراحت تا آنکه حاجت کثرت پذیرد پس اختلاف
 حادث میگردد و عامست که خلط مومر باشد یا غیر مومر لیکن مومر بنا بر ضعف عضو و دوام بقای آن در موضع واحد ایجاب
 ثقل اکثری نماید و ایضا هرگاه خلط محدث اختلاف در شرائین باشد ایجاب اختلاف اکثر بود بهر آنکه ثقل در نفس له محرکه است خاصه هرگاه
 قریب بدل باشد زیرا که درین حالت ثقل قریب از مبداء قوت ثبات بود و یا سبب اختلاف نبض مع ضعف قوت بود و آن مجاهده
 قوت و مرض است بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتغال خود با مرض بر تحریک مستوی شکن نباشد بلکه بواسطه ضعف از تحریک مستوی عاجز
 میشود پس اجتهاد میکند در تحریک برای ترویج بعد توقف میکند ازان بنا بر عجز پست و میکند بسوی تحریک بدانکه چون ثقل ماده
 و ضعف قوت مضطرب شود نظام حسن زن نبض را نیز باطل میکند زیرا که در آن هر دو نوعی از استواست هرگاه اشتداد میکند سبب
 اختلاف پس مشتد میگردد و اختلاف حتی که در نظام و وزن و از جمله اسباب اختلاف مثلاً عروق ست از خون و
 سایر طوبات که در عروق باشند بنا بر افراط کمیت یا کیفیت و اختلافی که از اختلافی دموی بود فصد آنرا ازل میکند لایزاله
 سببه و هو الکامله و الدموی و شدیدترین چیزیکه در امتلا می دم موجب اختلاف میشود خون لریج و خانی روح متحرک و شریک
 است که سبب لزوم جهت خود روح را از نفوذ و جریان در شرائین منع میکند و خصوصاً وقتیکه این امثال قریب از قلب باشد که درین
 صورت ایجاب او را اختلاف را بیشتر بود و قریب من مبداء الحیوة و از اسبابی که اختلاف در مدت قصیر و احب میکند
 امتلا می معده از طعام است و غم و فکر و جز آن بر آنچه موجب توجه طبیعت شود بسوی خود بخشی که طبیعت از تحریک مستوی
 نبض برگردد و حاجت زیاده تر شود پس طبیعت متوجه شود بسوی تحریک مستوی و هکذا لایزال یقتل الی احد هاهنا لایزاله
 و وجه اختلاف نبض در امتلا می معده از غذا آنست که طبیعت در چنین وقت مجاهده و مقاومت با غذا میکند درین اثنا گاهی غذا
 بنا بر کثرت خود قهر بر طبیعت می نماید پس نبض ضعیف میشود و گاهی طبیعت بواسطه هضم بر غذا غالب می آید پس نبض قوی میگردد
 و چه قصردت و ظاهراًست که این اختلاف تا زمان هضم طعام و اخذار او از معده می ماند اما آنجا که در معده خلط ردی باشد
 اختلاف نبض دوام پذیر و وزایل نشود تا بقیه چیزی ازان خلط بهر آنکه هم معده شدیداً محسوس است پس چنانکه ازان باقی ماند و او هم

عصیان نماید اختلاف دوام کند بلکه گاهی آن خلط مودی بفقان مبدی شود و نبض تحقیقی گردد و آن نبض کثیر الاختلاف است و در غلظ و صغور و سرعت بطو و تواتر و تفاوت و بعضی گویند که آن نبض ضعیف صغیر متواتر مختلف مائل بسوی جهت واحد بنا بر کثرت حاجت میباشد و بداند که گاهی سبب اختلاف نبض صلابت آله بود که در حرکت سهولت مطاوعت نمیکند و قوت از تحریک مستوی عاجز میشود بنا بر حقوق اعیان استراحت می کند و باز بسوی تحریک مودی نماید و نبض مرخص عشق مثل نبض صاحب هم مختلف میباشد زیرا که طبیعت عاشق متوجه میشود بسوی تخیل محبوب آنحضرت صورت آن و تفکر در آن پس منصرف میگردد و از نبض تمام آنکه حاجت شده گردد پس متوجه میشود بسوی نبض و هکذا این نقل من احدی الی الآخر و یجدد اختلاف و یا بسبب آنکه عاشق دائم میان یاس و رجاء میباشد پس هرگاه غالب میشود بر رجاء نبض او مثل نبض مسرور و عظیم لیس مائل بسط و تفاوت میگردد و هرگاه غالب میشود بر یاس نبض او مثل نبض غموم صغیر ضعیف متفاوت بطبی میگردد و آیه در مروج رطب قلب نبض لیس و مختلف در سرعت و بطو میباشد سبب لیسیت ظاهر است و موجب اختلاف آنکه در اینجا ضعف در رغایت نمیشود پس قوت هر یک در تحریک آله سرعت علی قدر طاقت بعد از آن اعیان لاحق میشود پس اخذ می کند در حرارت و بطو و همچنین در جمعی یوم غشی بحسب اختلاف حرکت روح و اختلاف حال قلب نبض ضعیف و مختلف می باشد و بداند که نبض در جمعی مسرور و ی زمان ابتدا مختلف میباشد چنانچه در سائر حمیات عینی بنا بر آنکه اخلاط عفن درین وقت مجتمع میشوند پس نقل می آید بر طبیعت و صفه میدهند آنرا پس ضعیف میشود و در تحریک مستوی بعد از زمانه ابتدا مستوی عظیم میرسد و میگردد و بنا بر لطافت صفات آن بر قوت چه عقوت زیاده میکند رقت لطافت در وی تحلیل میشود اکثر از آن تبخیر پس حرکت میکند بسبب برای تحریک نبض بر استواء و میگردد و نبض عظیم میرسد بنا بر اشتعال حرارت غریزی انتهاض قوت بنا بر شدت حاجت بسوی اخراج انجیره و خانی تحمل آزاده عینی و بسوی استنشاق هوای بار و بواسطه غلبه حار ناری و التهاب آن و تحفی نماید که بودن نبض مختلف را ابتدا از خواص و دلائل حملی غلب است بخلاف سائر حمیات عفن که در آن اختلاف زمانه ابتدا و در ترشید نیز میباشد زیرا که در ابتدا ماده کثیر متقل میباشد و کذا که در ترشید و بهر آنکه طبیعت را آن بهر زمان مشغول بنسج ماده میباشد و در رفتی کم میگردد و بنا بر تحمل ده سحرارت اخراج آن با تفرغ و مانند آن و ماده را در خطا ط که ماده بسیار کم میگردد و طبیعت بر وی شدت مستوی میشود پس بالضرورت اختلاف کثر عارض میگردد لیکن بدانند که نبض گاهی مختلف میشود بحسب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و بعضی و عدم آن و مانند آن که موجب اختلاف حال نبض سست و گویند که نبض مختلف مائل لضعیفی در فصل خریف و بلاد مختلف الهوائیز میباشد اکنون بدانند که چون سبب اختلاف نبض معلوم شد پس عدم آن سبب استوای نبض خواهد بود و با سبب استوای سبب سبب استوای نبض بر پنج واحد و بقای آن بر اعتدال و انتقال مانع از استمرار فعل او میباشد چنانچه ما خود از نظام و غیر نظام نبض در اختلاف و آن دو نوع مختلف منظم و مختلف غیر منظم است که برای اختلاف نظام محفوظ محدود که بر آن ور کند یعنی اختلاف آن

هر نوع که باشد بربیک و تیره بود و آن بر دو وجه است یکی منتظم علی الاطلاق و او آنست که تکرار آن بربیک اختلاف با ششده مانند
 آنکه اگر سریع باشد سرعت در هر نبضه مثل و ثلث سرعت نبضه که مجاور و بعد آنست باشد یعنی در آن یک اختلاف باشد پس بر آن
 استمرار نماید و دوم منتظم مدور و او آنست که برای تکرار آن دو دوره متوالی و یا زیاده باشد مانند آنکه سرعت در هر نبضه مثل و
 ثلث سرعت نبضه که مجاور آن و بعد از آنست با تمرار و دو تا عددی معین پس برگردد و سرعت در هر نبضه مثل و نصف سرعت نبضه
 که مجاور آنست و بعد از آن و استمرار و دو تا عددی معین پس برگردد و رجوع نماید بسوی دوره اول تا آنکه تمام کن این نیز عدد و معین
 پس رجوع نماید بسوی دوره ثانیه علی هذا القیاس و اما بنقض غیر منتظم ضد منتظم بود یعنی آنکه حرکت کند در حرکت مختلفه غیر
 ترتیب غیر حفظ نظام اکنون بدانند که سبب نبض مختلف منتظم ضعف سبب نبض مختلف است لدلالة علی تشابه حال
 الی بدن فی الاختلاف و ازین جهت شدید الدارده نیست و اگر چه نسبت بمستوی رود است زیرا که عدم تشابه که لازمه مختلف
 است و منتظم هم موجود است لیکن ر د ا ر ت نبض مختلف غیر منتظم ازین زیاده است لدلالة علی عدم تشابه حال البدن اما
 یقول می شایع قانون مختلف غیر منتظم نابردالت او بقلقل سبب اختلاف اجود از مختلف منتظم است که دلالت بر ممکن سبب استقرار
 آن دارد لیکن حق آنست که اگر چه مختلف منتظم و ال بر ممکن سبب اختلاف است لا غیر منتظم نابردالت او بقرت سبب راست
 زیرا که سبب غیر منتظم اقوی از منتظم است و ممکن سبب ضعیف مقاومت قوت سبب غیر ممکن نمیکند یا بجملة سبب نبض مختلف
 غیر منتظم باشد سبب نبض مختلف است یا کثرت آن که نظام اختلاف را که در آن نوعی از استواست باطل می کند جنس
 و هم ما خود از وزن بدانند که نزد شیخ الرئیس مراد از وزن در اینجا مقایسه مقدار زمانی است که در آن حرکت بود و زمانیکه
 در آن سکون باشد نه مقایسه زمان حرکت بر زمان حرکت و زمان سکون بر زمان سکون که آن از جنس استوا و اختلاف است
 زیرا که مقایسه زمان یک حرکت بیک حرکت دیگر باعتبار استوا و اختلاف آنهاست و در سرعت و بطو و مقایسه زمان سکونی بسکون دیگر
 باعتبار استوا و اختلاف آنهاست و در تفاوت و مراد از زمان حرکت زمان حرکت انبساطی است فقط و از زمان سکون
 زمان واقع بین الانبساطین که حرکت در آن محسوس نشود نه زمان حرکت انقباضی و سکون مرکزی لعدم احساسها پس
 در اینجا قیاس زمان حرکت حقیقی بر زمان سکون مجازی معتبر باشد لا غیر و سکون مجازی سکون واقع بین القریعین است
 که آن مرکب از سکون محیطی حقیقی و کل حرکت انقباضی و سکون مرکزی حقیقی و انبساطی است حرکت در آن محسوس
 نشود و کما ذکرنا فی السابق ایضا باجملة جنس مذکور منقسم بدو قسم است جید الوزن و ودی الوزن جید الوزن آنست که نسبت
 زمان حرکت بر زمان سکون مثل نبضی باشد که در معتدل بود حسب سن و بلوغ فصل فی النوع تدابیر و این نبض دلیل اعتدال است
 و رومی الوزن آنکه نسبت طبیعی که میان زمانه حرکت و سکون است تغییر کند و دو آن سه نوع است یکی مغیر الوزن که تغییر الوزن
 نیز گویند و او آنست که وزن او مثل وزن نبض سنی باشد که متصل بن صاحب آن بود چنانچه نبض صبیان را مثل وزن
 نبض شبان حاصل گردد و بالعکس و یا شبان را وزن نبض کسول بموصول انجامد و بالعکس و هم سبب این الوزن

که جانب الوزن نیز گویند و اوجده بجا وز الوزن سمت چنانکه صبیان را مثل زن نبض شیخ بود و بالعکس سوم خارج الوزن آنست که وزن نبض مشابه نبضی از نبض انسان نباشد چنانچه نبض تفرش یا مرتعد بود و بدانست که کثرت خروج نبض از وزن لالت میکند بزیادتی تغییر حال زیرا که خروج او از وزنی که منقضى مزاج اوست بسببی پیدا شد و هر چند که خروج اکثر بود بالضرر و سبب و قوی تر باشد و چون معلوم شد که رد اوست وزن تغییر نسبت طبیعی است مابین زمان حرکت و سکون پس تغییر این نسبت یا بنا بر نقصان زمان حرکت باشد یا بواسطه نقصان زمان سکون پس برای شیخ علیه الرحمة در نبض دمی الوزن اگر نقصان را حوال زمان سکون باشد سبب و زیادتی حاجت تبریح است و اگر در احوال زمان حرکت بود پس سبب و زیادتی ضعف است یا عدم حاجت بشرطیکه نقصان زمان حرکت بسبب قصر مسافت حرکت بود و الانقصان زمان حرکت که به سبب سرعت انبساط باشد از وزن ردی نیست بلکه مجموع است بنا بر دلالت و بر قوت و فرق در نقصان حرکت که بسبب قصر مسافت حرکت بود و در نقصان حرکت که بسبب سرعت حرکت باشد آنست که اول نبض عظیم نباشد و در ثانی که بسبب سرعت حرکت بود نبض عظیم نباشد بشرط عدم مانع عظمه این را در وزن ردی نمی شمارند لکن قویا و آمانند جالینوس نبض دمی الوزن اگر زیاد و انبساط بود دلالت بر مزاج حار یا فحج کند و اگر زیاد و انقباض بود دلالت کند بر امتلا و کثرت بخار دغانی و قلت حاجت تبریح و بدانست که نقصان زمان سکون متلزم باینکه زمان حرکت است نقصان زمان حرکت متلزم باینکه زمان سکون است سیفا لطلوب اتحاد المسافة و ظاهر است که مسافت احد اگر از یک طرف بجا بطرف ثانی افزاید و بالعکس چنانچه دلیل نهاده شود است پس اگر حرکت رگ بطی یعنی طول باشد سکون بعدی سریع یعنی قصر شود و چه سکون مستوفی مدای حرکت است پس سرعت حرکت البطوی سکون لازم باشد و بالعکس ازین مع میگوید و اعتراضی که بعضی شیخ می کنند که تغییر نسبت مختصر نسبت در آنچه شیخ ذکر کرده بلکه جائز است که بزیادتی در زمان سکون یا در زمان حرکت باشد.

تعلیم دوم در بیان اقسام نبض مرکب مشتمل بر دو مقاله

مقاله اول در بیان اقسام نبض مرکب باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و اترو و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا حسب ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی که هر یک بقصول علیحدہ مسطور میگردد و وجه ترکیب نبض باین طور در انواع مذکوره آنست که مثلاً اگر دو قسم نبض از انواع مذکور خارج از اعتدال جنس خود نباشند و باقی اقسام بر اعتدال خود بوند آنرا از قسم ثنائی شمرند و اگر سه قسم خارج و باقی انواع معتدل باشند آنرا از قسم ثلاثی قرار دهند و علی بن ابی طالب اقسام سداسی که دران جمیع انواع مسطوره خارج از اعتدال خود نباشند و چون مقصود از بیان ترکیب مذکوره متبیین اقسام خارج الاعتدال از انواع مذکور است لهذا ترکیب اقسام معتدله انواع مذکور و مرکب ساخته و همچنان ترکیب افستاده و مرکب ازان انواع مثلاً عظیم و صغیر و جزآن که در بادی النظر عدم امکان اجتماع آنها مشهود است بنجر برش نیرداخته و وجه ترک ترکیب انواع باقی اجناس نبض آنست که انواع جنس استواء اختلاف بر یک نام از اقسام ثنائی و ثلاثی و غیره که منظور باشد

از اقسام مذکوره دریافت نمایند و انواع جنس نظام و غیر نظام را که جنس کورنی بحقیقه نوعی از قسم مختلف است بعد اثبات اختلاف در اقسام مسطوره از آن استنباط کنند و اگر خواهند انواع جنس زن را نیز بر اقسام مذکور قیاس نمایند و نظام نوع جنس لمس جهت عمومیت آن با اقسام مسطوره چندان احتیاج ندارد و هر چند که سبب هر قسم مرکب از بسائط آن دریافت میگردد اما چون استخراج آن غالبی از تکلف مصون اجتناب قوی غلطی نبود بناً علی سبب یک ردیف آن مضبوط گشت طالب در ادراک آن تاملی روند و در این مقاله متضمن پنج فصل است -

فصل اول در بیان اقسام مرکب ثنائی نبض و آن پانزده قسم است

قسم اول در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار عظم و صغرو قوت و ضعف این قسم نبض بر چهار نوع بود یکی نبض عظیم و قوی بیش غلبه قوت است و کثرت حرارت چند آنکه بظلم اکتفا کند و بسرعت و قوا تر مود می نگردد و این چنین نبض در جنس انسان طبیعی بود و هر آنکه مزاج رجال سخن و اشد القوة از نساست چه آنها که اکثر حرکت در ریاضت اند و طبیعت جبلت آنها بر همین حال است و کذا نبض ابدان ضعیف و اقوی از ابدان فربه باشد و نبض در سن شباب نیز عظیم و قوی بود و معتدل در سرعت و این بسبب کثرت حرارت و شدت قوت شبان میباشد و بنا بر آن اکتفای گفتند بظلم و سرعت معتدل از شدت سرعت و قوا تر و نبض مذکور در فصل ریح نیز حادث شود بنا بر آنکه مزاج فصل مسطور معتدل در حرور و سردی باشد و اعتدال مزاج مزید قوت و محافظت است و گویند که نبض ساکنان بلاد معتدل المزاج مثل بلدان موصوفه بر خط استوا شبیه نبض فصل ریح میباشد لا اتحاد سببها و اهواء المعتدل یجعل النبض شديداً بالنبض المربع ایضاً و در خفایان که از ذکای حس قلب حادث شود نیز این نبض یافته میشود و در مزاج طبیعی حار بنا بر قوت فاعل و مطاوعت آله نیز نبض عظیم و قوی باشد اما اگر حرارت مزاج ناطعی بود و هر چند که ناطعی قوی تر بود قوت نبض ضعیف تر باشد چنانچه در حمی محرقه و غیره میباشد و ایضاً اگر صفای مزاج بارد اصلی طعام گرم بخورد و با مزاج اولسازد نبض او عظیم و قوی شود و ایضاً بعد هم طعام در وسط خواب قوت و عظم در نبض حادث شود بنا بر تری قوت و حرارت مزاج بخور و انصاف حرارت غریزی بطرف خارج و مبدأ او بر است و بر غذا و زیادتى لبین آله بنفوذ غذا و گاهی نبض عظیم میشود و در قوت زیاده میگردد و بجز تناول طعام قبل از بهضم و تولد روح از آن و فیضان قوی بران بلکه بر آنکه طعام این حالت بنا بر قلت مواد غذایی رود و بد که طبیعت هنگام فقدان طعام آن مواد را اندک اندک خارج میکند تا که باکل فانی نشود و بقای آن مزاج فانی نگردد پس قتی که غذا وارد شود آن مواد را که نزد او موجود است بخوبی هضم می نماید برای تولید روح و قوی پس قوت را سریع مدت ظاهر میشود و مدتی این تاثیر باقی می ماند لکنه علی الجبری الطبیعی (الطبیعی) میباشد اکثری و ایضاً آنکه باب گرم غسل کند خصوص در حمام پس در اول یعنی قبل از آنکه تحلیل افراط شود نبض عظیم و قوی شود بنا بر تری قوت و حاجت موجب از دیاد قوت العاش حرارت غریزی است و نتیج مسام که مهمل تحلیل فضول منقله علی القوة و باعث تری حاجت بخونست آب و هوا بود و بعد از آن که تحلیل با فراط شود نبض ضعیف و صغیر گردد و لضعف القوة لضعف تحلیل

و اگر استحمام آب سرد نمایند و ظاهر تن سرد شود و در باطن حرارت محقق و جمع گردد نبض قوی اندک عظیم شود موجب یاقوت قوت
 آله اوست که حرارت باشد و سبب عظم اندک فروزی قوت مع بر و کثافت آله است و در ریاضت معتدل نیز نبض تند و عظیم و
 قوی گردد و بنابر انباش حرارت غریزی اما در آخر ریاضت میرج و متواتر شود لما سبقت انشا الله تعالی و هم نبض عظیم ضعیف
 و این نوع محصله الوجوه نیست چه عظم نبض اقل شرط است و ضعف آن موجب صغریست پس اجتماع عظیم با ضعیف ممکن نباشد مگر آنکه
 سبب کثرت حرارت باشد چه در صورت شدت حاجت نبض عظیم با ضعیف ممکن الجمع است کما مر فی اسباب نبض لطیف سوم نبض
 صغیر و قوی سبب صغری نبض بجز انقباض قوت تحت ماده غذائی یا خلطی صورت نمیدد چه ظاهر است که سببش اگر ضعف قوت
 بود اجتماع او با قوی محال است اگر صلابت آله بود که با وجود قوت نبض را از عظم باز داشته بصغر آورده درین صورت از
 سرعت خالی نباشد بنابر حصول ترویج که از عظم قوت شده و نیز خالی از صلابت نبود و مع هذا الیس بمحصله الوجوه عند
 جالینوس لما سبب فی النوع الاول من القسم الثامن ان شاء الله تعالی و اگر موجب صغری قوت حاجت باشد درین حالت
 تفاوت و بطوری نبض نیز شامل بود زیرا که در صورت عدم حاجت ترویج اول تفاوت و بطور دینا پس عظم زایل میشود
 چهارم نبض صغیر ضعیف سبب ضعف قوت فقط یا قلت حرارت ضعف قوت باشد لیکن در صوت فرط برودت بطور لاحق شود و عدم
 الافتقار بالترویج و باشد که سبب صغری انقباض قوت تحت ماده غذائی یا خلطی باشد اما صلابت آله بنابر لزوم صلابت نبض آن
 سبب صغیر و ریختنی تواند شد کما لا یخفی باجماع نبض صغیر و ضعیف را ابتدای خواب قبل مضم طعام نیز میشود زیرا که حرارت غریزی
 درین وقت بطریق انقباض غریزیه متوجه بسوی باطن میگردد برای مضم غذا و انقباض فضول لاجل الحاله همچو مقهور در باطن
 محصور میباشد و هرگاه حرکت و بطریق انبساط نباشد و قوی ظاهری ضعیف شوند بسبب توجه حرارت بنامه طرف باطن پس
 بالضرر و نبض صغیر و ضعیف گردد و باشد که بطور تفاوت نیز بسبب ضعیف لاحق شود و صغری طعام در وسط نوم نبض عظیم
 و قوی میشود و کما قلنا فی النوع الاول من هذا القسم و در آخر خواب عظیم و قوی و طبی میگردد اما بعد از آن چون نوم بطول
 انجامد و در خواب فرط رود در آخر از نبض عظم و ضعیف صغری نماید زیرا که بواسطه اختناق حرارت غریزی انقباض قوت تحت
 فضولی که مستحق استفرغ در لقیطه میباشد قوت ضعیف میشود از استیقای انبساط و ازین جهت گفته اند که واجب است بیدار کردن ناظم بعد
 مضم غذا حتی که دفع شوند فضول بطریق بول و براز و مخاط و براق و این نبض را آخر ریاضت و استحمام که فروزن از اعتدال
 موجب تحلیل گوید در حالت عدم غذا نیز یافته میشود بواسطه ضعف قوت از تحلیل مفرط و چون تحلیل سجد فرط رسد بطور تفاوت
 نیز لاحق شود و در غشی و جمی یوم غمی و جمی یوم غمی و در فرغ غیر ناگهانی نیز عارض میشود بسبب غرور و احتقان روح و حرارت
 باطن عروض ضعف قوت از آن بخلاف ترس ناگهانی که در آن میرج و مرتعد و مختلف غیر منتظم باشد و اینها نبض و جمی
 یوم سهری ظاهر میگردد و ضعف القوه من كثرة التحلل و قلة الاستعداد لسوء الحضم و همچنین در جمی یوم تعبی و جوع
 نیز بسبب ضعف قوت پدید آید و در جمی یوم بی بسبب قلت حاجت ضعف قوت انقباض آن از کثرت مقدار بلغم غریزی باشد

و این نبض مذکور در اکثر خواف و بلج بسبب آنکه قوت را نفوذ و اتصال بسوی اعضا نمی باشد بنا بر وقوع سده در ابتدا
عصب که بعضو مسترخنی آید یا در ابتدای نخاع نیز حادث شود و هرگاه مرض قوی گردد بطبی و متفاوت شود در آخر عین مال
قوت علت متواتر گردد مگر تواتر استقوی نباشد بلکه بعد لغزات کثیره متفاوت گردد و لهذا جالینوس این نبض را متواتر مقرر
نماید و در اعلال مادی معده موم و غیر موم نیز نبض ضعیف می باشد بسبب مایع من اللقوة من الثقل مرة و الا
لحد دل اخری و در اوجاع باطنی نیز نبض ضعیف می گردد و توجه الطبیعة الی الباطن و تیرا اهتمام النبض قسم
دوم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و این نیز از چهار نوع خالی نبود اول نبض عظیم
و سریع سبب او شدت حرارت است چنانکه عظم بدان کفایت نماند و اگر حرارت باشد بود تواتر نیز بیان فهم گردد و این نبض را مزاج
بیباشد بنا بر حاجت بسوی ترویج حرارت و هنگام بیداری که عقب خواب طبعی باشد نخست نبض عظیم و سریع شود پس بحالت طبعی
خود باز گردد و بسبب جوع روح و قوت بسوی حال خود در ظهور و بروز و در اینغولای دمی نیز این نبض یافته میشود و لشدة الحاجة
الی الترویج و این نبض در جمعی یوم درمی بنا بر اجتماع و در مرض حار یعنی جمعی و موم که این هر دو را شدت احتیاج بسوی
تطفیه لازم است ظاهر میگردد و در صورت قلت اکل طعام نیز عظیم و سریع مائل بقوت باشد و در جمعی عفتی دمی نیز عظیم و سریع
و مختلف بود و موم نبض عظیم و بطی سبب کثرت حرارت است چنانکه از عظم تجاوز نکند و ضعف قوت چنانکه از عظم نباشد
اما آنجا که سبب بطو غایت ضعف قوت باشد درین صورت حصول عظم بالبطو امکان ندارد چه وجود عظم را وجود قوه ماضیه است که
مرئی سبب نبض عظیم و گویند که نبض منزول قیاس نبض همین عظیم و بطی باشد و موم نبض ضعیف و سریع سبب این ضلالت
آله بواسطه سوء مزاج حار یا یا پس زیادتی حاجت بود که آنچه باعث صلابت از عظم قوت شده بسرعت تدارک آن کند و اگر حاجت
زیاده تر شود تواتر نیز ظهور نماید و موم تمام الحاجة بسرعت پس هرگاه آله این شود نبض از صغر بظهور کند لیکن وجود این نوع
در صورت صلابت آله بدون صلابت امکان ندارد و آنهم بشرطیکه اسباب صلابت یعنی سوء مزاج حار یا یا پس تکلیف منفر
موجب ضعف مفرط نگردد که درین صورت وجود سرعت که بی قوه تا نباشد با صغر محال است بلکه درین حالت عوض سرعت تواتر
ر و نماید و گویند که این نبض در صداع صفراوی و سرسام صفراوی و دوار صفراوی و جمعی یوشمسی یافته میشود و بسبب شدت حرارت
صفرا یا سافج که مستلزم شدت حاجت بسوی جذب هوای بار دست شدت یوست آن که مستلزم صلابت آله و عصیان آن
از انبساط تمام است و یا سبب صفرا این نبض انقباض طرک باشد زیرا که گوشت و باعث سرعت تدارک حاجت که از عظم قوت شده
چنانچه نبض همین همچنین باشد اما اگر فریبی اواز گوشت باشد سرعت و قوت بیشتر بود و اگر فریبی اواز شحم باشد برخلاف آن بود
و یا انقباض قوت تحت ماده چنانچه در ابتدای نوبت جمعی عفتی پیدا آید و مختلف بود و در میان نوبت عظیم و قوی گردد و صغر که از
ضعف قوت و قلت حاجت بود حصول او با سرعت ممکن نباشد چه سرعت را قوت و شدت حاجت در کار است چهارم
نبض ضعیف و بطی سبب او نقصان حاجت است بنا بر غلبه برو و ت و ضعف قلیل چه اگر سبب صفرا و بطو ضعف قوت بکثرت بود

بدون ضعف نبض نباشد اگر سبب صغریا وجود ضعف صلابت آله بود بدون صلابت نبض ممکن نبود و اگر با وجود قوت صلابت آله موجب صغریا شد درین صورت وجود بطو با صغریا امکان ندارد چه قوت قوه با صلابت آله موجب سرعت است نه بطو و قوت قوه بالین آله باعث عظم است نه صغریا نقصان حاجت سبب این قسم نباشد نه خیر او اما گاهی انقباض طرک مع قلت حاجت نیز باشد و گویند که نبض کهول و مزاج بارد چنین باشد لکن اسیحاجه الی التفریح و این نبض در سینه که قریبی او از شحم بود نیز میباشد بنا بر انقباض نبض قلت حاجت و قدری ضعف نبض مذکور در اول خواب نیز حادث میشود بسببی که در نوع چهارم قسم اول نبض مرکب شتائی گذشت قسم سوم در انواع نبض مرکب شتائی باعتبار عظم و صغریا و تفاوت و این هم چهار نوع بیرون نبود نخستین نبض عظیم و متواتر سببش قوت اندک مع کثرت حرارت است چه در صورت کثرت ضعف قوت عظم ممتنع باشد و ضعف هم درک گردد و در حالت قلت حرارت وجود تواتر امکان ندارد و اما در صورت کثرت قوت حصول قسم نبض بدون سرعت تجدی نماید زیرا که در صین عدم ضعف و کثرت حرارت سرعت مقدم بر تواتر بود پس بجز سبب مذکور نباشد چه در حالت شدت حاجت ادنی قوت در عظیم نبض کفایت میکند و سرعت را زیادتی قوت در کار است و در حقیقه مطبقات جهت نبض عظیم و متواتر باشد و در حقیقه یوم نیز دو قسم نبض عظیم و متفاوت سبب وجود قوت است و عدم حاجت کثیر بود اما تمام و عظم دستقرا از سرعت و تواتر و این چنین نبض در حالت فرج یافته میشود و در جوانان طبعی بود و وجود اسبابها هم لیکن قوت نبض درین نبض لازم بود سوم نبض صغیر و متواتر سبب این ضعف قوت و زیادتی حرارت است چه اگر قوت ضعیف بودی عظم و سرعت حادث نمودی نه صغریا و تواتر در صورت قلت حرارت وجود تواتر امکان ندارد و بطور اسیحاجه به و در حالت انقباض و صلابت بی سرعت و صلابت نباشد پس این نوع از ضعف نبض خالی نبود و لهذا این نبض در اوجا ع هنگام ضعف قوت یافته میشود بسبب ازدیاد حاجت از فرط الهاب شد التواتر میگردد و بسبب یادتی ضعف قوت از تطلال وجه صغیر میشود و چهارم صغیر و متفاوت سببش ضعف قوت و قلت حرارت است چنانکه نبض را بطی نماید و ظاهر است که اگر قوت ضعیف نبی بود عظم با تفاوت ظهور می نمود و نه صغریا و این در صورت قلت حاجت فقط بطو بر تفاوت مقدم می بود این نوع بدون ضعف نباشد و لهذا گفته اند که این نبض در کمول طبعی بود و بواسطه ضعف و عدم حاجت آنها اما بنا بر آنکه ضعف قوت آنها که بکثرت نبود سرعت قلیل نیز یار بود و میتواند که سبب صغریا نبض انقباض قوت تحت ماده خلط یا بر دیا ماده غذا اکثر باشد مع قلت حاجتی که مؤدی بر بطون گردد و تفاوت حادث نماید قسم چهارم در انواع نبض مرکب شتائی نبض عظم و صغریا و صلابت و این قسم نیز بر چهار نوع بود اول عظیم و صلب و این ممکن الوجود نیست چه عظم نبض را لیس و نرم است و صلابت موجب صغریا است و دوم نبض عظیم و لیس بیش از زیادتی حرارت چنانکه عظم اتفا کند و غلبه رطوبت سازد یا غریزی است یا کثرت رطوبت مادیه مضیه لیکن نه بدان کثرت که بسبب انقباض قوت بنا بر قتل آن ضعف و صغریا نبض رو نماید و این قسم نبض در اکثر امراض دموی مثل صرع دموی و قهقریس ریح دموی یافته میشود و بنا بر لیس آله بسبب ترطیب هم و جهت شدت

حرارت است چنانچه قوی بی قوت و سریع سبب حرارت صورت نه بند و این قسم خالی از عظم یا صغیر باشد هر آنکه در صورت عظم
صلابت تقدیم عظم بر سرعت واجب است و اگر مانع عظم صلابت یا انضغاط را بگذارد درین حالت بل صغیر باشد مگر آنکه صلابت یا
انضغاط چندان بود که نبض را از عظم بدرجه اعتدالش فرود آورد و هم نبض قوی و بطی سبب قوت و قلت حرارت است چه اگر سبب
بطول ضعف قوت میبود وجود قوی با بطی صورت نمی بست اگر چه بطی را تقدیم صغیر لازم است لیکن میتوان آنکه در اینجا غلبه قوت صغیر بر درجه
اعتدالش افتاده باشد فافهم سوم نبض ضعیف و سریع سبب این ضعف قوت و کثرت حرارت بود و این نوع امکانی بود و در آنجا
آنکه حصول سریع یا ضعیف ممکن نباشد لضروره القوة فی السرعة بلکه در صورت ضعف قوت اثر عوض سرعت ظاهر میگردد لکن این ضعف
سبب آنکه و البته میتوان آنکه از ضعف قوت خالی نباشد و چون سبب نبض ضعیف و سریع در صورت ضعیف قوت و کثرت حرارت است و سرعت و ضعف نبض
جائز داشته اند و درین حالت باشد که مانع عظم انضغاط بود و بقدریکه عظم را بر تبه اعتدالش فرود آورد و سرعت برقرار ماند چهارم
نبض ضعیف و بطی سبب نبض ضعیف قوت و قلت حرارت باشد و این ظاهر است اما صغیر با این نوع هم میاید و اما مگر بصغیر صلابت نرسد
لما قلنا فی سبب صغیر نبض و گویند که این نبض را صمدی یعنی بیاض سبب قلت حاجت بسوی ترویج بنا بر بردت بلغم و ضعیف
قوت که ملاک آن حرارت است و در آخر حمل بعد شهر سادس نیز نبض مذکور پدید آید بی که در نوع اول ششم نبض مرکب ثلثی مظهر
گردند ششم و در انواع نبض مرکب ثلثی باعتبار قوت و ضعف و تفاوت و تفاوت و این نیز چهارم نوع باشد اول نبض
قوی و متواتر سبب قوت و شدت حرارت است چنانچه قوی را قوت لازم و قوت با قوت سبب شدت حاجت بود و بواسطه حرارت
شدید تر از آنکه عظم و سرعت بان کفایت کند پس این قسم بدون عظم و سرعت حدیث نه بند و اگر صلابت یا انضغاط را مانع عظم
باشد درین صورت بی ضعف و سرعت نباشد و مخدک چون صلابت سبب صلابت نبض است پس بصورت وجود صلابت باقی
ندان نبض بی صلابت نیز خارج از امکان بود و قلت التنبض القوی المتفاوت لا یفلح عن العظم والسرعة او الصغر والکثرة
تو اثر که از ضعف قوت بود وجود او با نبض قوی سبب اجتماع ضدین هم محالست و هم نبض قوی و متفاوت سبب قوت ظاهر است
سبب تفاوت قلت حاجت بود چنانکه در اعتدال عظم و سرعت نقصان نیارد چه اگر سبب تفاوت غلبه قوت بود آنرا تقدیم عظم و سرعت
زم است تا ایفا می حاجت و عظم و سرعت و متواتری او از تو اثر حاصل شود و اگر بر دشواری قوت حاجت بود در آن صورت از
غیر و بطو خالی نبود و ایضا تفاوت که در ضعف و سقوط قوت بود و اجتماع او با قوت ممکن نبود لاستیاله اجتماع الضدین سوم
نبض ضعیف و متواتر سبب این ضعف قوت است چنانکه عظم و سرعت را بر تبه اعتدال فرود آورد و مودی بصغیر گردد و کثرت حرارت
رضی بنا بر تدریج که از عظم و سرعت قوت شده و نه بصورت شدت ضعف باین نوع صغیر و بطول لازم باشد وجود
بها و هو الضعف چهارم نبض ضعیف و متفاوت سبب ضعف قوت بود لیکن نه چندانکه باعث صغیر گردد و اگر سبب متفاوت در اینجا
شدید بقول حاجت با سقوط قوت باشد پس این نوع هم از صغیر و بطو خالی نبود و چون سبب تفاوت و تفاوت که سبب غلبه
ت بود شمول او با نبض ضعیف خارج از امکان است کما لا یخفى قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلثی باعتبار قوت

وضعف و صلابت و این قسم نیز بر چهار نوع بود نخستین نبض قوی صلب این نبض بی صغر نباشد و بقول جالینوس اصلا محصله الوجود نیست چه او گوید که قوت بی اعتدال مزاج نباشد و صلابت را در ذات مزاج لازم بود واسطه سود مزاج حار سازد یا یا پس یا تحمل مغرط یا بر دمجد و این همه مضعفت قوت اندر آقم گوید میتوان که بعضی اسباب صلابت مثل تند اعضا و عرق موجب ضعف قوت نگردد و در آن صورت اجتماع نبض قوی با صلب ممکن باشد و تحمل که وجه قابل بودن شیخ بود علی سبب و غیره با اجتماع نبض قوی با صلب بهمین باشد و یا آنچه در سبب نبض قوی گذشت دوم نبض قوی و این سبب او قوت قوه و غلبه رطوبت سازد است اما در صورت کثرت حاجت این نبض بی عظم نباشد و اگر حاجت زائد تر بود سرعت نیز ضم گردد و قید رطوبت بسازد بهر آن کرده شد که غلبه رطوبت مادی گاهی بنا بر انضغاط باعث صغر میشود و در آن صورت حصول این نبض ممکن نباشد و گاهی بسبب انضغاط قوت موجب ضعف نبض میگردد و آن ضد قوت است و اجتماع الضدین محال سوم نبض ضعیف و صلب سبب این ضعف قوت و صلابت آنکه باشد و این بی صغر نبود و لزوم بالصلابة و بصورت وجود حرارت قوت اتریز یا گردد بنا بر تندرستی که از عظم و سرعت قوت گشته چهارم نبض ضعیف و این سببش ضعف قوت غلبه رطوبت بود و این نبض در نقصان باه که از ضعف قلب باشد یافته میشود بنا بر ضعف قوت که محدث ضعف نبض و رخاوت رگ است اما اگر ضعف زیاده بود با صغر و بطو باشد لاقتضای کثرت ضعف القوه لها و اگر حاجت زاید بود قوت اتریز بران افزاید **قسم پنجم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار قوت وضعف و امتداد خلا و این قسم نیز از چهار وجه بیرون نبود اول نبض قوی و متلی سببش قوت و امتدای شریان از خون است و دوم نبض قوی و خالی و این محصله الوجود نیست للزوم الضعف بالخالی سوم نبض ضعیف و متلی سببش ضعف قوت چنانکه مودی بصغر نگردد و امتلاست اما اگر امتدای شریان از خون طبعی یا روح بود وجود او ممکن نیست لاجتماع الضدین مگر آنکه امتلا می او از خون غیر طبعی یا بنا بر بعضی اسباب دیگر امتلا باشد چهارم نبض ضعیف و خالی سببش ضعف قوت لیکن نه چنانکه موجب صغر گردد و کی خون یا روح است **قسم ششم در انواع نبض مرکب ثنائی** باعتبار سرعت و بطو و تفاوت و این قسم نیز به چهار طرح تنوع گردد اول نبض سریع و متواتر سببش شدت حرارت بود مع اندکی ضعف یا صلابت آنکه یا انضغاط رگ چه در صورت عدم ضعف و صلابت و انضغاط بدون عظم و حدود این نبض امکان ندارد مگر آنکه صلابت یا انضغاط چندان بود که مانع عظم شود و مودی بصغر نگردد و یا آنکه قوت آن قدر کم باشد که لعظم وافی نبود چنانچه گفته اند که هرگاه ریاضت زیاده از اعتدال شود در آن حالت نبض سریع و متواتر گردد بسبب فراط حرارت که موجب میکند آنرا حرکت و بواسطه قصور قوت که لعظم و فائز کند و این نبض در صدام حار و ربع صفراوی و خصوص رانتهای قوت ربع نیز یافته میشود و ایضا نبض کودک بقیاس نبض بالغ سریع و متواتر بود و در قوت و عظمی معتدل اما نظر بحال صلب عظیم باشد و بیش کثرت حاجت است بنا بر تعدیل حرارت زیرا که حرارت غریزی در ابدان صبیان بسیار میباشد و چون قوت ایشان ضعیف است پس قائم میشود سرعت و قوت اتریز مقام عظم در احوال هوا و بعد از آن هر قدر که در قوت و نمو

زیاده گردد سرعت و توازن بکاهد و عظم بیفزاید تا آنکه منتهی بشباب گردد پس نبض او در غایت عظم و قوت رسد و در سرعت و توازن متدلس
 شود و هرگاه بدن کس در نبض او در جمیع احوال مذکوره نقص شروع کند و دماغ حسب یادتی سن این احوال اندک اندک
 بکاهد تا آنکه بدن شیوخت برسد و نبض او ضعیف بطلی گردد و در ورم حار نیز نبض سریع و متواتر گردد و مع انتشاریت و ارتعاش و هر
 چند صلب تر گردد انتشاریت ظاهر تر شود و هرگاه هرجا پنجه شود از انتشاریت بگردد و موجی شود و اختلاف در این ظاهر تر گردد
 و سرعت و توازن جهت سکون حرارت کمتر شود و ورم نبض سریع و متفاوت پیش کثرت حرارت و غلبه قوت مست مع اندک
 صلابت مانع عظم چه اگر آله مطلق باشد عظم نیز موجود شود و اگر صلابت آله زیاده باشد صفر حادث گردد و بداند که تفاوت بین
 نوع تازمانی باشد که ایفای حاجت بعظم یا سرعت و استغنا از توازن بود و الا اگر حاجت زیاده بود چند آنکه عظم و سرعت بدان کفایت نکند
 درین حالت مع سرعت توازن ضم گردد نه تفاوت سوهم نبض بطی و متواتر سبب این ضعف قوت یا قلت حاجت بود و این چندین نبض
 با صفر باشد و وجود سبها و اگر گویند که توازن را شدت حاجت واجب است پس ریخا با وجود توازن قلت حاجت چگونه صورت بندد گویم
 که هرگاه نبض ضعیف بطلی بود و لازم نیست که توازن را و بنا بر زیادتی حاجت بر حاجت طبعی باشد بلکه نابری حاجت ازان بود لیکن
 چون حاجت نسبت صفر و بطو شدید باشد پس بسوی توازن مضطر میگردد حاصل آنکه توازن را زیادتی حاجت بر حاجت طبعی ضرور
 نیست شدت حاجت عارضی هم کفایت میکند پس نقصان حاجت از حاجت طبعی با توازن منافات ندارد چهارم
 نبض بطی و تفاوت پیش نقصان حاجت است یا ضعف قوت پس آنجا که حاجت ماس نبود بسبب قلت حاجت و برود
 مزاج باشد چنانچه در صداع بارد و صرع بلغمی و استرخا و قلع و احتباس طمث از برود و در ابتدای نوبت حملی ریح و او را م بارد و شل
 سرسام بارد که بنا بر قلت حاجت تبریح بسبب ماده مبرده این نبض حاصل میشود و اگر حاجت ماس کند و قوت بر توازن قادر نباشد
 از ضعف و سقوط قوت باشد و این را ضعف و صغر نبض نیز لازم است قسم یازدهم در انواع نبض مرکب
 تشائی باعتبار سرعت و بطو و صلابت و این و این قسم نیز چهار صنف باشد اول نبض سریع و صلب سبب آن کثرت حرارت
 است و بیوست چنانکه موجب آن قدر صلابت گردد که عظم را بدرجه اعتدالش فرود آرد و در صورت فرط صلابت این
 نبض بدون صفر نباشد صلابت آله بکثرة الیوسته و هذا القول جالینوس انضمام سریع با صلب که ضعف قوت است نیز غلی
 از تکلف نیست کما لا یخفی و ورم نبض سریع و این سبب و کثرت حرارت و رطوبت بود و این را عظم لازم باشد لئین الاله و
 شده الحاحه و اگر حاجت اش بود توازن نیز ضم گردد مگر آنکه مانع عظم انضغاط قوت تحت ماده و یا انضغاط رگ از کثرت
 لحم یا شحم باشد بقدریکه مودی بصفر نگردد که درین صورت حصول نبض مذکور بدون وجود عظم و صغر ممکن است
 کما لا یخفی علی من له اونی مسکه سوهم نبض بطی و صلب سبب این قلت حاجت و صلابت آله بود و ازین جهت بدون صغر
 نباشد باجملا این قسم نبض دلیل بر و دت بود لعدم افتقار با الی الترویج الکثیر چهارم نبض بطی و این سببش قلت حاجت
 و کثرت رطوبت است و اگر قلت حاجت زیاده ترازین گردد تفاوت نیز ظهور نماید لکثرة برود المزاج و این نبض

در مرض دوار بلغمی یافته میشود لکن طوبه المرحیه لاله و بد مزاج البلقه و در سوء مزاج رطب قلب نیز پیدا آید اما
از اختلاف خالی نبود لما ذکرنا فی النبض المتخلف و گویند که در ریح بلغمی و برص نیز باشد لکن در مرض برص بسبب بلغم و رطوبت
مزاج عریض هم میباشد قسم و و از دهم و انواع نبض مرکب شنائی باعتبار سرعت بطو و امتداد خلا
و این نیز چهار نوع بود اول آن نبض سریع و متلی سبیش کثرت حاجت و امتلا می رگ از خون روح باشد و این بی عظم نباشد
مگر آنکه امتلا از ماده غلطی یا غذائی مضطرب باشد اما نه بدرجه که باعث صفر گردد و دهم نبض سریع و خالی سبیش کثرت
حاجت و خلور رگ از خون باشد و این نبض بدین طور ممکن الحصول بود که خون در بدن زیاده باشد لیکن بنا بر غلط در شریان
نافذ نشود و انقباض رگ چندان احداث نماید که نبض را از عظم با اعتدالش فرود آرد و محدث صفر نگردد و بنا بر تدارک
حتی که از عظم قوت شده سرعت رونماید و در نه بصورت قلت روح و خون چون سرعت بی قوت نباشد و خلو شریان
از کثرت روح و خون موجب ضعف قوت است این قسم ممکن اوجود نباشد سوم نبض بطی و متلی سبیش قلت حاجت و امتلا
روحی یا دومی است و در اینجا قلت حاجت با وجود امتلا می روح دوم بشرطی خواهد بود که حاجت بعظم تمام کرده باشد و درین
صورت بی عظم نباشد مگر آنکه امتلا بسبب مواد بارده ریگی بود که صفر نبض را با اعتدالش رساند چهارم نبض بطی و خالی
سبیش اگر ضعف قوت بود و کثرت حاجت چنانکه صفر نبض را بمرتبه اعتدالش برساند و درین صورت بی ضعف
ممکن نباشد و اگر قلت حاجت و ضعف باشد درین حالت بی ضعف نبض و صفر نباشد قسم سیم و انواع
نبض مرکب شنائی باعتبار تفاوت و صلابت و لین و این هم از چهار نوع زیاده بود یکی نبض متواتر
و صلب سبب آن کثرت حرارت و بیوست بود و این نبض بنا بر کثرت حاجت و عدم ضعف بے سرعت و بواسطه صلابت
آله بے صفر نباشد و گویند که این نبض مع فشاریت و تمدد در ورم حار فم معده میباشد سبب عروض فشاریت و تمدد
آنکه فم معده عصبی است و اگر درین حالت بسبب ضعف معده از مضغ قلت تغذیه رود و در نبض ضعف هم پیدا آید
و در آخر سنگ میکه عدم غذا بطول انجام نبض بطی شود و ایضا گفته اند که نبض مذکور در یرقان که بی تب باشد میباشد و تواتر
و سبب حرارت و بیوست مره صفر و کدک صلابت او بسبب یس بود و دهم نبض متواتر و لین سبب این
ضعف قوت و لین آله بود چه اگر تواتر بسبب ضعف قوت نبود می بدون عظم و سرعت ظهور نمودی اما ضعف آن قدر باشد
که عظم و سرعت را بدرجه اعتدال فرود آورد و در نه بصورت کثرت ضعف خالی از صفر و ضعف نباشد سوم نبض متفاوت و صلب
در اینجا سبب متفاوت برود شدی قفل حاجت یا سقوط قوت باشد و سبب صلب برود مجدی یا تحلل مضطرب بود لکن این قسم بی صفر
اصلا نباشد چهارم نبض متفاوت و لین سبب لین غلبه رطوبت است و سبب تفاوت قلت حاجت چنانکه بعد احداث
تفاوت نبض را از عظم و سرعت بدرجه اعتدال فرود آرد و این نبض در شخصی یافته شود که اول نبض او غلیظ و سریع
باشد و اگر سبب تفاوت غلبه قوت بود با عظم و سرعت و قوت باشد که ایقیمی حاجت او بعظم و سرعت و استغناء او

از تواتر گردد و اگر سببش قایت سقوط قوت مشرف به سلالت بود بی ضعف نباشد قسم چهارم در انواع نبض
 مرکب ثنائی باعتبار تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و هذا ايضا على اربعة اقسام اول نبض متواتر و متمثل و این محصله این
 نیست چه سببش اگر کثرت حاجت امتلا می شریان از روح و خون یا ماده حار بود بی عظم و سرعت نباشد و اگر ضعف قوت
 و امتلا می ماده فاسد بود بی ضعف و صغر نباشد و دوم نبض متواتر و خالی سببش ضعف قوت و خلو شریان از روح
 و خون است و این نیز بی ضعف و صغر نباشد سوم نبض متفاوت و متمثل سببش قلت حاجت چند آنکه مودی
 بیطو و صغر نگردد و امتلا می رگ از مواد بار دست چهارم نبض متفاوت و خالی سببش بردشید مقتل حاجت
 یا سقوط قوت است مع قلت روح و دم قسم پنجم در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار صلایت
 و لاین و امتلا و خلا و این هم بر چهار وجه بود اول نبض صلب و متمثل سببش غلبه یبوست یا برودت یا یبوست و امتلا
 ماده بار دیایس بود و این بی صغر نباشد و دو سببها بی الصلایت و دوم نبض صلیک خالی سببش تحلیل مفرط و قلت روح
 و خون است و این هم بی صغر نباشد اما قلنا انما سوم نبض لاین و متمثل سببش کثرت طوبیت و امتلا می ماده رطب
 باشد و این نبض از تناول غذیه و اثریه رطبه و از اکثر احجام مطب خصوصاً بعد طعم از ترک یا ضمت یافته میشود و کثرت الرطوبه
 و امتلاها چهارم نبض لاین خالی سببش کثرت طوبیت سقوط قوت بود و این بی ضعف و صغر نباشد و وجود الضعف -

فصل دوم در بیان اقسام نبض مرکب ثنائی و این بست قسم باشد

قسم اول در انواع نبض مرکب ثنائی باعتبار عظم و صغر قوت و ضعف و سرعت و بطو و این قسم از هشت
 انواع نبض خالی نبود اول نبض عظیم و قوی و سریع سببش قوت قوه است و شدت حرارت چند آنکه عظم و سرعت فا
 کند و نبض متواتر رسد با کمال این قسم نبض در مزاج حار طبیی یافته میشود بهر آنکه هرگاه قوت قوی باشد و حرارت مجفف بدن
 نباشد بواسطه بودن آن مدبر بلکه مطب بود بسبب کثرت بهضم و ازین جهت آله نیز متوالی بود و درین وقت لامحاله
 حرارت زیاد بود و کذا بخارج دفعانی پس مشتد شود حاجت بسوی جذب هوای بار و برای ترویج و اخراج بخارج دفعانی
 پس نبض سریع گردد و هرگاه که این امور ثلاثه جمع شوند نبض عظیم گردد و گویند که شراب فعل میکند در نبض مثل فعل طعام
 منضم پس نبض را عظیم قوی سریع میگردانند مگر آنکه قوت او کمتر از قوت حادث از طعام منضم میباشد بهر آنکه طعام غذا
 کثیر زیاده از غذای شراب میدهد و غذا قوت زیاد میکند و از شراب سرعت ازید و اشد میشود الا آنچه حادث میکند شراب در
 نبض به سرعت در اندک مدت ظاهر میشود بنا بر سرعت نفوذ او از عروق و سرعت انقلاب و بسوی دم و کسبیکه باب سرد
 غسل نماید یا اعتدال بدن او فربه بود و ظاهر تن او سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نیز نبض او قوی و عظیم و سریع شود
 بهر آنکه سردی که باعتدال باشد جمع می کند قوت و حرارت غریزی را و حصر میکند آنرا در داخل بدن اما اگر گشت او در آب
 بار طول کند و سردی آب بقدر بدن رسد درین صورت نبض صغیر و بطی و متفاوت گردد و لما یسبح فی مقامه و دوم

نبض عظیم و قوی بطبی سبب این کثرت حرارت و غلبه قوت و قلت حرارت است و این بنا بر ضد سبب عظیم و بطبی حاصل نمیشود
 کما لا یخفی سوم نبض عظیم و ضعیف و سریع چهارم نبض عظیم و ضعیف و بطبی و این هر دو نوع محصله الوجود نیستند و موجب
 القوة فی العظم و السرعة و ههنا علیها و هو الضعف پنجم نبض ضعیف و قوی و سریع بیش از نصف طرک قوت و کثرت حرارت
 باشد چه سبب صفرا این نوع بحر القنطرة که مانع عظم است تحیل نمیگردد و اگر صلابت بود درین صورت و بعد از این نوع بدن از ضلالت
 ممکن نبود و گویند که چون انضغاط یا صلابت منع عظم کند و قوت قوی بود و حاجت داعی درین صورت بالضرر و نبض سریع گردد
 بنا بر تدارک بسرعت حیث که قوت شده بواسطه صلابت از عظم فاقترقا ششم نبض ضعیف و قوی و بطبی سبب صفرو بطولت
 حاجت است و موجب قوت قوه آله و این صفری نسبت صغریه از صلابت باشد کمتر بود لما قبلنا فی احوال النبض الصغیر و
 و جنودن صفرا از صلابت در اینجا آنست که بقول شیخ صلابت مع قوت ایجاب کثرت حاجت میکند و آن محدث سرعت
 است نه بطو و صفرو بطو که از ضعف قوت بود اجتماع او با نبض قوی بهم امکان ندارد و ثبوت ان سببها قلة الحاجة لا غیر
 هفتم نبض ضعیف و سریع و این قسم عظیم الوجود است بهر آنکه سرعت بی قوت نباشد مگر آنکه ضعف کثرت یا تسبی نباشد چنانچه
 نبض ناکه صغیر و ضعیف و سریع از نبض رجال میباشد سبب صفرو در ایشان ضعف حرارت آنها و نقصان او از حرارت مؤن
 است و باعث ضعف آنکه نسأ الضعف از رجال میباشد زیرا که جبلت طبعی ایشان بر همین است بنا بر قلت حاجت آنها بسبب
 اعمال و حرکات قویه و موجب سرعت آنست که قائم شود سرعت در احوال هوا مقام عظم در صورت وجود حاجت و نقصان
 قوت تا طبیعت تدارک حاجتی که از عظم قوت شده بسرعت نماید هفتم نبض صفرو ضعیف و بطبی سببش ضعف قوت و عدم
 حاجت است کما لا یخفی و این نبض در اول خواب و آنکه بعد از مضغ غذا ممتد گردد و حادث شود لغوص الحارقة الی عمق المبدن فی
 الاول و ثقل الفضول فی الآخر و در حالت غم نیز و کذا و فصل ثانی بنا بر آنکه مزاج او بار و رطب است نبض ضعیف و بطبی
 میباشد موجب صفرو ضعف و ضعف قوت است بسبب بر مزاج و باعث بطولت حاجت است بسبب ترویج شدید بسبب بر د
 و نبض ساکنان بلاد بار و بهمنزله بلاد صقلیه شبیه نبضی باشد که درشتا بود و هوای بار و نیز نبض را شبیه نبض شتوی میگردد
 لاجل اسباب المذكورة و گویند که نبض امراض معده که از خلط بار و حادث شوند همچنین باشد ششم دوم در انواع نبض
 مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صفرو قوت و ضعف و تفاوت و این نیز بهشت نوع بود اول نبض عظیم و قوی و متواتر بیش
 شدت قوت و حاجت است و این چنین نبض بی سرعت نباشد زیرا که در صورت وجود قوت مع حاجت سرعت مقدم بر تواتر
 بود و دوم نبض عظیم و قوی و تفاوت سبب این قوت قوه است و کثرت حاجت چنانکه ایفای او عظم شود و این نبض در حالت
 فرج پدید آید لاسباب المذكورة همچنین باشد نبض جوانان لیکن نبض در اول شباب عظم و در وسط شباب اقوی میباشد و چون
 قوت در شبان نسبت به صبیان زائد است لهذا قوت آنها نبض را بطنی میرساند که در جذب نسیم مغنی از سرعت و تواتر گردد
 و ازین جهت میل تفاوت نماید سوم نبض عظیم و ضعیف و متواتر بیش کثرت حرارت است و ضعف قوت چند آنکه

مانع از عظم نباشد چه در صورت کثرت حرارت نبض عظیم با ضعیف ممکن الجمع است چهارم نبض عظیم و متفاوت سبب
این نوع نیز کثرت حرارت است مگر چند آنکه عظم کند و ضعف قوت چند آنکه مانع عظم نباشد پنجم نبض صغیر و قوی و متواتر سبب
ضعف این نوع بجز انضفاط یا صلابت آله نبود و سبب تواثر کثرت حاجت بود و درین صورت سرعت نیز لازم باشد ملاحظه
فی النبض الخامس من القسم الاول هذا النوع ليس بمحصلة الوجود **ششم** نبض صغیر و قوی و متفاوت سبب صغر
انضفاط رگ سبب تفاوت و درینجا قوت حاجت است زیرا که تفاوت که از ضعف و سقوط قوت باشد وجود او با نبض قوی ممکن نیست
و تفاوت که از غلبه قوت باشد بدون سرعت نبود استیفاء الحاجة به و استغنائیه من التواتر **هفتم** نبض صغیر و ضعیف و متواتر
سبب نبض ضعیف قوت است بنا بر فرط تحلیل یا انجم در طوبت و کثرت حاجت عارضی بواسطه صغر و باشد که سبب صغر آن انضفاط
قوت تحت ماده خلطی یا تند و رگ باشد و سبب صغر که صلابت آله بود بی صلابت نبض نباشد و در امور مضایط که قوت را تحلیل
کنند مثل سرد شدن و آلام نفسانی قوی تحلیل این نبض یافته میشود لیکن هرگاه قوت زیاد تحلیل گردد ایجاب بطو می کند
پس اگر تحلیل فراط انجم تفاوت واجب میکند و این نبض در سبب که از شرابا و دویه مخدره باشد نیز پدید آید مع تمدد
بایل صلابت لانجم در الرطوبة و تکشف جوهرا و گویند که نبض مذکور در ابدان فربه شیر اللحم می باشد زیرا که کثرت لحم در ابدان مذکوره تر
شیرین و نقل آن می آید و بدان سبب نبض صغیر و ضعیف می نماید و تواثر بنا بر ضعف قوت از عظیم شیرین و وجود حاجت است
تا که قائم مقام عظم شود در استیفاء مطلوب و آیهنا در امراض معدة مثل الازع و کرب معدة و غثیان غیره که از خلط المزاج حادث
شوند نبض مسطور سبب حرارت ماده میباشد و کذلک در امراض که از ردارت مضمت ثالث باشند مثل جذام این نبض حادث
میشود و صغر و ضعف و بنابر آنست که خلط محدث این مرض غلیظه ثقیل میباشد و بدان سبب نبض غلیظ می سازد قوت را وصلب میکند
جرم عرق را پس ممکن نبود در آن انبساط و تواثر تابع ضعف است **هشتم** نبض صغیر و ضعیف و متفاوت سبب نبض ضعیف قوت
و قوت حاجت است چنانکه نبض را بطبی نسا زد و نبض کحول بنا بر ضعف قوت و عدم حاجت همچنین باشد و آیهنا این نبض
در اول خواب بواسطه ضعف و عدم حاجت بدفع بخار دخانی پدید آید و در حالت غم نیز دخول الحرارة الغریبه الی عمق البدن
و هرگاه غم و هم طول کند حتی که قوت منتهک گردد و اول نبض را دودی کند پس در آخر آن منبلی شود و عند سقوط القوة و در امراض
معدة که از استلامی خلط بار و حادث شوند مثل بولمیوس نبض مذکور پدید آید مع اختلاف در نبضه واحد یعنی آنکه منقطع بود و
انقطاع او در اجزای انتهائیت قریب باشد حتی که تحت اصابع ریگ نشود و بر جرم رگ گمان شود و کذلک در غلبه خالصه با بتدا
نوبت بنا بر انضفاط قوت تحت ماده این نبض پدید آید پس عظیم قوی مختلف شود و در جمیع بلغمی نیز سبب مذکور پس متواتر گردد و
گاه است وقت ملاکت در آخر امراض منبلی و جاع شدید ظاهر شود بشرطیکه صغر و تفاوت آن از غایت سقوط قوت بود
قسم سوم در انواع نبض کتب نظامی باعتبار عظم و صغر قوت و ضعف و صلابت و این قسم نیز تنوع بهشت
نوع باشد اول نبض عظیم و قوی و صلب این انکار وجود ندارد و استیفاء اجتماع عظم بالصلابة و هم نبض عظیم و قوی و لین

سبب این کثرت حرارت چند آنکه بطن کثافت کند و قوت قوه و غلبه رطوبت بود و این نبض در امر حار و دمویه یافته میشود و بشرط احتراق
و الرطوبة فيهم و ايضا بعد مضغ غذا در وسط خواب پدید آید لما قلنا في النوع الاول من القسم الاول من النبض المكيب
التثاني و در امراضی که از جوش خون باشد مثل سوزش نیز می باشد لشدة الحاجة و لين الآلة و وفور القوة و سببه
از آب گرم غسل کند خاصه در حمام نبض او نیز عظیم سیرج لین گردد بدیده سیرج گردد و یا متواتر سهو هم نبض عظیم و ضعیف و این
هم باعث وجود صلابت که ضد عظم است ممکن الوجود نیست چهارم نبض عظیم و ضعیف و این سبب این کثرت حاجت خیر آنکه
بطن کثافت کند و ضعف قوت زیادتی رطوبت است و این نبض در مرض ذات الریه حادث میشود مع موجبت سبب عظم آن
عقوبت ماده محدث حمی است که جرم شریان را منع نیکند از انبساط و سبب ضعف صغیرت مرض جهاطیست است بان و لین
و موجبت سبب لین جهر عضو می باشد و ايضا سبب کثرت اختلاف این نبض حدوث اضطراب است از ورم حار و حمی تالیخ
او و هرگاه ورم عظم پذیرد در آن وقت نبض ذوالقرعین گردد و بسبب شدت تمدد جرم ریه که بان غشای غشی او نیز متمدد گردد و
و بدان سبب شریان صلابت شدید حادث شود و هرگاه حمی حادث که بسبب عقوبت خلط محدث ورم و قرب ورم از موضع
قلب عارض میشود غلبه کند سرعت و تواتر در نبض پدید آید و هرگاه سیات بسبب شاکت مارغ و ریغ غالب شود نبض متفاد
گردد و نبض ضعیف و قوی و صلب سبب این صلابت و قوت قوه است و بشرط عدم حاجت کثیر ممکن الوصول است لیکن باید
ضدیت میان قوی و صلب حسب قول جالینوس غیر ممکن الوجود است کما مرشتم نبض ضعیف و قوی و لین سبب این قلت
حرارت و قوت قوه و کثرت رطوبت بود و صغیر این قسم نسبت بصغیر صلابت کثیر باشد کما مر فی احوال النبض بصغیر مضغ
نبض ضعیف و صلب بیش ضعف قوت و صلابت آله است پس اگر حاجت قلیل بود بطور نیز شامل گردد و لعمرو الاقفا
الی الترویج و اگر حاجت کثیر بود بسبب صغیر ضعف یا صلابت باشد درین صورت نبض مذکور متواتر گردد و لتدارک ما فات عن العظم
و السمره و این نبض در سرسام سوداوی یافته میشود لما قلنا فی الصغیر و الصلب من اقسام الثنائیات و در ورم
سوداوی نیز می باشد لغلبة السوداء المجففة المحدث للصلابة والضعف و در حمی یوم جمعی و عطشی و النواح و البول
بنابر فتور قوت بکثرت تحلیل و غلبه یبس و جفاف و قلت دم و رطوبت مرطب و لین شریان نیز این نبض ظاهر میشود
و در مرض ذات الریه هنگام عظم ورم آن نیز حادث شود بسببی که در نوع چهارم این قسم مذکور شد و نبض ضعیف و ضعیف
و لین سبب و قلت حرارت و ضعف قوت و کثرت طوبت بود و این نبض در نقصان یا به که از ضعف قلب باشد نیز یافته میشود
بسبب ضعف حرارت غریزی در خاوت آن نبض اما اگر درین نوع ضعف بدرجه غایت رسد بطور تفاوت هم افزايشه
قله الحاجة و الاغراض تفاوت تواتر نماید و در حمی بلغمی نیز می باشد لبرد البلم و رطوبته و مضطحة القوة بکثرت قسم
چهارم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف و استلا و خلا و این هم برشت نوع باشد و
نبض عظیم و قوی و متلی سبب کثرت حاجت قوت قوه و استلای دمو و روحی است و ورم نبض عظیم و قوی و خالص

و این محصله الوجود نیست لکن لایزاله الحالی علی الضعف سوم نبض عظیم و متلی بیش کثرت حرارت و ضعف قوت امتلا
 ماده حرارت چهارم نبض عظیم ضعیف و خالی سبب این کثرت حرارت و ضعف قوت و قلت خون در شریان است پنجم
 نبض ضعیف و قوی و متلی سببیش قلت حاجت و قوت و امتلا ی ماده یار د بود ششم نبض ضعیف و قوی و خالی و این نوع
 بسبب وقوع ضدت فیما بین قوی و خالی یا فته نمیشود هفتم نبض ضعیف و متلی بیش عدم حاجت و ضعف قوت و امتلا
 مواد در دست ششم نبض ضعیف و خالی بیش ضعف قوت و کمی خون و روح در شریان است هفتم نبض در انواع
 نبض مرکب مثلا آنی با احتیاط عظم و صغیر و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و این قسم هم از هشت نوع گیرد که نبض غشقی
 نبض عظیم و سریع و متواتر بیش حاجت شدید است که بعظم و سرعت اکثرا نموده محدث تواتر گشت و این نبض و زکام هم جاری افتا
 میشود و لغتبه الحرارة و ایضا در سوز مزاج و قلب ظاهر گردد بسبب شدت استیلاج بسوی هوای بار و اما هرگاه سوز مزاج
 مستحکم شود پس بسبب احداث شغف کثیر عظم بصغر مبدل گردد و در جمعی مطبق نیز میباشند و وجود اسبابها و کتیکه لعلها مستحکم
 المقدار خورده باشد نبض او نیز در عظم و سرعت و تواتر زائد شود بنا بر قوت و زیادتی حرارت بسبب جودت هضم و تولد و دم
 متمین بواسطه تصرف طبیعت که این یعنی در سه و نبض جهانی نیز عظیم و سریع و متواتر باشد و بیش شدت حاجت است بنا بر
 ترویج و شغف نیم مستشق از جهت مشارکت در نسیم مذکور پس گویا که حالت اشتیاق میکند برای حاجتین شخصین و همت
 که هوای کثیر مستشق مضطر میکند قلب را بسوی انبساط عظیم که تابع عظم انبساط شریانات است و عدم ایفا حاجت
 بعظم ایجاد سرعت و تواتر می نماید قوت متوسط بسبب اعیای اندک راحل ثقیل و گویند که این حالت تا شهر خامس میباشند
 زیرا که جنین در بوقت ضعیف میباشند بنا بر صغیر و عدم اجتناب غذای کثیر و بعد شهر سادس قوت آنها بتقص ابتدا کند
 زیرا که جنین بزرگ میشود و ثقل می آرد و طبیعت ضعیف میکند آنرا و جذب میکند مقدار کثیر از غذا نسبت با جذب قبل
 پس قوت حوامل ضعیف میشود و بدان سبب نبض ضعیف بطی میگردد و ایضا در ادراسه که احداث جمعی کنند مثل سرسام حار
 نبض عظیم سریع متواتر میباشند بواسطه امتلا و حرارت و لغزش و مختلف نیز باشد و همچنین در ابتدای او رام حار ظاهری نبض
 مذکور یافته میشود کمائی ابتدا را لوج و کذا لک در غضب نبض عظیم شایق و سریع و متواتر میباشند بسبب عظیم دردی ثوران قوت
 و انبساط روح ست ظاهری بدن دفعه برای مقاومت از مودی ولینت آله بنا بر توجه روح بسوی خارج و شدت حاجت
 بواسطه ثوران حرارت و ظاهر است که حرکت دفعه یعنی سریع نباشد مگر بقوت قوه و توجه روح را توجه دم تابع بود و
 آن طب است و تبخیر میشود از آن بخار رطب پس آله را لین میگردد و کثرت حاجت در آن بسوی ترویج که عظم بآن فای
 نکند بسبب کثرت غلیان است و سبب شهبوق زائد آنست که هرگاه روح متوجه بخارج میشود و تابع او حرارت غریزی میباشند
 زیاده میشود حجم او بسبب غلیان پس زائد میکند در ارتفاع نبض و سرعت و تواتر زیادتی حاجت است بنوعیکه عظم
 نبض بآن وفالند بیا عت ثوران حرارت و بدانند که تا خوف و تجل یا غضب مرکب نشود در بعضی اختلاف واقع نشود

تشابه بالافعال و یا جهت تسکین غضب کف کنند که درین صورت هم مختلف میگردد و هم نبض عظیم و سیرج و متفاوت سبب آن
کثرت حرارت است چنانکه الفلاس و عظیم و سرعت شود چه اگر ایفا سحرارت با نهانی شد تا از عرض تفاوت لاحق میگردد و
و بدانند که در اول و جامع مادامیکه شدید نباشد بسبب میجان قوت و حرکت او بنا بر تفاوت و دفع و حج و جهت نوران حرارت
از حج نبض عظیم و سیرج میشود و بواسطه قضای حاجت و عظم و سرعت تفاوت باشد نیز بان محقق گردد اما هرگاه حج بسبب
شدت او یا بنا بر بودنش در عضو ریس یا بواسطه طول مدت و یا بنا بر دیگر موجبات حج در قوت نکایت آرد درین صورت
رجوع میکند نبض از عظم و سرعت و تفاوت و اولاً شدت تا اثر بنا بر ازدیاد حرارت از فرط الهاب و فوت استیفا لعظم
پس بصغر بسبب زدیا و ضعف قوت از تطاول و حج پس دومی میگردد پس کلی بنا بر افراط ضعف از نکایت و حج و
قلت حاجت از تحلیل حرارت مقتضی بر دو اگر حج و نکایت زیاده تر باشد نبض تفاوت و هلاکت مودی گردد بواسطه عجز
قوت از انتهای برای تحریک رگ سوم نبض عظیم و بطی و متواتر سبب این کثرت حاجت است چنانکه لعظم الکفا کند
و ضعف قوت چهارم نبض عظیم و بطی و متفاوت سببش نیز کثرت حرارت است چنانکه اندفاع و لعظم گردد و این نبض در وقت
لذت و سرور یافته میشود و بدن نبض عظیم در اینجا بنا بر تحقق اسباب عظم است چه قوت عاجز از بسط آله نیست بل قوت او ملایم عارض
است و آله این باشد بواسطه توجه روح و به تبع او دم بسوی ظاهر و حاجت موجود است بنا بر انبعاث حرارت و اما بودن
او بطی و متفاوت پس بسبب قلت حاجت است زیرا که حرارت او از التهاب عارض نشده چنانکه در غضب عارض میشود
پنجم نبض صغیر و سیرج و متواتر سببش انضغاط قوت تحت ماده عار و شدت حرارت است و یا غلبه یوست و حرارت و درین
صورت بی صلابت نبود لکن گفته اند که این نبض بهر گام وجود یوست موجب صلابت آله در امر حار حادث میشود
و الا نبض آنها عظیم میباشند و در فصول حاره و بلاد حاره این چنین نبض طبیعی بود ششم نبض صغیر و سیرج و متفاوت
سبب این انضغاط قوت و کثرت حرارت است بنا بر ایفای حاجت بسرعت و استغنا از تریچه صغیر و تفاوت که از قلت
حاجت و ضعف و سقوط قوت بود در اینجا صورت نه بندد بنا بر آنکه اسباب سرعت مضاد اسباب مذکوره اند و اگر
سبب صغیر این نوع صلابت بود بی صلابت آله یافته نشود هفتم نبض صغیر و بطی و متواتر سبب و ضعف قوت باشد
و یا سبب صغیر آن صلابت آله بود یا بجله و هر دو صورت این نوع بی ضعف یا صلابت ممکن الوجود نیست کما لا یخفى
هشتم نبض صغیر و بطی و متفاوت سبب آن نقصان طبع است از غلبه برووت و این نبض در شیوخ طبیعی بود و لکن اسباب
نبض الضعیان فهم لکن گاهی نبض شایخ لیس هم میباشد بنا بر غلبه رطوبات غریبه و کذا این نبض در سوء مزاج بارد
قلب و احتباس طلت از برد و جمعی سیرج و مزاج بارد و سوامی آنکه طبیعی بود و یا از سوء مزاج نیز یافته میشود بواسطه بر ضعف
و جمیع اجزای شران که مقتضی صغیر است و جهت قلت حاجت تبریج که مقتضی بطوست و قلت احتیاج بسوی اخراج بخا
و خانی بنا بر قلت آن که مقتضی تفاوت است پس اگر با وجود مزاج بارد آله لیس بود نبض در مرض زائد شود بنا بر

فطر رطوبت که موجب لیزین آله است و کز لک در بطو و تفاوت زیاد گردد زیرا که هرگاه رطوبت زیاده شود حاجت کمتر گردد لان
 الارطب مما یبغی یجعل الشئ ابرد مما ینبغی و اگر آله صلب بود در عرض و بطو و تفاوت بجا بد لازمید و احاجه العارضی تجمع اجزای
 الشریان بالبر و کسکه بخواب رود در حالت خلوصه و عروق از غذا نبض دی صغیر و بطی و متفاوت نیز گردد بواسطه میلان
 مزاج جانب بر و چه هرگاه نوم بر خلا واقع شود حرارت غریزی متوجه بسوی رطوبت غریزی میشود پس آنرا تحلیل میکند و
 و غو نیز ضعیف میشود بنا بر نقصان حامل و که رطوبت مذکور است و ایضا قوت نیز ضعیف میگردد و بسبب ضعف آله او که حرارت
 غریزی است و بسبب قلت غذا و کسکه آتھام باب سرد نماید و لبث او در آب سرد طول کشد حتی که حرارت غریزی در عمق
 بدن غوص کند و نبض او همچنین گردد اما بنال القوة من الاختناق و ایضا این نبض از خوردن استغیای یارده مثل برف
 حاصل میشود قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغیر و سرعت و بطو و صلابت و لین
 و این قسم نیز از پیش حال خالی نبود اول نبض عظیم و سریع و صلب این غیر محصله الوجود است لهذا الصلابه بالعظم و هم نبض
 عظیم و سریع و لین و بیش شدت حرارت چند آنکه عظم و سرعت کفایت کند و غلبه رطوبت است و اگر حرارت اشد بود
 تا تنبیه ضخیم گردد و سومی هم نبض عظیم و بطی و صلب این نیز محصله الوجود نیست اما قاناً الفأ چهارم نبض عظیم و بطی و لین سبب
 اکثریت حرارت که ایفای العظم و استغنامی او از سرعت گردد و غلبه رطوبت بود و این نوع بجهت ضعف یا تفاوت نبض
 صغیر و لین و کما لا یخفی پنج نبض صغیر و سریع و صلب سبب صغیر و صلابت غلبه یوست است و بسبب سرعت شدت حرارت
 و لا یغیا علیہ بهذا التوجیه فافهم و این نبض در مایخی و یا فته میشود لیس السودار و حرارة الاحراق اما هرگاه
 حرارت احتراقی از اجزای رادیه محترقه زوال پذیرد و در آن حالت سرعت بطو بدل گردد و لبر و مزاج السودار
 و ایضا در جمیع یوم شمسی و صداع و سرسام و دوار صغیر و می پدید آید لصلابة الآله بالییس و شدته الحجة
 بالکمال و این قسم ششم نبض صغیر و سریع و لین و بیش انضباط قوت تحت ماده خلطی یا غذائی است و کثرت حرارت و رطوبت
 و سبب این اسباب مذکوره این چنین نبض امکان وجود ندارد زیرا که سبب صغیر و یخی اگر ضعف قوت یا قلت حاجت
 باشد آن به دو ضد اسباب سرعت است و اجتماع الصغیرین محال و صلابت خود ممکن نیست کما لا یخفی هفتم نبض صغیر
 و بطی و بیش قلت حرارت است و صلابت آله بواسطه بیس یا بر دمج و این چنین نبض دلالت بر برد مزاج نماید
 و عند کثرت بر و متفاوت هم گردد و این نبض در صداع سودا و سوسه و شحم مایخی و سوداوی میباشد بسبب صلابت
 آله بنا بر کثرت بیس و جفاف که مانع میل طبقه عالیتر رگ بر طبقه سافله آن باشد و بدان سبب در عرض بجا بد و بسبب قلت
 حاجت بسوی ترویج که مانع انبساط تام و سرعت حرکت بود و بواسطه آن در طول و حرکت کمی رونماید اما از اختلاف
 خالی نبود لحصیان الآله عن مطاوعة القوة بسبب الصلابه فتعجز القوة عن التحریک المستوی او لا
 فراط الفکر و انحصار الطبیعة عن التحریک المستوی و آنجا که حرارت در اجزای محترقه شدید بود و سرعت

بجای بطو باشد ششم نبض صغیر و بطی و لیس سبب شدت حرارت و کثرت رطوبت است و این نبض نیز وقت غلبه برودت متفاوت
 شود قسم هفتم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و امتلا و خلوه و این نیز بر سه نوع بود -
 اول نبض عظیم و سریع و متملی سبب شدت حاجت چند آنکه غلبه و سرعت تمام گردد و کثرت خون و شریان است و این
 نبض در خفقان دموی بسبب حرارت خون و امتلا می آن یافته میشود و دوم نبض غلیظ و سریع و خالی و این بسبب
 اضداد اسباب بوجود نیاید سوم نبض عظیم و بطی و متملی سبب شدت حاجت چند آنکه غلبه تمام شود و امتلا همه رگ از خون
 بود و این بسبب ضعف یا تفاوت ممکن نبود فاهم چهارم نبض غلیظ و بطی و خالی سبب این کثرت حرارت است چند آنکه غلبه کفایت
 کند و قلت خون پنجم نبض صغیر و سریع و متملی سبب انضفاط قوت تحت ماده است و کثرت حاجت و امتلا می شریان
 از ماده ششم نبض صغیر و سریع و خالی و این نوع بسبب عدم وجود سرعت بی قوت و خلوی ضعف ممکن الوجود نیست
 هفتم نبض صغیر و بطی و متملی سبب عدم حاجت و امتلا می شریان از ماده بار دست ششم نبض صغیر و بطی و خالی سبب عدم حاجت
 و قلت خون در روح است قسم هشتم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار عظم و صغر و تواتر و تفاوت و صلابت و این
 و اینم هشت نوع باشد ششم نبض عظیم و متواتر و صلب این ممکن الحصول نیست لکن الضد بین العظم و الصلابه و دوم
 نبض عظیم و متواتر و لیس سبب شدت حاجت و لیس آله باشد و این بدون سرعت نبود چه در صورت شدت حاجت تواتر
 بعد سرعت حادث میشود چنانکه سرعت بطو عظم و اگر سبب تواتر ضعف قوت بود و در آن حالت از ضعف خالی نباشد پس پیرو
 صورت این نوع امکان حصول ندارد سوم نبض عظیم و متفاوت و صلب این نبض بواسطه ضدیت که فیما بین عظم و صلابت
 است محصله الوجود نیست چهارم نبض عظیم و متفاوت و لیس سبب زیادتی حرارت است چند آنکه غلبه کفایت کند و از تواتر و سرعت
 مستغنی سازد و غلبه رطوبت پنجم نبض صغیر و متواتر و صلب سبب صلابت آله و زیادتی حرارت عارضی بود و این بے ضعف قوت
 نباشد چه در صورت کثرت حرارت و عدم ضعف سرعت مقدم بر تواتر بود و لهذا میگویند که این نبض در سور مزاج یا بس قلیل باشد
 و سبب صغر ضعف قوت و صلابت آله و عصیان آن بر قوت و سبب تواتر تدارک مافات از عظم و سرعت و سبب صلابت لیس
 آله میگویند ششم نبض صغیر و متواتر و لیس سبب این انضفاط قوت و زیادتی حاجت عارضی و لیس آله است و سبب
 صغیر این نبض اگر ضعف قوت باشد ضعیف بطی هم باشد لضعف القوة و قلة الحاجة الطبیعی فلا وجود له و قید حاجت
 بعارض در سبب تواتر از بهر آن کرده شد که در صورت عدم عظم سرعت نبض لازم نیست که تواتر او بنا بر زیادتی حاجت
 بر حاجت طبعی باشد بلکه بنا بر کمی حاجت ازان بود لکن چون حاجت نسبت نبض صغیر شدید باشد پس بالعدم نبض ظاهر
 بسو تواتر میگردد هفتم نبض صغیر و متفاوت و صلب سبب صغر و صلابت صلابت آله بود و سبب تفاوت برودت
 منقلل حاجت باشد چه اگر سبب تفاوت قادر نبودن قوت بر تواتر و غایت سقوط قوت مشرف بهلاکت باشد و این
 صورت خالی از ضعف نباشد و حصول این نبض ممکن نبود و لهذا گفته اند که این نبض در مرض سبب است که عقب

شرب ادویه مخدیره افتد یافته میشود بسبب انجا و رطوبت موجوده خلل عروق و کثافت جوهر او از بود و قلت حاجت بر مریج لیکن تفاد
 او را نظام و ثبات نباشد بلکه بتواند عود کند و از توازن متفاوت میشتیم نبض صغیر و متفاوت و لین سببش انضغاط قوت تحت ماده
 و قلت حرارت و کثرت رطوبت بود چه اگر سبب مغفر قلت حاجت یا ضعف قوت گویند درین صورت باید که این نبض
 بطی نیز باشد لوجود سببها و قلة الحاجة و ضعف القوة و اگر سبب تفاوت درینجا سقوط قوت باشد آنرا ضعف
 نبض لازم بود پس در هر دو صورت حصول این نبض ممکن نباشد قسم پنجم در انواع نبض مرکب ثلثی
 باعتبار عظم و صغر و توازن و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز بهشت نوع است لیکن همه غیر محصلة الوجود اول نبض عظیم
 و متواتر و متملی و این بی سرعت نباشد کما لا یخفی پس ممکن الحصول نبود و دوم نبض عظیم و متواتر و خالی و این نیز ممکن الحصول
 نیست چه متواتر و خالی را ضعف لازم است سوم نبض عظیم و متفاوت و متملی سببش کثرت حرارت که عظم اکثر کند و قوت
 و استلای دم و روح است پس این بی قوت نباشد فلا یكون محصلة الوجود چهارم نبض عظیم و متفاوت و خالی و این
 نیز امکان حصول ندارد لكون الضعف لازما کما قلنا فی النوع الثاني من هذا القسم پنجم نبض صغیر و متواتر و متملی
 و این نوع بی سرعت یا ضعف صورت نمیدد کما لا یخفی پس ممکن الوجود نباشد ششم نبض صغیر و متواتر و خالی سببش
 ضعف قوت و قلت روح و خون در شریان است و این بی ضعف نباشد فلا یتصور وجوده ایضا هفتم نبض صغیر
 و متفاوت و متملی و اینهم هیچ صورت ممکن الوجود نیست قاتل میشتیم نبض صغیر و متفاوت و خالی سبب این ضعف
 قوت و عدم حاجت است و این نیز ممکن الحصول نیست لئلا یضعف فیها قسم و هم در انواع نبض مرکب
 ثلثی باعتبار عظم و صغر و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز بهشت نوع بود اول نبض عظیم و صلب و متملی
 و دوم نبض عظیم و صلب و خالی و این هر دو نوع بسبب ضدیت مابین عظم و صلابت محصلة الوجود نیست سوم نبض عظیم
 و لین و متملی سببش کثرت حرارت بقدریکه از عظم تمام شود و امتلای ماده رطب است چهارم نبض عظیم و لین و خالی
 و این نوع بسبب لزوم ضعف بخالی متحقق نمیکرد و پنجم نبض صغیر و صلب و متملی سببش صلابت عرق است و امتلای رگ
 از ماده بارد ششم نبض صغیر و صلب و خالی سببش کثرت بردیا مین قلت خون روح و غرط تحلیل باشد و این بی ضعف
 نبود لئلا فی الرابع هفتم نبض صغیر و لین و متملی سببش قلت حاجت و کثرت طوبت بود و بسبب ثقل ماده از امتلای
 کثیر که موجب صغر گردد و سرایان او در جرم رگ که باعث لین شود نیز ممکن الحصول است ششم نبض صغیر و لین و خالی سببش
 قلت حاجت و غلبه رطوبت سافز و قلت خون در رگ بود و این نوع بی ضعف امکان جو ندارد و قسم یازدهم در
 انواع نبض مرکب ثلثی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و توازن و تفاوت این قسم هم منقسم بهشت
 نوع باشد اول نبض قوی و سریع و متواتر و سبب این قوت قوه و شدت حرارت است مع اندکی میو است مانع عظم دالا
 در حالت وجود قوت و حاجت بدون عظم امکان ندارد و این نبض روحانان طبعی بود و در ابتداء او جلع ظاهر است

واعضاة ريشه وغير ريشه واول مرکه هنوز کمتر باشد نیز نبض مذکور یافته میشود و اين بهر آنست که طبيعت حرکت میکند و در وقت برآ
رفتن شئ مولم پس از اين جهت حرکت میکند قوت حیوانی و حرارت غریزی و هرگاه دوام کند و ج حتی که قوت را فتنه کند سازد نبض
را ضعیف و سرح متواتر و مختلف میگردد و اندهی که خواهد آمد دو هم نبض قوی و سرح و متفاوت بسبب قوت قوه است
زیادتی حرارت چنانکه ایضا که اول عظم و سرعت استغنا از تواثر گردد و اندکی سیوست مانع عظم و این نبض نیز اگر انفعی از عظم نبود
عظیم باشد سو هم نبض قوی و بطی و متواتر و این نبض ممکن الوجود نیست زیرا که نبض قوی بی قوت و متواتر بدون شدت حاجت
یا ضعف قوت نباشد و سبب بطی ضعف قوت و یا قلت حاجت بود پس اجتماع این اعضا ممکن نیست چهار هم نبض قوی و بطی
و متفاوت سبب قوی قوت قوت چنانکه نبض را در عظم و صغر با اعتدال دارد و سبب بطی و متفاوت قلت حرارت است چ
بطو و تفاوت که سبب ضعف قوت باشد و وجود او با نبض قوی محال است پنجم نبض ضعیف و سرح و متواتر ششم نبض
ضعیف و سرح و متفاوت و این هر دو نوع بواسطه ضعیفیت که فیما بین سرح و ضعیف است غیر محصله الوجود اند چه سرعت بی قوت
نباشد و همی ضد الضعف و آنچه بعضی نوشته اند که اگر لول گرم باشد مزاج اصلی نیز گرم بود سو المزاج حار پیدا کند و باعث
آن قوت ضعیف شود و نبض ضعیف و سرح و متواتر گردد شاید که مراد از ضعیف ضعیف ضعیف باشد که مانع سرعت نگردد و قوت
نبض ضعیف و بطی و متواتر سبب هر سه مفردات این نوع ضعف قوت است و کثرت حرارت چنانکه نبض را از صغر و بطی
رساند و در نهایت عدم حرارت زائد این نوع نبض نباشد بضعف القوه و بنا بر تدارک حاجت که از عظم و سرعت بواسطه
ضعف قوت شده متواتر گردد و سرح نبض ضعیف و بطی و متفاوت سبب این ضعف قوت است و قلت حرارت و این نبض
نیز خالی از صغر نباشد لما قلنا و گاهی این نبض بهنگام هلاکت یافته میشود لستقوط القوه و حلال الاجل و گویند که هرگاه در
حمام تا ویر نشیند حرارت تجلیل رود و بدان سبب نبض ضعیف و بطی متفاوت گردد و در فلج نیز یافته شود مع موجب قسم
دوازدهم و اول نبض مرکب ثلاثی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین و این نیز مشت
نوع باشد اول نبض قوی و سرح و صلب و این نبض بدو وجه محصله الوجود نیست زیرا که بقول جالینوس قوت مع اعتدال
مزاج یافته میشود و صلابت مع روآت لکن سبب سوء مزاج حار سافج یا یابس یا تحلیل مغرط یا بردمجه و این همه بضعف
قوت اند و ایضا بی صغر نباشد لکن الصلابه سبب آن دو هم نبض قوی و سرح و لین سبب این قوت قوت قوه و شدت حرارت
است و کثرت رطوبت چنانکه سبب انقطاع نبض را در عظم با اعتدال آورد و نه این نبض بی عظم نباشد و اسباب و اگر
حرارت شدید تر گردد در ریخالت مع عظم و سرعت تواثر نیز لاحق شود سو هم نبض قوی و بطی و صلب و این نیز حاصل نمیشود
لما قلنا فی الاول چهار هم نبض قوی و بطی و لین بسبب قوت قوت و قلت حرارت و کثرت رطوبت است و این نبض بنا بر
قلت حاجت بی صغر نباشد لیکن صغر صلابت مع قوت زیاد تر از صغر عدم حاجت مع قوت بود و لما قلنا فی النبض الضعیف
پنجم نبض ضعیف و سرح و صلب ششم نبض ضعیف و سرح و لین این هر دو صنف ممکن الوجود نیستند سبب ضد یکدیگر میان

ضعف و سرعت است اما اگر ضعف کم باشد چنانچه سرعت با ضعف جمع شود چنانچه در نبض ششم قسم بالا مسطور شد لیکن در این صورت این نبض بی صغری باشد مگر آنکه کمی ضعف و کثرت حاجت نبض را در عظم و صغری بر اعتدال دارد و مقتضای نبض ضعیف و بطی و صلب سبب این ضعف قوت و قلت حرارت و کثرت یبوست یا بر وجه بود و این نبض صغری باشد بسبب الضعف و صلابت الالة و باشد که بنا بر زیادتی حاجت عارضی بواسطه صغری و بطو و اترا لاحق گردد اگر چه حاجت بر حاجت طبعی زیاده نبوده و مقتضای نبض ضعیف و بطی و لیس سببش ضعف قوت و قلت حاجت و کثرت رطوبت است و این نبض در سوز مزاج طب قلب یافته میشود و لاجل السبب مانند کوراهرگاه درین قسم نبض ضعف و رغایت رسد و تفاوت نیز ظهور نماید قسم سیزدهم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و امتداد و خلا و این هم بهشت نوع باشد اول نبض قوی و سریع و متلی سببش قوت و کثرت حرارت است و امتدای و موی چند آنکه متبل خود مانع عظم باشد و دوم نبض قوی و سریع و خالی و این بسبب ضیق بین القوة و الخلو یافته نمیشود سوم نبض قوی و بطی و متلی سببش قوت و قلت حاجت و امتدای ماده است و قلت حاجت را صغری لازم است چهارم نبض قوی و بطی و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی النوع الثانی من هذا القسم پنجم نبض ضعیف و سریع و متلی سببش نبض ضعیف و سریع و خالی و این هر دو نوع بواسطه آنکه سرعت بی قوت نبوده امکان وجود ندارند مگر آنکه ضعف کم باشد که ما قلنا سابقا مقتضای نبض ضعیف و بطی و متلی و این بسبب حصول ضعف از امتدای ماده ممکن الحصول است بشرطیکه ضعف آن مادی بصغری نگردد و مقتضای نبض ضعیف و بطی و خالی سببش ضعف قوت است و خلوی شریان از خون و روح کثیر و این بی صغری باشد قسم چهارم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار قوت و ضعف و تفاوت و صلابت و لیس و این قسم نیز بهشت نوع بود اول نبض قوی و متواتر و صلب و این محصله الوجود نیست چه بقول جالینوس قوت با اعتدال مزاج یافته میشود و صلابت از روآت آن فاجتماعا ممنوع و قطع نظر از ان صلابت را صغری لازم است و اگر سبب تو اتر ضعف قوت بود اجتماع او با قوی ممکن نیست و اگر سبب تو اتر شدت حاجت بود وجود ادبی تقدم سرعت امکان ندارد و دوم نبض قوی و متواتر و لیس سببش قوت و شدت حرارت و کثرت رطوبت است و این نبض بی عظم و سرعت نباشد لوجود اسبابها سوم نبض قوی و متفاوت و صلب و این نیز غیر محصله الوجود است لما قلنا فی الاول چهارم نبض قوی و متفاوت و لیس سببش قوت و کثرت رطوبت بود و حاجت چند آنکه میان عظم و صغری و سرعت ربطوا عدال نبض ضعیف و متواتر و صلب سبب او ضعف قوت و کثرت حرارت و یبوست و این نبض صغری باشد بواسطه ضعف و صلابت ششم نبض ضعیف و متواتر و لیس سبب این ضعف قوت و کثرت حرارت و رطوبت باشد و این نیز بنا بر ضعف بی صغری باشد و تو اتر بنا بر اندرک حاجتی است که از عظم و سرعت بواسطه ضعف قوت قوت شده و گویند که این قسم نبض در صبیان میباشد و ضعف و لیسیت بنا بر رطوبت از رجه آنها و کثرت او و رابدان ایشان بود و تو اتر بسبب آنکه حرارت از کثرت اجتماع بخار دغانی بواسطه تو اتر هم قوی میباشد و قوت بنا بر عدم استکمال آنها قوی نمی باشد حاصل شود مقتضای نبض ضعیف و متفاوت و صلب سببش ضعف قوت است و قلت حرارت

یا سقوط قوت موجب تفاوت و کثرت میبوست یا برعکس موجب صلابت و این نبض ضعیف و لطیف باشد و اسبابها، ششتم
 نبض ضعیف و متفاوت و ولین سبب ضعیف قوت است و سبب تفاوت قلت حرارت یا سقوط قوت که هنگام پدید آید
 و سبب ولین کثرت رطوبت بود و نبض شیوخ چنین باشد ضعف القوة و قلة الحرارة و كثرة الرطوبة الفضلیة اما در صورت
 کثرت ضعف این نبض ضعیف و در حالت ضعف و کمال قلت حاجت ضعیف و لطیف باشد قسم پانزدهم در انواع نبض مرکب
 ثلثانی باعتبار قوت و ضعف و تفاوت و امثلا و خلا و این نیز منقسم بهشت نفع است اول نبض قوی متواتر و متملی بیش
 قوت و امثالی ماده حارست و این نبض بی تقدم عظم و سرعت یا سرعت فقط حاصل نمیشود و کما لا یخفی و تواتر که بسبب ضعف بود
 اجتماع او با نبض قوی نیز امکان ندارد و دوم نبض قوی و متواتر و خالی و این بسبب تخالف میان قوت و خلوه که موجب ضعف است
 امکان وجود ندارد سوم نبض قوی و متفاوت و متملی بیش قوت و امثالی ماده باردها هم نبض قوی و متفاوت
 و خالی و این حاصل نمیشود سببی که در نوع دوم این قسم مذکور شد پنجم نبض ضعیف و متواتر و متملی بیش ضعف قوت و امثالی
 ماده حار بود ششم نبض ضعیف و متواتر و خالی بیش ضعف قوت نه چنانکه موجب هضم و بطو گردد و خلوشریان از خون کثیر است
 هفتم نبض ضعیف و متفاوت و متملی سبب این ضعف قوت چند آنکه مودی لبفر نگردد و امثالی شریان از ماده باروست و این
 بی بطو نباشد ششم نبض ضعیف و متفاوت و خالی سبب این ضعف و سقوط قوت و خلوشریان از روح و خون است و این بی صغر
 و بطو نباشد قسم شانزدهم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار قوت و ضعف و صلابت و ولین و امثلا و خلا و این
 نیز بهشت نفع منقسم است اول نبض قوی و صلب و متملی و دوم نبض قوی و صلب و خالی و این هر دو نوع بسبب صلابت
 بی صغر نبض یافته نمی شود سوم نبض قوی و ولین و متملی بیش قوت قوه و غلبه رطوبت موجب ولین آله و امثالی دم یا غذا بود
 چهارم نبض قوی و ولین و خالی و این بسبب ضد قوت و خلوشریان از روح و خون که موجب ضعف است ممکن الوجود نیست
 پنجم نبض ضعیف و صلب و متملی بیش امثالی ماده ارضی باشد و این بدون صغرا مکان ندارد ششم نبض ضعیف و صلب و خالی
 بیش ضعف قوت و کثرت میبوست موجب صلابت و قلت خون و تحلل ارواح موجب غلظت و این نیز از صغرا خالی نباشد
 هفتم نبض ضعیف و ولین و متملی بیش ضعف چند آنکه ایجاد صغرا نماید و امثالی رطوبت است و همچنین نبض از ضعف با هضم و دفع نیز
 پدید آید ششم نبض ضعیف و ولین و خالی سبب این بدست ضعف قوت است غلبه رطوبت که در جوف رگها فزونی شود قسم هفتم در
 انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و ولین این قسم نیز بهشت نفع باشد اول نبض
 سریع و متواتر و صلب سبب سرعت و تواتر شدت حرارت است و سبب صلابت غلبه میبوست این را بواسطه صلابت صغرا از هم
 مگر آنکه میبوست چندان بود که عظم را باعتدال او فرو آورد و هنوز لبفر نرساند و یا سبب صلابت تمدد بعضی جزای شریان بود و این
 نبض روایات مختلفه دارد و مختلف باشد باخلاف منشاری سبب سرعت و تواتر آن است که جمعی قوی و جمعی تابع این علت میباشند
 که نبض عظیم باشد لیکن بهر آنکه شریان بنا بر صلابت بخوبی منبسط نمیشود و سریع و متواتر میگردد تا که در اجزاء اسباب را قائم مقام

عظیم گردد و سبب صلابت و اختلاف آنکه جوهر غشا صلب میباشد و سبب تعدیه او از ورم صلابت مشتبه میگردد و نبض را صلب
و مختلف با اختلاف انتشاری میگردد و بدانکه شدت توأتر نبض در مرض مذکور دالت کند بر آنکه ماده او مره صفر است آن سبب
لطافت خود و ثقل میشود گاهی بسوی ریه پس است الریه حادث میکند و گاهی بسوی قلب پس پیدا میکند غشی یا خفقان که مود
بذلول گردد و قلت توأتر نبض مندرجات یا سسته یا سهام بار دست بر آنکه قلت توأتر دالت بر بلغمیت ماده مینماید پس گاه
بجای بار در طب نخل از ماده مذکور بسوی دماغ متصاعد شوند امراض مذکوره حادث کنند و ایضا اگر اختلاف انتشاری کمتر و ضعیف تر
باشد بر سرعت انقباضی مرض دالت کند بر آنکه دال بر ضعف ورم و نقصان است و اگر اختلاف مذکور کثیر و شدید بود در صوت قوت
قوی مندر بطول مرض باشد و انقباض او یا تجلل ماده بود و یا با استفراغ آن و انتقال آن بسوی عضو دیگر مثل فضا که
صدر دال آن خفقان و ته حادث شود و مثل ریه و ازان سل پیدا گردد و در صورت ضعف قوت مندر شود بموت سیرج و اگر چه شدت صلابت
و انتشاریت نبض مذکور دال بر نفث مده و قرع سل است لیکن هرگاه متغیر شود ماده بسوی قیج پس طبیعت یکبار قهر میکند بر قیج بانضمام
آن و بار دیگر متاذی میشود و ازان بدان سبب نبض مختلف غیر منتظم گردد پس هرگاه خلط قیج محض گردد ساکن میشود اختلاف نبض
عریض ضعیف متفاوت میگردد سبب عرض و تطیب مده است فتریق آن اعضا را و سبب ضعف او حدت استفراغ است و قوه
و سبب تفاوت قلت حاجت است و نبض ورم عارفم مده نیز مثل نبض ذات الحجاب باشد باعث آنکه جوهر مده نیز عصبی است
و ورم نبض سیرج و متواتر و لین سبب این شدت حرارت کثرت طوبت است این بی عظم نباشد و وجود اسبابها مگر آنکه ثقل ماده
دم قلیل موجب قدری انقباض رگ گردد و بدان سبب مانع عظم شود سووم نبض سیرج و متفاوت و صلب بیش کثرت حاجت است
چندانکه بسرعت حاصل شود و بیوست موجب صلابت که بقدریکه عظم را با اعتدالش فرود آورد و در این نبض بی صغر نباشد سبب کثرت
الموجبه له چهارم نبض سیرج و متفاوت و لین سبب این کثرت حاجت است چندانکه ایفای او بسرعت گردد و غلبه رطوبت چندانکه
بنابر انقباض طرگ عظم را بدرجه اعتدال و فروتر آورد و در صورت عدم انقباض این را عظم لازم بود و وجود اسبابها و هو
کنز الحاحه و لین الکاله پنجم نبض بطی و متواتر و صلب بیش ضعف قوت و کثرت حاجت عارضی و صلابت آله است این
نبض ضعیف و صغیر باشد و وجود الضعف و الصلابه و سبب کثرت حاجت عارضی صغر و بطوست که نسبت آن حاجت زائد بود
پس مضطر سازد بسوی توأتر و در نه حاجت طبعی درین نبض ناقص میباشد کما لا یخفی ششم نبض بطی و متواتر و لین سبب
این ضعف قوت و کثرت حاجت عارضی و لین آله است و این نبض نیز ضعیف و صغیر باشد لضعف القوة و قلة الحاجة
الطبعی هفتم نبض بطی و متفاوت و صلب سبب این قلت حرارت و کثرت بیوست بود و این نبض بواسطه صلابت از صغر
غالی نبوده ششم نبض بطی و متفاوت و لین و این سبب قلت حاجت و کثرت رطوبت بود و این نیز صغیر باشد لاجل قلة الحاجة
قسم هفتم در انواع نبض مرکب ثلاثی باعتبار سرعت بطو و توأتر و تفاوت استلا و خلا و این نیز منقسم هشت
نوع است اول نبض سیرج و متواتر و مثلی بیش کثرت حرارت است استلای ماده چندانکه بنا بر ثقل خود مانع عظم باشد و مده

البصر نگر در چنانچه نبض را متلاهی صفراوی بخین باشد سرعت و تواتر او شدید تر بود بسبب شدت سخونت مره صفرا و موزن که
 مائل بصلابت بود بسبب یس او و اختلاف در این بیشتر بود و اکثره حرکت المره الصفرا و و هم نبض سریع و متواتر و خالی و این
 نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خالی را ضعف لازم است تحقق الوجود نیست سو هم نبض سریع و متفاوت و متلی بیش
 اکثر حرارت چند آنکه سرعت آنفا نماید و نبض تواتر رسد و امتلاهی ماده بشکل مانع عظم است چهارم نبض سریع و متفاوت
 و خالی و این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع الثانی من هذه القسم پنجم نبض بطی و متواتر و متلی سببش ضعف قوت است
 و کثرت حاجت عارضی و امتلاهی ماده و این بی صفرا نباشد لضعف القوة و قلته الحاجة الطبیعی ششم نبض بطی و متواتر
 و خالی و سبب این ضعف قوت است بنا بر خلوشریان از خون و روح و این نیز با صفرا نباشد سببش نبض بطی و متفاوت و متلی بیش قلت
 حرارت و امتلاهی ماده بار و باشد و این نیز بنا بر قلت حاجت و امتلاهی صفرا نباشد سببش نبض بطی و متفاوت و خالی سببش
 کثرت ضعف و برووت و خلورگ از خون و روح است و این نیز بسبب ضعف صغیر باشد قسم نهم نبض در انواع
 نبض مرکب ثلثانی باعتبار سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این پنجم از هیئت انواع خالی نبود اول نبض
 سریع و صلب و متلی و و هم نبض سریع و صلب خالی و این هر دو نوع بدون صفرا که لازم صلابت است ممکن الحصول نیست
 سو هم نبض سریع و لین و متلی سببش کثرت حرارت بنا بر امتلاهی خون است چند آنکه مانع عظم باشد چهارم نبض سریع و لین
 و خالی و این بسبب لزوم قوت لبرعت و وجوب ضعف بخلا و ممکن الوجود نیست پنجم نبض بطی و صلب و متلی ششم نبض بطی و
 صلب خالی و این هر دو بنا بر صلابت بی صفرا نباشد و در اقسام رباعی یا نبض پنجم نبض بطی و لین و متلی سببش قلت حرارت و
 غلبه رطوبت و امتلاهی آنست و اینهم بی صفرا نباشد سببش نبض بطی و لین و خالی سببش قلت حاجت و غلبه رطوبت و خلوشریان
 از روح و دم بود و این را نیز صفرا لازم است قسم ششم در انواع نبض مرکب ثلثانی باعتبار تواتر و تفاوت و صلابت
 و لین و امتلا و خلا و این نیز بر هیئت نوع بود اول نبض متواتر و صلب و متلی و و هم نبض متواتر و صلب خالی و این هر دو نوع
 بدون صفرا نباشد وجود الصلابت و الضعف فیها سو هم نبض متواتر و لین و متلی سببش کثرت ضعف و امتلاهی رطوبت باشد
 و این بی ضعف و صفرا نباشد و باشد حرارت و غلبه رطوبت و امتلاهی ماده باشد و این بدون عظم و سرعت امکان الحصول
 ندارد و لتقدحها علی التواتر عند شدة الحاجة الا و صورتیکه بنا بر امتلاهی ماده کثیر انضغاط قوت حاصل شود و آن
 بودی ضعف و مانع عظم و سرعت گردد و درین صورت از ضعف خالی نبود چهارم نبض متواتر و لین و خالی سببش ضعف
 قوت و کثرت رطوبت که در کرم رگ نافذ نشود و خلورگ است از روح و خون و این را صفرا لازم بود پنجم نبض متفاوت و صلب
 و متلی ششم نبض متفاوت و صلب خالی و این هر دو هم بسبب صلابت بی صفرا نباشد سببش نبض متفاوت و لین و متلی
 سببش قلت حرارت چند آنکه موجب تفاوت گردد و و مود و بطو و صفرا نشود و غلبه رطوبت و امتلاهی آنست ششم
 نبض متفاوت و لین و خالی سبب این ضعف قوت غلبه رطوبت خلوشریان از روح و خون بود و این با صفرا باشد

فصل سوم در بیان اقسام نبض مرکب رباعی و آن پانزده قسم است

قسم اول در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم و صغری و قوت و ضعف و سرعت و بطو و اترو تفاوت و این قسم از شانزده نوع بیرون نبود اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر سبب این غلبه قوت است و شدت حرارت چند آنکه عظم و سرعت بدان کفایت نکند بلکه بنا بر ایفای حاجت میل بتواتر نماید و این نباشد مگر بسبب حاجت اشد بسوی ترویج و لهذا این نبض در ابتدای ورم گرم و ادجاع که در اعضای ظاهری باشد یافت میشود مع اندک فشاریت بهر آنکه ورم در ابتدا ضعیف میباشد پس صلابت و بدان صغیر فشاریت در نبض اندک بود و قوت قوی میباشد و شریان منقب نمیشود و از انقباض پس عظیم میگردد و حرارت در ابتدای ورم حار قوی میباشد پس سرعت و اتواتر بدان سبب شدید تر بود و اما در وقت نزاع و انتها در صلابت و ارتعاش و بهر اید نبض صغیر سریع متواتر صلب گردد بسبب که در جایگاهش خواهد آمد و ایضا این نبض در ابتدای ریاضت و با و امیکه معتدل بود و بطول و اشد و کثرت حادش میشود و سبب عظیم و قوت در آن نیز سبب تقویت بهر غریزی بنا بر تحمل فقره از ریاضت معتدل و موجب سرعت و اتواتر افراط حاجت ترویج است بواسطه حرکت امار یا خدمت زیاده و حال نبض را صغیر ضعیف بطی متفاوت صلب میگردد و اندک سیجی فی مقامها و بعد متادل طعام معتدل المقدار نیز میشود بنا بر زیادتی قوت و حرارت و این تاثیر مدتی ثابت میماند بنا بر قوت قوه و زیادتی حرارت بسبب چورت بهضم و تولد ورم تبیین بواسطه تصرف طبیعت در آن کما یخنی و نبض با بغان نیز یخنین باشد غلبه القوه بقطر الدم و کثرة الحاجة الى الترویح بسبب حرارة الک و سیکل از خواب و قه بر غیره طبیعت او مضطرب گردد نبض و نیز عظیم قوی سریع متواتر شود با اضطراب و ارتعاش بهرگاه طبیعت منتهیه ساکن گردد و عود کند نبض بسوی حالت طبیعی و شخصی که آب گرم یا هوای گرم حمام با اعتدال احتمال نمایند نبض و یخنین باشد مانند که فی النوع الثانی من القسم الاول من النبض المركب الرباعی و کما هی در صورت قلت ورم در سر و ام این نبض بسیار چنانچه پیش در نبض صغیر قوی سریع متواتر صلب خواهد آمد ورم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت سبب غلبه قوت است و کثرت حرارت چند آنکه ایفا عظم و سرعت و استغناء از اتواتر بود پس حرارت این نسبت بنوع اول کم باشد سوم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و این نبض بنا بر ضدیت که ما بین عظیم و بطی و متواتر زردی قلت و کثرت حاجت است یافته نمیشود چهارم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت سبب عظم و قوت کثرت حاجت و شدت قوت است و سبب بطو و تفاوت مع عظم آنست که حاجت بظلم تمام میشود و در نه احوال سرعت و اتواتر می نمود پس حرارت این نسبت بنوع ثانی نیز کم بود و همچنین نبض اکثر در جنس مردان طبعی بود چنانچه گویند که نبض ذکور بنا بر شدت قوت و شدت حاجت آنها بسوی ترویج عظم و قوی از نبض ناث میباشد موجب شدت قوت حرارت و بیش مزاج و تمکن آنهاست بر افعال شاقه و باعث شدت حاجت ترویج کثرت حرکت و ریاضت ایشان است و ایضا بنا بر تمام حاجت مردان بظلم نبض آنها بطی تر و اشد التفات از نبض نسایم باشد و اکثر امور و نیز ظاهر است که هر نبضی که در آن قوت ثابت باشد و متواتر گردد بالضرر سریع شود چه سرعت قبل از اتواتر بود بهر آنکه ما خود

از حرکت است و تو اتر ما خود از سکون و حرکت مقدم است چه آن مطلوب بالذات است سکون یا نبض ضرورت بود چنانچه
رای حکیم است و یا براس استراحت چنانکه رای طبیب است پس طوریکه بنا بر بودن نبض جالی عظم و قوی نبض آنها بطی تر
میباشد همچنان بطوی نبض آنها اقتضای شدت تفاوت و میکند حاصل آنکه نبض جالی هرگاه عظم و قوی بقیاس نبض نباشد
کندک قضا عصبانیت آنها زیادتر نسبت جالت نساکر دو سبب حاجت نبض جالی بسبب سرعت مثل حاجت نبض نسا باشد و این نیز
عام است که عظم نبض مردان قوت بطوی آن و صغر نبض زنان و ضعف سرعت آن نسبت بمعتدل باشد یا هر دو یکی از هر طرف
افراط و تفریط نسبت با و باشند و مراد ملاحظه حال یکی از ان هر دو قیاس حال دیگر بود و قید کثیر امر بر آنست که آنچه از حال نبض مذکور
گفته شد از مقتضیات طبیعت جنس یعنی ذکوریت و انوئیت است مع قطع نظر از سایر عوامل الا اگر مرد و بلغمی مزاج و متوطن بلد بارد
و قلیل الحركه و کثیر الاستعمال با غذای مبرده مطبوع بود وزن بخلاف این یعنی صفراوی مزاج و متوطن بلد حار و کثیر الحركه و کثیر الاستعمال
با غذای مجفیه باشد درین صورت نبض این آن عظم از نبض مرد مذکور بود چنانچه نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر ششم نبض عظیم
و ضعیف و سریع و متفاوت و این هر دو سبب آنکه سرعت بی قوت نباشد امکان حصول ندارند مگر آنکه ضعف اندک باشد که در آن
صورت منع سرعت نمی نماید ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر سبب عظم شدت حرارت است و باعث ضعف و بطی و تو اتر
ضعف قوت است اما حرارت این زیاد از آنست که لعظم اکتفا کند و در عوض تو اتر تفاوت روی نمود چنانکه در نوع آینده بیاید
هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت سبب این کثرت حرارت چند آنکه لعظم اکتفا کند و ضعف قوت است ششم نبض صغیر و قوی
و سریع و متواتر سبب صفرا و انضغاط رگ تحتاده است و سبب قوی قوت قوه و باعث سریع و متواتر شدت حاجت است چنانکه
تدارک نماید سرعت و تو اتر آنچه که فوت شده بواسطه انضغاط رگ از عظم و اگر سبب صفرا این صلابت آله باشد بدان صورت این
نوع بدون صلابت ممکن الحصول نیست و قلت حرارت یا ضعف قوت با وجود قوی و سریع بودن نبض صلابت صفرا نمی تواند شد
و هم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت سبب صفرا این نیز انضغاط رگ است و موجب قوت و تفاوت غلبه قوت بود و باعث سرعت
کثرت حاجت چند آنکه بدان تمام شود و احداث تو اتر نماید و این نیز در صورت بودن صلابت سبب صفرا صلابت ممکن الحصول
نیست یا زو هم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و این نبض ممکن الحصول نیست زیرا که سبب قوی که زیادتی قوت است و سبب بطی
که قلت حاجت یا ضعف قوت باشد و سبب تو اتر که ضعف قوت یا شدت حاجت بود با هم ضدیت دارند و اجتماع اضداد است
دوازدهم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت سبب قوت غلبه قوت است و سبب صفرا و تفاوت و قلت حاجت نیز مزاج باشد
سیزدهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر سبب صفرا و ضعف قوت است لیکن چند آنکه سبب موجب صلابت است و ضعیف
مانع سرعت گردد و باعث سرعت و تو اتر شدت حاجت بود و لهذا گویند که این نبض فصل صغیر و بلد حار و بطی بود زیرا که مزاج
هوادرین فصل بلد مائل بحرارت و یوست میباشد و این موجب فرط حرارت غریبه و کثرت تحلل روح میگردد پس از جهت اول
ایجاب سرعت و تو اتر می نماید براسه لطیفه حرارت و دفع بخار دخانه و از جهت ثانی ایجاب صفرا می نماید بنا بر غلبه بیس بر جرم

شریان و ضعف قوت بند بر فرط تحلیل بود و این در بلوغ حارّه یا بلوغ می باشد و در بلوغ طبعی و موجب صغیر و خفیه و اگر چه حار بود
و بعضی گفته اند که مزاج صیف شدید الحرارة می باشد پس نبض در آن صغیر و ضعیف میگرد و چنانچه از نشان هر سه مزاج است که نقصان
و ضعف در قوت می آید پس هرگاه قوت ضعیف شد ممکن نیست که شریان را بسط تمام دهد و نبض را عظیم گرداند و ازین جهت
نبض درین وقت سریع متواتر میگرد و تا که آن هر دو نائب عظم شوند در داخل هوا و نبض ساکنان بماند حارّه مزاجه بماند و همیشه
شبهه نبضی باشد که در صیف بود و کذا هوای حار نبض را شبیه نبض صغیری میگرداند لکن سببه المزاج و الايضاً در ریاضت
که طویل و شدید بود و ضعف حادث کند و کذا هوای حار و جاع شدید و امراض خبیثه و اعراض نفسانیه و عدم غذا و استغفار منقطع
و دیگر محلات قوت نبض صغیر و ضعیف میشود و بنا بر انحلال حرارت غریزی که موجب ضعف قوت بخلاف آن است سریع و متواتر
میگرد و بواسطه اشتداد حاجت و قصور قوت از آنکه عظم و فاکند پس هر قدر که قوت ضعیف تر شود و نبض صغیر و ضعف زیاده گردد و سرعت
بکاهد و بطور ظاهر شود و تواتر سریعتر و بنا بر کثرت ضعف حتی که عند سقوط قوت بسوی نبض و دی مؤل گردد پس تا آخر که قوت باقی
شود نبض غلی گردد و آن رغایت ضعیف و صغیر و تواتر می باشد و طبیعت درین حال تواتر را بدان سبب تعامل می کند که تا نائب
عظم و سرعت گردد و در داخل هوا و هر که آتخام بآب گرم یا استعمال هوای گرم و زیاده از اعتدال نماید نبض را و از عظم قوت
بصغیر و ضعف گراید و سرعت و تواتر بر حال خود باقی ماند زیرا که هرگاه انسان تا دیر در حمام لبث کند قوت او ضعیف میگردد و بنا بر کثرت
تحلل ماده از بدن او پس ازین جهت نبض ضعیف شود و خفوت در بدن او زیاده میشود و بدان سبب سرعت زائد گردد و درین
وصلاست معتدل شود و اگر لبث او چند آن طول کند که حرارت غریزی تحلیل رسد در اوقات نبض ضعیف و بطی متفاوت گردد
لما یخرج من المظین فی الویاضه چنانچه نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت سبب صغیر و ضعف قوت و سبب سرعت
کثرت حاجت است چنانکه سرعت تمام نشود و استغنا از تواتر حاصل گردد پس بدان سبب تفاوت موجود شود و لیکن ضعف
این نیز قدری باشد که مانع سرعت نگردد زیرا که وجود سرعت بی قوه مانع بود و این نبض از غسل بآب عیون حارّه پدید
آید و اما اینکه نبض تحلیل قوت نگردد و الا نبض شانزدهم این قسم طور نماید لما یتبکّن ان شاء الله تعالی یا نیز دهم نبض
صغیر و ضعیف و بطی و متواتر سبب نبض ضعیف قوت است و کثرت حاجت عارضی محرث تواتر و این نبض در ریاضت که نبض بطی و ضعف
رسد و اوجاع شدید و آلام نفسانی قوی تحلیل حادث شود و ای باب الضعف اکثر و همچنین نبض مذکور در حالت جمیع مفرط پدید
چهره هرگاه عدم غذا و دام پذیرد بحدی که قوت تحلیل شود و نبض غایت صغیر و ضعف و بطور و در هرگاه قوت تحلیل شود و انسان هنوز
زنده بود و محتاج باستمرار هوا باشد بدان سبب نبض کثیر التواتر گردد و لیکن بدها و بمقداد الحاجة شانزدهم
نبض صغیر و ضعیف و بطی و متفاوت سبب صغیر و ضعف قوت است و سبب بطو و تفاوت عدم حاجت تبریح بود و همچنین
باشد نبض مشایخ بعد از اجسام و قلّه حاجتهم الی الترویج الشدید و ضعف قوتهم و کذا این نبض در فصل نشاء و بلوغ بار و
طبعی باشد زیرا که در متواتر حیات و ضعف قوت است و از ضعف قوت نبض ضعیف و صغیر میگرد و الايضاً بر هوای مستحار و دوت

و رطوبت غالب میباشد و آن هر دو کیفیت لا محاله در حدت حرارت نقصان می آرند و در صورت نبض بطبی و متفاوت میگردد
 چه سرعت و قوت از جهت حاجت بسوی جذب هوا و دفع بخار میباشد و هر گاه موجب آنها منتفی گردد نفس و وجود آنها را نماید لیکن
 این چنین نبض در بلاد مغرط البر و می باشد و بشرطیکه بدن متخلخل ضعیف یا بار و المزاج بود چه اگر مستحکم الماسام قوی البینه ها مزاج
 بنود پس حرارت غریزی قوی گردد درشتا و ازین جهت بهضم قوی شود و ازینجا است که در بعضی ابدان بهوسم شت حرارت در باطن
 محقق میشود پس مجتمع میگردد قوی میشود و این بکسانی رود که مزاج نشان عاقل غالب مقام بر دود و از ان منفصل نگردد
 پس بر دلبتی بدن نرسد چه مضعف درشتا غوص بر دلبوسی باطن است که حرارت او را مقاومت ضعیف میگردد و این نبض
 صرع و مکتبه قوی و سود مزاج بار و قلب و جمی ریح نیز میباشد لضعف القوة و قلة الحاجة و البضا این قسم نبض را ابتدای خواب
 از بهضم غذا نیز حاصل میشود زیرا که درین حالت حرارت غریزی بطریق انقباض خورید باشد تسبیل انبساط و ظهور آن
 در نیوقت حرارت مذکور بسبب تحریک نفس بیشتر متوجه میشود بسوی باطن بنا بر بهضم غذا و از این تالیع بهضم و لا محاله
 مقصور در باطن محصور میگردد و هر گاه حرکت او بطریق انبساط نباشد و قوای ظاهری بسبب کثرت توجه حرارت غریزی بسوی
 باطن ضعیف شوند پس بالعز و نبض ضعیف گردد و اگر چه حرارت در خواب بحسب نقصان و اجتماع زیادتی می پذیرد لیکن
 ناقص میگردد از آنچه که در حالت بیداری بحسب حرکت مستحبه بانهاست روح و حرکت او بسوی خارج علی الاتصال زیاد میشود
 و ظاهر است که حرکت در العاقل لطیف و مزاج شدید تر است و اجتماع و احتقان معتدل در العاقل و نتیج
 حرارت بسوی قلن کمتر پس نقصان حرارت در نوم زیاد تر از بیدار و او باشد زیرا که سبب زیادتی او ضعیف تر از سبب نقصان
 اوست و بالعز و ازین قلت حاجت لازم می آید و آن مبنی است بر تسلیم وجود لیل و تفاوت در نوم و منع وجود آنچه که سرعت
 و قوت از داجب میکند اما حسین آتمرای طام عظیم قوی میگردد و لما مری مقامه و ایضا نبض مذکور در نوم و ریاضت و اجاع
 شدید که بانتهای افراط رسد یا نته میشود بنا بر اختناق حرارت غریزی و انقباض قوت تحت فصول در نوم مغرط و بسبب
 قلت روح و بر مزاج بنا بر الخلال حرارت غریزی در ریاضت مغرط و در دشتید و کذا استخام باب گرم بجدیکه افراط و تحلیل
 کند ایجاب نبض مذکور نیز نماید بسبب فرط تحلیل کما فی الریاضة المفراط و اگر استخام باب سرد نماید بجدیکه سردی او بقصر
 بدن غوص کند نیز نبض را ضعیف و غیر میگردد و تفاوت و بطور ان حادث می نماید بواسطه ضعف قوت و قلت حاجت
 و صلابت آله از غلبه بر و غسل باب چشمهای سخن مثل کبریتیه و مالحه که منجر تحلیل قوت بسبب تخیر گردد و صغر و ضعف و بطور
 تفاوت در نبض پیدا کند و اگر منجر تحلیل قوت نگردد در سرعت نبض زیاد نماید فقط و ایضا در حالت غم منهن تغییر صغیر و در حالت
 بطبی میباشد سبب صغر و ضعف درین آنست که حرارت تبجیت روح در باطن محقق غائر میشود و قوت ضعیف میگردد و بنا بر
 ملاقات عارض غیر ملائم و سبب تفاوت و بطور قلت حاجت است چه حرکت در ان بسوی باطن اندک اندک میباشد و
 حرارت در چنین حالت شرم و غ در اجتماع میکند و در انتشار و بپاشد که نبض عاشق نیز هنگام یاس مثل نبض غم و صغیر ضعیف

بطبی متفاوت است تا میگردود و هنگام رجاء مانند نبض مسرور عظیم پس باطل بطبوع تفاوت میشود لما قلنا فی النبض المختلفة و در امراض معدیه
که از امتلاک غذا و یا مواد غلیظا حادث شوند و بر قوت گرانی آرد نیز نبض مذکور متکثر است خلفا عارض شود و اگر صاحب مزاج
بارد و چسبیده سرد و بخور و سرد مزاج بارد و پدید آید و قوت بصفت گرداید و این سبب نبض ضعیف و بطبی متفاوت گردد و کسیکه
در حالت خلوص و عروق از غذا بخوابد و نبض او محض باشد لیلان المزاج الی الی و بسبب تحلل الرطوبة و الحرارة
الغریزیه و ضعف القوة و قلة الغذاء و در حالت دوام عدم غذا حتی که حرارت غریزیه ناقص گردد نیز نبض مذکور بار
سبب مسطح و پدید آید و در او اول استفراغ مثل سعال و در برفاع و قذف و الفیجاردوم از عروق و شرايين نیز این نبض حادث
میشود بسبب انحلال لقوة پس هرگاه استفراغ دوام پذیرد نبض مذکور مدی بدودی گردد پس در آخرین سقوط قوت کلی شود
قسم دوم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف و سرعت بطبوع و صلابت و این قسم نیز شش
نوع بود اول نبض عظیم و قوی و سریع و صلب و این نوع غیر محصله الوجود است لاجل التحالف بین العظیم و الضعیف و دوم
نبض عظیم و قوی و سریع و لین سبب شدت حاجت قوت و لین است پس اگر حاجت زائد از آن شود که بحکم و سرعت کفایت
کند درین صورت تا اثر نیز ضعیف گردد چنانچه در حی مطلقه ظاهر میشود و این نبض بعد از تمام طعالم بالتام در سیدن غذا با اعضا نیز
پدید می آید و این بهر آنست که غذا هرگاه چید و نیک منضم میشود در قوت حرارت غریزیه می افزاید و معذک لیت هم می آرد و شرا
نقل میکند و نبض مثل فعل طعالم منضم و هم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و این نیز محصله الوجود است لما قلنا فی الاول چهارم
نبض عظیم و قوی و لین سبب اکثر حاجت چنانکه لعظم کفایت کند و قوت و غلبه رطوبت بود و هم نبض عظیم و ضعیف
و سریع و صلب ششم نبض عظیم و ضعیف و سریع و لین و هم نبض عظیم و ضعیف و بطی و صلب ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی و
لین و این هر چهار نوع باعث دفع ضد میان عظیم و صلب و ضعیف و سریع ممکن الوجود نیست لیکن اگر ضعف اندک بود و مانع سرعت
نگردد و در آن صورت نوع ششم و ششم ممکن الحصول باشد که ما سابقا ششم نبض ضعیف و قوی و سریع و صلب ششم صلابت
آله و قوت قوت است و کثرت حاجت بنا بر تدارک سرعت آنچه که فوت شده بواسطه صلابت از عظم لیکن این نوع و کذا بعض انواع
سابق بقول جالینوس امکان حصول ندارد زیرا که نزد و اجتماع قوی با صلب متعین است و هم نبض ضعیف و قوی و سریع و لین سبب
صغیر انضغاط رگ است و باعث قوی غلبه قوت و موجب سریع کثرت حاجت و علت لین بود و رطوبت چه اگر صغیر بواسطه انضغاط نبود
پس این قسم باعث عدم سببی دیگر از اسباب صغیر که صلابت آله و ضعف و قلت حاجت بود و بواسطه وجود اسباب عظم که قوت قوت و شدت
حاجت محدث سرعت و لین آله است عظیم الوجود باشد یا زو هم نبض ضعیف و قوی و لین و صلب ششم عدم حاجت و صلابت
آله و قوت قوت باشد اما بقول جالینوس این نیز ممکن الوجود نیست لما مر فی التاسع و و از و هم نبض ضعیف و قوی و لین و لین
سبب این عدم حاجت و قوت قوت و لین آله بود و صغیر این کمتر از صغیر صلابت باشد زیرا که برای قوت و عدم حاجت همچون صلابت
مانعی لیس نیست و هم نبض ضعیف و ضعیف و سریع و صلب ششم صلابت و ضعف و کثرت حاجت است و این نبض

وقتی بظهور آید که ضعف کثیر نباشد زیرا که سرعت داعی قوه ماست چهاردهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و لین سبب ضعف
 اکثر حرارت در طوبت بود اما اگر صغیر و ضعیف این نبض بواسطه کثرت ضعف قوت بود پس اجتماع او با سرعت که او را قدرت
 قوت در کارست امکان ندارد پانزدهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و صلب سبب صغیر و ضعیف و صلب قوت بود و سبب
 بطی ضعف و قلت حاجت و گاهی این نبض بواسطه ضعف و حاجت عارضی بسبب صغیر و بطی متواتر نیز گردد و هرگاه که تخم باب
 بار و قضیف قلیل اللحم باشد و لبث او در آب معتدل بود نبض او همچنین گردد زیرا که سردی در دل این ابدان بسوی اعصاب
 باطنی بصیرت و اصل میگردد و بنا بر قلت لحم پس حرارت غریزی ضعیف میشود و در قوت نقصان رومی نماید و صلابت بنا بر
 تکثیف برودت اجزای عروق را حاصل میگردد و هرگاه لبث او در آن طول کشد در آنوقت صغیر و ضعیف متفاوت صلب
 گردد و سبب که در مقام نبض مذکور باید نشانزد و هم نبض صغیر و ضعیف و بطی و لین سبب صغیر و ضعیف قوت است
 و باعث بطی و قلت حرارت و موجب لین کثرت رطوبت بود و این نبض و ضعف باه که از ضعف قلب بود یافته میشود
 الحراة الغریزیه و خاوة النبض و گاهی این چنین نبض بواسطه قلت حرارت متفاوت هم گردد و گاهی بی باعث حاجت
 عارضی متواتر شود و ششم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف و سرعت و بطی
 دخلا دین هم از شانزده نوع بیرون نیست اول نبض عظیم و قوی و سریع و متلی بیش کثرت حرارت و قوت و امثال
 شریان از روح و خون است و دوم نبض عظیم و قوی و سریع و خالی و این ممکن الحصول نیست چه قوت و سرعت بی قوت نباشد
 و خلو شریان دلیل ضعف است و اجتماع ضد محال سوم نبض عظیم و قوی و بطی و متلی بیش قوت و کثرت حاجت که انظم
 تمام شود و استلای رگ از خون بود چهارم نبض عظیم و قوی و بطی و خالی و این نیز ممکن الوجود نیست لکن الضمین القوی را که
 پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متلی ششم نبض عظیم و ضعیف و سریع و خالی هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متلی هشتم نبض عظیم
 و ضعیف و بطی و خالی و این هر چهار نوع بسبب عدم اجتماع عظیم و سریع و ضعیف ممکن الحصول نیست مگر آنکه ضعف قلیل غیر از سرعت
 و عظم باشد نهم نبض صغیر و قوی و سریع و متلی سبب انضغاط رگ از استلای ماده است و غلبه قوت و کثرت حاجت و هم
 نبض صغیر و قوی و سریع و خالی و این نوع بنا بر عدم اجتماع اسباب قوت و سرعت که بی قوت ممکن نیست و سبب خالی
 که آن ضعف است غیر محصله الوجود است یا زود هم نبض صغیر و قوی و بطی و متلی سبب قلت حرارت و وجود قوت است
 رگ از ماده بارد است و او زود هم نبض صغیر و قوی و بطی و خالی و اینهم بواسطه ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد
 سیمین و هم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متلی چهاردهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و خالی و این هر دو نوع نیز بسبب ضد ضعیف
 و سریع ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متلی سبب استلای ماده کثیر که بالانضغاط قوت مودی گردد
 و ضعف قوت و عدم حاجت بنا بر استلای ماده بارد بود شانزدهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و خالی سبب ضعف قوت و خلو
 شریان از روح و خون کثرت ششم چهارم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار عظم و صغیر و قوت و ضعف

بمرض سرسام سوداوی و ورم حار فم معده یافته میشود و در سیات که از شربا و دویه مخد ره بود و در ذات الریه هنگام عظم
ورم و تمدد شریان و در سود مزاج یا بس قلب نیز و کند و استسقای ذقی و طبل پدید آید سبب صغر در آن نقل داده است
بر قوت و منع اواز بسط شریان و باعث تو اتر ضعف و موجب صلابت تمدد صفاق و ایضا این نبض در حمی و قی میباشد
سبب ضعف قوت بنا بر اختلاف او و شدت حاجت بنا بر غلبه حرارت و صلابت آله بنا بر کثرت جفاف پس بسبب شدت
حاجت حرکات قلب متواتر میگردد و تا که جذب کند و نسیم یار و مقدار کثیر که آن حرارت و لطیفه نسیم یار بدین زنان گاه
شرابین متواتر میگردد و مثل حرکات قلب زیرا که شریانین تاربع اوست در جمیع حالات بنا بر آنکه وی فرع قلب است و
کند لک صلابت آله سبب تو اتر میگردد و بهر آنکه آله طایفه و محنت قوت در انبساط و انقباض نمیکند خصوصا هرگاه ضعیف باشد پس
بواسطه آن میشود و حاجت و تو اتر میکند نبض ثابت باشد بر حال واحد زیرا که سبب آن مرض مذکور است و همچنین
بمخلاف باقی حیات غلیظه که در آن نبض مختلف میشود بنا بر اختلاف مواد در سکون حرکت و در نفیج و فجاجت که اقل علوی
خان چهارم نبض صغیر و ضعیف و متواتر و لین سبب صغر و تو اتر ضعف قوت و سبب لین غلبه رطوبت و باشد که این
نبض بواسطه ضعف قلبی نیز باشد یا نیز و چهارم نبض صغیر و ضعیف و متفاوت و صلب سبب صغر صلابت آله است که از هم
یا بر وجهی حاصل شده باشد و سبب ضعف نبض قوت و سبب تفاوت قوت حاجت بود و اگر شخصی تصدیف قلیل اللحم بآب
بارد اهتمام کند و لبث او در آب بطول کشد حتی که حرارت غریزی بعین بدن غوص کند و برودت با اعضا بر ریه و لایق
شود و در جوهر آنها غایض گردد و نبض مذکور ظاهر شود همچنین در ذات الریه هنگام عظم ورم و غلبه سیات پدید آید پس بی که در
نوع چهارم از قسم سوم نبض مرکب ثلاثی گزشت و این نبض در مرض سیات که از شربا و دویه مخد ره بود و نیز پدید آید
بسبب ابتعاد الرطوبه و قلة الحاجة الى الترویح و شائز و چهارم نبض صغیر و ضعیف و متفاوت و لین سبب صغر و تفاوت
ضعف و قوت حاجت است و باعث لین فطر رطوبت و باشد که این نوع هم قلبی باشد سبب کثرة الضعف قسم چهارم در
انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم و صغر قوت و ضعف و تو اتر و تفاوت و امتداد خلا و این شانزده نوع
باشد اول نبض عظیم و قوی و متواتر و مثلی و دوم نبض عظیم و قوی و متواتر و خالی و این هر دو نوع بدون تفاوت در معرفت
بر تو اتر و نیز بر ضد قوی و خالی حاصل نمیشود و سوم نبض عظیم و قوی و متفاوت و مثلی سبب کثرت حاجت که بعظم تمام
شود و قوت قوه و امتلائی شریان از خون و روح است چهارم نبض عظیم و قوی و متفاوت و خالی و این را سبب صغر
میان قوی و خالی صورت حصول نمی بخند و چهارم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و مثلی سبب کثرت حاجت و ضعف قوت و امتلائی
ماده است ششم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و خالی سبب کثرت حاجت و ضعف قوت است هفتم نبض عظیم و ضعیف
و متفاوت و مثلی سبب عظم کثرت حاجت است چنانکه بعظم تمام شود و سبب ضعف قوت و سبب متفاوت ایضا
حاجت بعظم و استسقای اواز تو اتر است و سبب مثلی امتلائی ماده لیکن نه چند آنکه بواسطه انقباض موجب صغر گردد

هشتم نبض عظیم و ضعیف و تفاوت و خالی سبب کثرت حاجت و ضعف قوت و ایفا عی حاجت لفظ است و امتلا عی ماده ردی است
 نهم نبض صغیر و قوی و متواتر و متلی سبب صغر انضفاط رگ از امتلا عی ماده است باعث تواتر ایفا عی حاجتی که از عظم قوت شده
 و هم نبض صغیر و قوی و متواتر و خالی و این نبض بنا بر وقوع ضد میان قوی و خالی ممکن الوجود نیست یا نزد هم نبض صغیر و قوی
 و تفاوت و متلی سبب کثرت حاجت و قوت قوه و امتلا عی ماده باشد و از دهم نبض صغیر و قوی و تفاوت و خالی و این
 بواسطه ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد و هم نبض صغیر و ضعیف و متواتر و متلی و این نوع بسبب ضعف
 قوت و ایفا عی حاجتی که از عظم قوت شده بتواتر و امتلا عی ماده ممکن الحصول است چنانچه نبضی که از اسباب مثله مضطرب
 قوت یعنی امتلا عی مواد حادث شود تخمین باشد هر آنکه قوت ضعیف میشود از ثقل مواد پس بدان سبب نبض ضعیف میگردد
 و صغر تابع ضعف قوت است که آنرا بسط شریان بخوبی ممکن نبوده و امتلا بنا بر امتلا عی شریان از فضل است و بسبب قوت
 حاجت از عظم و سرعت متواتر میشود و چون قوت گاهی قهر میکند بر اشیاء مثله او غالب میشود بر آن و گاهی مقهور
 میکند قوت را اشیاء مذکوره بنا بر آن نبض مختلف غیر منتظم نیز گردد و کثرت اختلاف و قلت آن در اصناف کثیره نبض
 و عدد نبضات بحسب پادتی دمی ماده مثله قوت است چهار دهم نبض صغیر و ضعیف و متواتر و خالی سبب کثرت حاجت
 و خلوشریان از روح و خون کثیر است یا نزد هم نبض صغیر و ضعیف و تفاوت و متلی و این نوع بسبب ضعف قوت است
 ماده بارد ممکن الوجود است ششام نزد هم نبض صغیر و ضعیف و تفاوت و خالی سبب سقوط قوت خلورگ از روح و
 باشد قسم ششم در انواع نبض مرکب با عی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و صلابت لین و امتلا و خلور
 این قسم نیز مقسم بشانزده نوع است اول نبض عظیم و قوی و صلب و متلی و دهم نبض عظیم و قوی و صلب خالی و این هر دو نوع
 مستحق الوجود نیست لوجود الضد بین العظم و الصلابة سوهم نبض عظیم و قوی و لین و متلی سبب کثرت حاجت چنانکه
 البظم تمام شود و فور قوت و لین آله و امتلا عی رگ از خون و روح است و این نبض در انزج و دمی و امرضی که از خویش
 خون بود مثل سونوخس یافته میشود چهارم نبض عظیم و قوی و لین خالی و این بواسطه ضد میان قوت و خالی امکان
 حصول ندارد پنجم نبض عظیم و ضعیف و صلب و متلی ششم نبض عظیم و ضعیف و صلب خالی و این هر دو نوع بنا بر
 صلابت و لین و صلابت ممکن الحصول نیست هفتم نبض عظیم و ضعیف و لین خالی سبب این کثرت حاجت که لعظم تمام شود
 و ضعف قوت و امتلا عی رطوبت است هشتم نبض عظیم و ضعیف و لین خالی سبب این کثرت حاجت و ضعف قوت و فطر رطوبت
 و قلت خون و روح است نهم نبض صغیر و قوی و صلب و متلی سبب کثرت حاجت چنانکه بصغر اکتفا نماید و مودی
 بیطوی نبض نگر و وجود قوت و غلبه پیوست و امتلا عی ماده سود است و در سبب صغر تعین قلت حاجت بهر آنست
 که در صورت انضفاط رگ و صلابت موجب صغر اکثر سرعت با تواتر برای استیفای حاجتی که بواسطه صغر قوت شده
 عارض میشود و هرگاه تخمین باشد پس این نبض ممکن الحصول نباشد دهم نبض صغیر و قوی و صلب خالی و این نوع

بسبب وجود ضد میان قوی و خالی ممکن الوجود نیست یا زود هم نبض ضعیف و قوی و لین و متلی سبب قوت حاجت و قوت قوه و
 کثرت رطوبت و امتلا می رگ از ماده بلغم بود و و از و هم نبض ضعیف و قوی و لین و خالی و این نیز سبب ضد قوی و خالی امکان
 وجود ندارد و سیزدهم نبض ضعیف و صلب و متلی سبب کثرت برودت چنانکه بصغر کفایت کند و غلبه بیوست
 و امتلا می سودا بود چهاردهم نبض ضعیف و صلب خالی سبب ضعف قوت و غلبه بیوست و خلوشریان است
 از روح و خون و این نبض در حقیق اوج عطشی نیز یافته میشود بنا بر قوت کثرت تحلیل و غلبه بیس و جفاف و قلت
 و م و رطوبت مرطب و لین و مالی شریان یا ترو هم نبض ضعیف و لین و متلی سبب قلت حاجت و ضعف قوت
 و غلبه رطوبت و امتلا می ماده رطوبت ششازدهم نبض ضعیف و لین و خالی سبب قلت حرارت و ضعف قوت
 و وجود رطوبت و خلوشریان از روح و خون است اقسام سقیم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار عظم
 و صغر و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و این قسم که از شانزده نوع بیرون نیاشد اول نبض عظیم و سریع
 و متواتر و صلب این نوع عظیم الوجود است لاجل الصدد بین العظیم و الصلب و دوم نبض عظیم و سریع و متواتر و لین سبب
 عظم و سرعت و تواتر شدت حاجت است و سبب لینت وجود رطوبت و اینچنین نبض بر کمال کثرت حرارت دلالت میکند و
 گویند که این نبض در صبیان میباشد چه نبض آنها بقیاس مقادیر اجسام آنها عظیم میباشد زیرا که آله لین و حاجت شدید بود
 و قوت آنها بنسبت مقادیر ابدان آنها ضعیف نبود و هر آنکه ابدان آنها صغیر المقدار اند مگر آنکه نبض ایشان بقیاس نبض
 مستکملین عظیم نباشد لکن اسرع باشد و تواتر بود بنا بر شدت حاجت آنها بسوی استنشاق که از اجتماع بخار داخل بواسطه
 کثرت هضم و تواتر آن حاصل میشود و سوم نبض عظیم و سریع و متفاوت و صلب این نیز ممکن الوجود نیست لما قلنا فی النوع
 الاول چهارم نبض عظیم و سریع و متفاوت و لین سبب کثرت حاجت چنانکه لعظم و سرعت تمام شود و وجود رطوبت
 است پنجم نبض عظیم و بطی و متواتر و صلب این نبض هم محصله الوجود نیست لما مرث ششم نبض عظیم و بطی و متواتر و لین این
 نوع هم یافته نمیشود چه سبب بطو و تواتر یا ضعف قوت بود و این بی ضعف نباشد و یا سبب بطو قلت حاجت و سبب
 تواتر کثرت حاجت بود و در میان این هر دو ضد متحقق است اجتماع الضدین محال هفتم نبض عظیم و بطی و متفاوت و صلب
 و این نیز حاصل نمیشود کما لا یخفی هشتم نبض عظیم و بطی و متفاوت و لین سبب عظم کثرت حاجت چنانکه لعظم تمام شود و لین
 آله بود و موجب بطو قلت حاجت یا عكس تمام حاجت لعظم و موجب تفاوت وجود قوت باشد و این چنین نبض در
 حالت سرور میباشد و عشاق را در حالت غلبه رجائیز پیدا آید لما قلنا فی النوع الرابع من القسم الخامس
 من فصل المریکات الثلاثی و فی النبض المختلف ایضا نهم نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب سبب صغر
 و صلابت کثرت بیس محدث صلابت آله است و باعث سرعت و تواتر کثرت حرارت محدث شدت حاجت بود و
 این نبض در سعال حار یا بس و سل یافته میشود بنا بر شدت احتیاج نسیم بارد و سبب عدم حصول ترویج از ضیق نفس

و عدم مطاوعت آل برای انبساط تام سبب جفاف ریپس تدارک میکند سرعت و توازنچه فوت شده از عظم گویند که نبض
 مذکور در جمیع اورام حاره میباشند و مختلف بود باختلاف انتشاری سبب صفرا و صلابت شریان است بواسطه تعدد حروق
 و شریانین که از استلای عضو و انقباض فصول حاصل شده و نیز ضعف قوت چه هرگاه شریان صلب گردد مطاوعت
 قوت نکند و با وجود آن منبسط نشود از روی انبساط تام پس قوت ضعیف گردد و لبط شریان کماینبغی و سبب سرعت و
 توازن شدت حاجت است زیرا که کثرت تیروج بنا بر حرارت ورم چه قوت امکان نیست لبط شریان نبهی که وفا کند بایحتاج ای
 سبب صلابت تعدد شریان است بنا بر تعدد عضو و سبب اختلاف انتشاری آنست که صلابت نمیکند ارد شریان را که بنهایت
 انبساط برسد و مضطرب میگردد و اندلسوی انبساط منقطع پس منبسط میشود و بعضی اجزای او بانبساط عظیم و بعضی او بانبساط صغیر
 و شکل او سخت اصابع مانند شکل اسنان انتشار در ارتفاع و انقباض میشود لیکن این نبض در زمانه تنزید و انتهای ورم حار
 پدید آید و در ابتدا ورم کم نبض عظیم قوی سریع متواتر باشد اما در فی مقامه و نبض مذکور در ذات البجنب صفراوی و ورم
 حار فمعه نیز ظاهر میشود بسبب غلبه حرارت و شدت حاجت بسوی هوای بار و مع صلابت آل سبب که مذکور شد و در فمعه
 حاره هنگام کثرت یوست موجب صلابت آل نیز یافته میشود گویند که این نبض در فصول و بلاد حاره طبعی بود و هم نبض
 صغیر و سریع و متواتر و لین سبب صفرا و انقباض رگ تحت ماده است و باعث سرعت و توازن کثرت حاجت که بنا بر صفرا حاصل شد
 و موجب لینت وجود رطوبت است ورنه بصورت دیگر اسباب صفرا این نبض ممکن الوجود نیست چه سرعت راقوت و حاجت
 لازم است و توازن را کثرت حاجت واجب و لین مالین آل ضرور پس با وصف موجود بودن اسباب عظم که قوت
 قوت و کثرت حاجت و لین آل بود وجود صغیر چگونه امکان دارد و عدم اسباب صفرا در بطلان این نوع کافی باشد
 یا زو هم نبض صغیر و سریع و متفاوت و صلب سبب صفرا و صلابت است و سبب سرعت کثرت حاجت که از عظم فوت شده
 و سبب تفاوت ایفای حاجت سرعت است تا توازن بود و و از و هم نبض صغیر و سریع و متفاوت و لین سبب صفرا
 انقباض رگ است تحت ماده و باعث سرعت کثرت حاجت که بواسطه صفرا حاصل شده و موجب تفاوت ایفای حاجت
 سرعت بود و گرنه در صورت سبب دیگر از اسباب ثلاثه صفرا وجود این نبض امکان ندارد بهر آنکه اسباب صفرا که ضعف قوت
 و قلت حاجت و صلابت آل است یافته نمیشود چه سرعت بی قوت و شدت حاجت نباشد و لین بدون لینت آل نبود
 پس درین صورت صد اسباب صفرا متحقق است و آن منافی وجود اوست سبب و هم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب این
 نوع امکان حصول ندارد چه اگر سبب صفرا صلابت آل بود و سبب بطو و توازن ضعف قوت باشد درین صورت بضعف
 نباشد و در صورتیکه قلت حاجت سبب بطو باشد در آن حالت اجتماع توازن با وای امکان ندارد چهار و هم نبض صغیر
 و بطی و متواتر و لین سبب صفرا و بطو ضعف قوت است و باعث توازن ضعف قوت و زیادتی حاجت عارضی بواسطه صفرا و
 بطو و بدانند که اینها نیز سبب بطو سواست ضعف صورت نه بند و اما لافا لیکن درین صورت نیز ممکن الحصول نباشد

کمالی نبض پانزدهم نبض صغیر و لطیف و متفاوت و صلب سبب صغیر صلابت آن است بنابر بردمجه را پیش موجب بطو و تفاوت
 قلت حاجت و برود مزاج و این نبض در حی ریح یافته میشود و لقله الحاجة بسبب برود السوداء و صلابه الاله بسبب استیلا
 یبسیما و اینها در او را هم سوداوی حادث میشود بسبب مذکور مع شدت اختلاف منشاری بنابر صلابت ششمانزدهم نبض صغیر
 و لطیف و متفاوت و لیکن بیش قلت حاجت و غلبه رطوبت است و این نبض در شاشخ میباشد بسبب برود مزاج و استیلا
 رطوبات غریبه و گاهی سبب این غایت سقوط قوت مشرف به لکات بود و در آن صورت بی ضعف نباشد و اینها نبض مذکور
 در او را هم لطیفی میباشد بنابر قلت حاجت بسوی تریج بسبب برودت بلغم و نیست و بسبب رطوبت بلغم بود هشتم در انواع
 نبض مرکب با سخی باعتبار عظم و صغیر و سرعت و بطو و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز خالی از شانزده نوع نباشد
 اول نبض عظیم و سریع و متواتر و متملی سبب شدت حرارت و امتلا می شریان از ماده حار بود و این نبض از امتلا
 و هم حاصل میشود بسبب حرارت خون و در لیم و صلابت معتدل بود و طس و گرم باشد مع اختلاف از نقصن اخلاط در بدن
 که حیات حادث کند نیز نبض مذکور میباشد اختلاف و حرارت طس و و هم نبض غنیم و سریع و متواتر و خالی و این نوع بنابر
 آنکه سرعت بی قوت قوی نباشد و خلوشریان دال بر ضعف است امکان حصول ندارد و سوم نبض عظیم و سریع و متفاوت و متملی سبب
 کثرت حاجت است چند آنکه عظیم و سرعت بدان فاکند و نوبت بتواتر نرسد و امتلا می دمی یا روحی است چهارم نبض عظیم
 و سریع و متفاوت و خالی و این ممکن الوجود نیست لما فانی النوع الثانی پنجم نبض عظیم و لطیف و متواتر و متملی و این بنابر
 تخالف اسباب بطو و تواتر و یا بدون ضعف حاصل نمیشود ششم نبض عظیم و لطیف و متواتر و خالی و این هم بی ضعف
 که لازمه خالی است امکان وجود ندارد هفتم نبض عظیم و لطیف و متفاوت و متملی سبب کثرت حاجت چند آنکه عظیم تمام شود و سرعت
 و تواتر مودی نگردد و سبب بطو و تفاوت ایفاست حاجت است بلغم و موجب امتلا می رگ از خون است هشتم نبض عظیم و لطیف
 و متفاوت و خالی و این نیز بسبب که در نوع سادس گذشت ممکن الوجود نیست نهم نبض صغیر و سریع و متواتر و متملی سبب صغیر
 انضفاط رگ از امتلا می ماده کثیر باشد و سبب سرعت تواتر شدت حاجت است و پچنین باشد نبض در امتلا می مره صفرا و
 مع ذلک مائل بصلابت بود بسبب یس او و اختلاف در آن بیشتر بود و کثرت حرکت المره الصفراء و هم نبض صغیر و سریع و متواتر
 و خالی و این نوع سبب آنکه سریع بی قوت نباشد و خالی بر ضعف و آلات دارد محصله الوجود نیست پانزدهم نبض صغیر و سریع
 و متفاوت و متملی سبب این مثل سبب نوع ناسع باشد مگر آنکه کثرت حاجت در اینجا چندان بود که سرعت تمام شود و نوبت تواتر
 نرسد و از و هم نبض صغیر و سریع و متفاوت و خالی و این نیز بسبب که در نوع عاشتر گذشت امکان حصول ندارد و سیزدهم
 نبض صغیر و لطیف و متواتر و متملی و این نیز مثل نوع خاس بسبب تخالف اسباب بطو و تواتر و یا بسبب ضعف الوجود نباشد
 چهارم نبض صغیر و لطیف و متواتر و خالی سبب ضعف قوت و قلت حاجت و خلوشریان از روح و خون است و این
 بسبب لزوم ضعف ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض صغیر و لطیف و متفاوت و متملی سبب این قلت حاجت و امتلا

ماده بارد بود و شانهز و هم نبض صغیر و بطی و متفاوت و خالی بیش شدت ضعف و خلو شریان از روح و خون است و این
 نیز به ضعف نباشد قسم نهم در انواع نبض مرکب ریاضی باعتبار عظم و صغر و سرعت و بطو و صلابت لین
 و استلا و خلا و این قسم هم پیش از آنکه نوع منقسم است اول نبض عظیم و سریع و صلب متملی و دوم نبض عظیم و سریع و صلب
 و خالی و این هر دو نوع بواسطه ضد میان عظم و صلابت متحقق الوجود نیست سوم نبض عظیم و سریع و لین و متملی بیش کثرت جات
 و زیاده و قوی رطوبت و استلای دموئی و روحی است چهارم نبض عظیم و سریع و لین و خالی و این بسبب آنکه سرعت راتوت جاب
 و خلو شریان را ضعف لازم است ممکن الوجود نیست پنجم نبض عظیم و بطی و صلب متملی ششم نبض عظیم و بطی و صلب و خالی و این
 هر دو بسبب که در انواع اول و دوم گفته شد ممکن الحصول نیست هفتم نبض عظیم و بطی و لین و متملی بیش کثرت جات چند آنکه عظیم
 حاصل شود و کثرت رطوبت و استلای رگ از خون باشد هشتم نبض عظیم و بطی و لین و خالی و این هم بسبب که در نوع رابع گذشت
 امکان وجود ندارد و هم نبض صغیر و سریع و صلب متملی بیش صلابت آله است و کثرت حاجت که بواسطه صغر حاصل شده و
 استلای ماده یا پس هم نبض صغیر و سریع و صلب خالی و این نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خلو را ضعف لازم
 است امکان حصول ندارد و نیز در هم نبض صغیر و سریع و لین و متملی بسبب صغر انضغاط رگ تحت ماده است و باعث سرعت
 کثرت حاجت بواسطه صغر و موجب لینت غلبه رطوبت و استلای بسبب استلای ماده رطوبت است و و از هم نبض صغیر و
 سریع و لین و خالی و این امکان وجود ندارد و لما قلنا فی النوع العاشر سیر و هم نبض صغیر و بطی و صلب متملی بسبب صغر صلابت
 آله بواسطه غلبه بر دم و مجروح و بسبب بطو عدم حاجت و موجب صلابت بواسطه نگر و استلای ماده یا پس بود چهارم و هم
 نبض صغیر و بطی و صلب خالی و بسبب این غلبه بر پوست موجب صغر و صلابت است و کثرت برودت و خلو شریان از روح
 و خون پانزدهم نبض صغیر و بطی و لین و متملی بسبب صغر و بطو کثرت برودت است باعث لینت استلای ماده یا پس بود
 شانزدهم نبض صغیر و بطی و لین و خالی بیش کثرت برودت و رطوبت و قلت روح و خون است قسم دهم در انواع نبض
 مرکب ریاضی باعتبار عظم و صغر و تفاوت و صلابت و لین و استلا و خلا و این نیز شانزده نوع است اول نبض
 عظیم و متواتر و صلب متملی و دوم نبض عظیم و متواتر و صلب خالی و این هر دو بسبب ضدیت میان عظم و صلابت و وجود
 ضعف مانع سرعت محصله الوجود نیست سوم نبض عظیم و متواتر و لین و متملی و درین نوع بصوت عدم ضعف بدون تقدم
 سرعت وجود تواتر ممکن نیست و در حالت بودن ضعف موجب تواتر از ضعف خالی نباشد پس هر دو صوت این نوع عدم الوجود
 باشد چهارم نبض عظیم و متواتر و لین و خالی و این نیز بنا بر ضعف که لازمه متواتر و خالی است امکان حصول ندارد و پنجم نبض عظیم
 و متفاوت و صلب متملی ششم نبض عظیم و متفاوت و صلب خالی و این هر دو نوع بسبب وقوع ضد میان عظیم و صلب ممکن
 الوجود نیست هفتم نبض عظیم و متفاوت و لین و متملی بیش کثرت حاجت است چند آنکه لفظ تمام شود و لین آله بواسطه استلای
 دموئی هشتم نبض عظیم و متفاوت و لین و خالی و این بسبب که خالی از ضعف خالی نباشد ممکن الحصول نیست نهم نبض صغیر

ومتواتر و صلب و متلی و این بدون امتلا می ماده مصلب عرق موجب ضعف قوت محدث تواثر امکان وجود ندارد و لهذا این
نبض در حیات سودای یافته میشود مع اختلاف و هم نبض صغیر و متواتر و صلب خالی سبب ضعف قوت و غلبه میوست و خلو
شرایان از روح و خون است یا رده هم نبض صغیر و متواتر و لین و متلی سبب ضعف قوت و غلبه رطوبت است و و از رده هم
نبض صغیر و متواتر و لین خالی سبب ضعف قوت و غلبه رطوبت و خلو شرایان از روح و خون است باجمه این هر چهار نوع بواسطه
لزوم ضعف امکان حصول ندارند سیر و هم نبض صغیر و متفاوت و صلب و متلی سبب امتلا می ماده یا بس است که موجب صلابت
رگ و صغر نبض و قلت حاجت گردد چهار رده هم نبض صغیر و متفاوت و صلب خالی سبب غلبه میوست موجب صلابت و صغر
است و قلت حاجت محدث تفاوت و قلت خون است یا رده هم نبض صغیر و متفاوت و لین و متلی سبب امتلا می رطوبت
کثیر مضطرب و لین رگ و متلی حاجت است که بنا بر انضفا صغر بواسطه قلت حاجت تفاوت و باعث لینت لین آله ظهور نماید
شاید و هم نبض صغیر و متفاوت لین و خالی سبب ضعف قوت و قلت حرارت و وجود رطوبت بل عرق و خلو آن از خون
کثیر در روح باشد قسم یا رده هم در انواع نبض هر یک با عی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواثر و
تفاوت و صلابت و لین و این قسم نیز شایسته نوع باشد اول نبض قوی و سریع و متواتر و صلب و این نبض حاصل نمیشود
لوجب الصغر بالصلا مگر آنکه صلابت چندان بود که نبض عظیم را با اعتدال آن فرود آورد و مودی بصغر آن نگردد و هم
نبض قوی و سریع و متواتر و لین سبب قوت و شدت حرارت و کثرت رطوبت است و این را عظم لازم است تحقق جمیع
اسباب مگر آنکه ماده قلیل موجب انضفا رگ چندان گردد که عظم نبض را با اعتدالش فرود آورد و مودی بصغر نگردد و هم نبض
قوی و سریع و متفاوت و صلب و این نیز امکان ندارد و لما قلنا فی الاول مگر بصورت تسلیم توجیه عدم صغر که در اینجا مذکور شد
چهارم نبض قوی و سریع و متفاوت و لین سبب قوی قوت است و سبب سرعت شدت حاجت و سبب تفاوت غلبه قوت
و ایفا حاجت بسرعت و سبب لین لینت آله بود و این نبض نیز عظیم باشد یا نباشد اما مرئی الثانی پنجم نبض قوی و بطی
و متواتر و صلب این نبض نیز ممکن است لاجتماع القوی بالمتواتر التي سببها الضعف لا عیة اگر قائل
بگوید میتوان که سبب تواثر شدت حاجت باشد نه ضعف قوت گوئیم که آن بی سرعت نباشد و تواثر یک یا بطو میا شد موجب آن
ضعف قوت بود که هر چه بحث النبض المتواتر و المتفاوت شد نبض قوی و بطی و متواتر و لین و این نوع هم سبب که
در قسم بالا گذشت ممکن است حصول نیست سبب نبض قوی و بطی و متفاوت و صلب کبیش غلبه قوت و عدم حاجت و صلابت است
و این نیز غیر ممکن است لاجتماع القوی بالمتواتر التي سببها الضعف لا عیة مگر بصورت تسلیم توجیه عدم صغر که در اینجا مذکور شد
و متفاوت و لین و سبب این قوت قوت و قلت حاجت و کثرت رطوبت باشد هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و صلب سبب ضعف
قوت و شدت حرارت و میوست بود و این نبض بی صغر نباشد حصول الصلا مگر سرعت بی قوت هم نباشد مگر آنکه صلابت
آن قدر باشد که عظم را بر قبه اعتدالش فرود آورد و سبب کثرت حاجت که سبب عظم است مودی بصغر نگردد و دو ضعف نیز

چندان نباشد که مانع سرعت گردد و ضعف قلیل منع سرعت نمیکند چنانچه در نوع آینه می آید و هم نبض ضعیف و سریع و متواتر و
 لاین سبب ضعف قوت است و موجب سرعت و تواتر کثرت حرارت باشد این زیاده و قوی رطوبت بود و این نبض بقول طایفه
 مع اعتدال عظم و صغیر و صیدیان طبعی بود سبب لینت و ضعف بنا بر کثرت رطوبت در ابدان آنها ظاهر است و موجب سرعت و
 تواتر زیادتی حرارت است بواسطه کثرت اجتماع بخار و غائی در ایشان از کثرت و تواتر هم آنها و سبب کثرت احتیاج
 بسوی اخراج بخار و ترویج حرارت غریزی آنها یا زود هم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و صلب بیش ضعف قوت
 و کثرت حاجت و ایقاعی حاجت بسبب صلابت آله است و این نوع بدون صغر نباشد لوجود الضعف و الصلابه
 و هما سبب این الضعف مگر بتوجهی که در نوع هم گذشت و و از و هم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و لاین و سبب این نیز همچو
 نوع بالا بود الا صلابت و صغیر این نسبت آن کمتر میباشد لان صغیر الصلابه اکثر من صغیر الضعف و باشد که کثرت
 محض سرعت که قوی اسباب عظم است تعادل در عظم و صغیر پیدا کند و با اینهمه بتوجهی که در نوع تاسع مذکور شد یعنی صغر و ثبوت
 سرعت بطور سرسبز و هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و صلب بیش ضعف قوت و صلابت آله بود و این نیز بواسطه
 ضعف و صلابت صغیر باشد چهار و هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و لاین و سبب و حکم این همچو نوع سیزدهم است الا صلابت
 که در اینجا عوض آن لینت بود یا تواتر و هم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب بیش ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت
 آله بود و این ممکن الحصول نیست چه این نبض بی صغیر اصلا نباشد لوجود جمیع اسبابها شانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت
 و لاین سبب این ضعف قوت و قلت حاجت و لینت آله است و این نیز بی صغیر نباشد لضعف القوة و قلت الحاجت و هم
 و و از و هم در انواع نبض مرکب یا عی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و استلا و خلا و این
 هم بشانزده نوع منقسم است اول نبض قوی و سریع و متواتر و متلی بیش قوت قوی و حرارت کثیر و استلاس ماده مضطرب
 رگ است لیکن چند آنکه عظیم را بدینجه اعتدال فرود آورد و مودی بصغر هم نگرند و در صورت عدم سبب الفتضا این نبض بی
 عظم نباشد و هم نبض قوی و سریع و متواتر و خالی و این بسبب خند میان قوی و خالی امکان حصول ندارد و هم نبض
 قوی و سریع و متفاوت و متلی و سبب و حال لزوم و عدم لزوم عظم این مثل نوع اول است مگر حرارت کمتر از آن که موجب
 تواتر گردد و چهار هم نبض قوی و سریع و متفاوت و خالی و کیفیت عدم امکان حصول این مثل نوع ثانی است و پنجم نبض
 قوی و بطی و متواتر و متلی و این ممکن الحصول نیست بنا بر آنکه اگر سبب تواتر شدت حاجت بود لضعف عظم و سرعت
 آنرا لازم باشد و اگر همیشه ضعف قوت بود اجتماع این با قوی محال است ششم نبض قوی و بطی و متواتر و خالی
 و این نیز ممکن الوجود نیست لانه ثانی و الخامس هفتم نبض قوی و بطی و متفاوت و متلی بیش قوت قوه عدم
 حاجت بنا بر غلیظه ماده بارد بود که موجب استلا همان باشد ششم نبض قوی و بطی و متفاوت و خالی این مثل نوع ثانی
 امکان وجود ندارد و هم نبض ضعیف و سریع و متواتر و متلی و هم نبض ضعیف و سریع و متواتر و خالی

یا زود هم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و متملی و دوازدهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنابر ضدیت میان ضعیف و سریع که سرعت بی قوت نباشد محصله الوجود نیست مگر در اینجا که ضعف اندک باشد حتی که منع سرعت نکند سیزدهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و متملی سببش ضعف قوت و امتلا سده است چهاردهم نبض ضعیف و بطی و متواتر و خالی سببش ضعف قوت و خلوشریان از روح و خون کثیر است پانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و متملی سببش ضعف قوت و قلت حاجت بواسطه امتلا سده مالمی است شانزدهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سببش مع قلت حاجت مثل نوع چهاردهم باشد ششم سیزدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز شانزده نوع بود اول نبض قوی و سریع و صلب و متملی و دوم نبض قوی و سریع و صلب و خالی و این هر دو نوع بنابر لزوم صغر بصلابت امکان وجودند از سوهم نبض قوی و سریع و لین و متملی سببش غلبه قوت و کثرت حرارت و رطوبت است و امتلا سده قلیل که سبب انضغاط رگ محدث صغر نگردد بلکه عظم را بمرتبه اعتدال آن فرو آورده در صورت عدم انضغاط این نبض بدون عظم امکان وجود ندارد چهارم نبض قوی و سریع و لین و خالی و وجود این بنابر تضاد بین القوی و الخالی یافته نشود پنجم نبض قوی و بطی و صلب و متملی ششم نبض قوی و بطی و صلب خالی و این هر دو نوع بسبب که در نوع اول و ثانی گذشت ممکن الوجود نیست هفتم نبض قوی و بطی و لین و متملی سببش قوت و عدم حاجت و کثرت رطوبت و امتلا سده بود هشتم نبض قوی و بطی و لین و خالی و لا وجود له لان القوی ضد الخالی واجتماع الصندین حال نهم نبض ضعیف و سریع و صلب و متملی و هم نبض ضعیف و سریع و صلب و خالی یا زود هم نبض ضعیف و سریع و لین و متملی و دوازدهم نبض ضعیف و سریع و لین و خالی و این هر چهار نوع بنابر آنکه صلابت محدث صغر است و بسبب ضد ضعف یا سرعت که بی قوت نباشد امکان وجود ندارد سیزدهم نبض ضعیف و بطی و صلب و متملی سببش ضعف قوت و صلابت آنکه بنابر امتلا سده ماده یا لین است چهاردهم نبض ضعیف و بطی و صلب خالی سببش ضعف قوت و غلبه بیوست است بواسطه خلوشریان لازم تحلیل مضطرب و این هر دو نوع بواسطه صلابت بی صغر نباشد پانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و متملی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و امتلا سده رطوبت شانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلوشریان از روح دوم کثیر باشد و این هر دو نوع در صورت کثرت ضعف نیز خالی از صغر نباشد قسم چهاردهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و اخلا و این نیز تنوع بشانزده نوع است اول نبض قوی و متواتر و صلب و متملی و دوم نبض قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بسبب آنکه صلابت را صغر لازم است و تفاوتی سرعت دال بر ضعف است امکان وجودند از سوهم نبض قوی و متواتر و لین و متملی چهارم نبض قوی و متواتر و لین خالی و این هر دو نوع بسبب که در نوع پنجم و دوازدهم این فصل گذشت امکان وجودند از

یا زوهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و متملی و وازوهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنابر قدرت
 میان ضعیف و سریع که سرعت بی قوت نباشد محصله الوجود نیست مگر در اینجا که ضعف اندک باشد حتی که منع سرعت نکند سیر و هم
 نبض ضعیف و بطی و متواتر و متملی بیش ضعف قوت و امتلا سے ماده است چهار و هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و خالی بیش
 ضعف قوت و خلوشریان از روح و خون کثیر است یا نزد هم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و متملی بیش ضعف
 قوت و قلت حاجت بواسطه امتلا سے ماده بلغمی است شانزده و هم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سببش
 مع قلت حاجت مثل نوع چهاردهم باشد قسم سیزدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف
 و سرعت و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز شانزده نوع بود اول نبض قوی و سریع و صلب و متملی دوم
 نبض قوی و سریع و خالی و این هر دو نوع بنابر لزوم و ضرورت است اما امکان وجود دارند سوهم نبض قوی و سریع و
 لین و متملی بیش غلبه قوت و کثرت حرارت و رطوبت است و امتلا سے بقلیل که سبب انقباض رنگ محدث صفر نگردد
 بلکه عظم را بمرتبته اعتدال آن فرو آورده در صورت عدم انقباض این نبض بدون عظم امکان وجود ندارد و چهارم
 نبض قوی و سریع و لین و خالی و وجود این بنا بر تضاد بین القوی و الخالی یافته نشود و پنجم نبض قوی و بطی و صلب و متملی
 ششم نبض قوی و بطی و صلب خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع اول و ثانی گذشت ممکن الوجود نیست و هفتم
 نبض قوی و بطی و لین و متملی بیش قوت و عدم حاجت و کثرت رطوبت و امتلا سے ماده بود و هشتم نبض قوی و بطی
 و لین و خالی و وجود له لان القوی عند الخالی و اجتماع المذین بحال نههم نبض ضعیف و سریع و صلب و متملی
 و هم نبض ضعیف و سریع و صلب و خالی یا زوهم نبض ضعیف و سریع و لین و متملی و وازوهم نبض ضعیف و سریع و لین
 و خالی و این هر چهار نوع بنا بر آنکه صلابت محدث صفر است و سبب عند ضعف بار سرعت که بی قوت نباشد امکان وجود
 ندارد و سیزدهم نبض ضعیف و بطی و صلب و متملی بیش ضعف قوت و صلابت آن بنا بر امتلا سے ماده یا بسبب کثرت
 نبض ضعیف و بطی و صلب خالی بیش ضعف قوت و غلبه پیوسته بواسطه خلوشریان لازم تحلیل مغرط و این هر دو نوع
 بواسطه صلابت بی صفر نباشد یا نزد هم نبض ضعیف و بطی و لین و متملی بیش ضعف قوت و قلت حاجت و امتلا سے
 رطوبت شانزدهم نبض ضعیف و بطی و لین و خالی بیش ضعف قوت و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلوشریان از روح
 و هم کثیر باشد و این هر دو نوع در صورت کثرت ضعف نیز خالی از صفر نباشد قسم چهاردهم در انواع نبض
 مرکب رباعی باعتبار قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا و این نیز شانزده نوع است
 اول نبض قوی و متواتر و صلب و متملی و و هم نبض قوی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو سبب آنکه صلابت را صفر لازم
 است و تفاوت بی سرعت دال بر ضعف است امکان وجود ندارند سوهم نبض قوی و متواتر و لین و متملی چهارم
 نبض قوی و متواتر و لین خالی و این هر دو نوع بسببی که در نوع پنجم و ازوهم این قلیل گذشت امکان وجود دارند

پنجم نبض قوی و متفاوت و صلب مثل ششم نبض قوی و متفاوت و صلب خالی و این هر دو نیز بسبب که صلابت را صفر لازم
ست اچنانچه در نوع اول و ثانی این قسم مذکور شد امکان حصول ندارند هفتم نبض قوی و متفاوت و لین و متکلی سبب قوت
قوة و امتلائی دومی است هفتم نبض قوی و متفاوت و لین خالی و این بنا بر ضد میان قوی و خالی ممکن الحصول نیست
هفتم نبض ضعیف و متواتر و صلب و متکلی سبب ضعف قوت و صلابت آله بود بنا بر امتلائی سودا و هم نبض ضعیف و
متواتر و صلب و خالی سبب ضعف قوت و غلبه یوست بواسطه تحلیل مفرط باشد و این هر دو نوع بنا بر لزوم صفر صلابت
بے صغر نباشند یا زود هم نبض ضعیف و متواتر و لین و متکلی سبب ضعف قوت و امتلائی رطوبت است
دوازدهم نبض ضعیف و متواتر و لین خالی سبب ضعف قوت است و خلوشریان از روح کثیر باشد سیزدهم نبض
ضعیف و متفاوت و صلب و متکلی سبب مثل نوع تاسع این قسم باشد مع قلت حاجت چهاردهم نبض ضعیف و
متفاوت و صلب خالی و سبب این مثل نوع عاشتر این قسم بود مع قلت حاجت و کذا عدم امکان حصول این هر دو
نوع یا نزد هم نبض ضعیف و متفاوت و لین و متکلی سبب این مثل سبب نوع یازدهم این قسم باشد مع قلت حاجت
از ان نشان نزد هم نبض ضعیف و متفاوت و لین خالی سبب ضعف قوت و وجود رطوبت و خلورگ از روح کثیر باشد
قسم یازدهم در انواع نبض مرکب رباعی باعتبار سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و امتلا
و خلا و اینک شانزده نوع دارد اول نبض سریع و متواتر و صلب و متکلی و دوم نبض سریع و متواتر و صلب و خالی و این
هر دو نوع بنا بر لزوم صفر صلابت امکان وجود ندارند سوم نبض سریع و متواتر و لین و متکلی سبب کثرت حاجت است
و امتلائی رطوبت مفرط که با انضاط قوت مانع عظم گردد و احوادث صفر کنند چهارم نبض سریع و متواتر و لین و خالی و
این نوع بسبب آنکه سرعت بی قوت نباشد و خلوشریان مقتضی ضعف است امکان حصول ندارد پنجم نبض سریع
و متفاوت و صلب و متکلی ششم نبض سریع و متفاوت و صلب و خالی و این هر دو بسبب که در نوع اول و ثانی
گذشت ممکن الوجود نیست هفتم نبض سریع و متفاوت و لین و متکلی و سبب این مثل نوع سوم باشد هفتم نبض سریع
و متفاوت و لین و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی النوع الرابع نهم نبض بطی و متواتر و صلب و متکلی
و هم نبض بطی و متواتر و صلب و خالی یا زود هم نبض بطی و متواتر و لین و متکلی و دوازدهم نبض بطی و متواتر و لین
و خالی و این هر چهار نوع بسبب آنکه تواتر که بی سرعت بود بی ضعف نباشد و نیز هر دو نوع اول بنا بر آنکه صلابت را صفر
لازم باشد امکان حصول ندارند سیزدهم نبض بطی و متفاوت و صلب و متکلی چهاردهم نبض بطی و متفاوت و صلب
و خالی و این هر دو نوع نیز بنا بر لزوم صفر صلابت ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض بطی و متفاوت و لین و
متکلی سبب قلت حاجت و لینت آله بنا بر امتلائی رطوبتی است شانزدهم نبض بطی و متفاوت و لین و خالی سبب
عدم حاجت و وجود رطوبت و خلوشریان از روح باشد و این را نصف لازم است

فصل چهارم در بیان اقسام نبض مرکب خماسی و آن شش قسم است

قسم اول در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطی و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و این قسم سی و دو نوع باشد بجهت نوع ازان محصله الوجود اند و چهارده غیر محصله الوجود اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و صلب داین بواسطه حصول ضدیت که بنیامین عظیم و صلب است محصله الود نیست و دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین بیش غلبه قوت و کثرت حرارت و رطوبت بود و این نبض از استعمال آب گرم و بهای گرم و در حمام با اعتدال ظاهر میشود زیرا که آتھام معتدل قوت زیاده میکند بنا بر تحلیل فضول از بدن پس قوی میشود نبض و بهر آنکه تخمین بدن میکند نبض را سریع متواتر میگرداند و معذک لین میباشد بسبب کسب اعضا از رطوبت مخصوصا بهر گاه آتھام بآب شیرین باشد پس عظیم نیز حاصل شود و لوجود اسباب البکاء اما هر گاه انسان از اعتدال زیاده در حمام کثرت کند و در الصو نبض اصغر و ضعیف از نبض مذکور گردد و سرعت و تواتر بر حال خود باقی ماند لما ذکرنا سابقا چون بعد از مضام طعام نبض عظیم قوی سریع لین میگردد و لما پس اگر مزاج طعام جار بود و تواتر نیز حادث کند و این نبض پدید آید سوم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب این نیز غیر محصله الوجود است لما قلنا فی الاول چهارم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین بیش قوت و کثرت حرارت و الیها س حاجت بعظم و سرعت و استتار از تواتر و کثرت طوبت بود و پنجم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب داین نیز ممکن الوجود نیست لما مر ششم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و لین سبب عظم قوت غلبه قوت و حاجت است و سبب بطی قلت حاجت بنا بر تمام او بعظم و سبب تواتر ضعف است چه تواتر که بی سرعت باشد و کثرت حاجت نباشد و چون میان تواتر و ضعف تخالف ظاهر است پس وجود این نبض نیز ممکن نباشد هفتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب و این نبض است بین بعظم و الصلابت غیر ممکن الوجود است هفتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین سبب عظیم و قوی کثرت حرارت و غلبه قوت است و سبب بطی و متفاوت الیها س حاجت بعظم و استتار از سرعت و تواتر است پس حرارت در این نبض نسبت نوع دوم کمتر باشد لایفا حاجت بالعظم و این نبض در حالت سرد یافت میشود لما قلنا فی النوع الرابع من المقسم الخامس من المركبات الثلاثی چون نبض بعد از مضام طعام عظیم قوی سریع لین میگردد و لما ذکرنا پس اگر مزاج طعام بارد بود بطی و تفاوت عوض سرعت حادث کند و این نبض پدید آید ششم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و لین یازدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و سرعت و متفاوت و لین و این هر چهار نوع بنا بر تخالف میان عظم و صلابت و ما بین ضعف و سرعت امکان حصول ندارد و سیم و پنجم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و این نیز بسبب ضد عظم و صلابت ممکن حصول نمیشود چهارم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و لین بیش کثرت حرارت و ضعف قوت و غلبه رطوبت است پانزدهم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و اینهم بنا بر ضد صلابت با عظم امکان حصول ندارد و شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و لین و متفاوت و لین

سبب کثرت حرارت چند آنکه لطم کفایت کند ضعف قوت نه چندانکه مانع عظم باشد و استغناء از سرعت و تاوتر و زیادتی رطوبت است و این نبض در مرض بسیار و سہات می باشد و مختلف باختلاف موی بود زیرا کہ این امراض از مادہ بلغمی رطب کہ در دماغ متولد شود و یا از عضو دیگر در آن بیاید حادث میگردد و دماغ نیز عضو رطب است پس بدین سبب نبض لین بود و چون بلغم درین امراض متعفن شود پس حملی ضعیف حادث گردد و جوهر شریان منع نمیشود از انبساط جید پس نبض عظیم شود و ہر آنکہ رطوبت غالب بود نبض ضعیف گردد و بسبب ضعف قوت مع رطوبت مختلف باختلاف موی باشد و بنا بر آنکہ مزاج مادہ بار است و بدان سبب حاجت زائد نبض بطبی متفاوت گردد و ہفتہ ہم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب سبب این صلابت آلودگی قوت و کثرت حرارت است و این نبض در سرمای حار کہ از دم اغشیہ دماغ بود حادث میشود مع اختلاف منقطع و میل جاس براسے و بطوریکہ نبض از جاسے خود منتقل میگردد و اما صغیر و بسبب صلابت بود کہ منع میکند از انبساط و قوت او بہر آنست کہ قوت درین علت قوی می باشد و لهذا علیل در بعض اوقات چنان دیدہ میشود کہ میجد و نعرہ شدیدی میزند و سرعت نبض درین مرض در بعض اوقات چنان عارض شود کہ انبساط اسرع از انقباض است و در بعض اوقات انقباض سریع تر از انبساط بود و این بہر آنست کہ چون این علت را تپ لازم است و آن بسبب عفونت خلط محدث و دم می باشد پس ہر گاہ بسبب حرارت و دم حرارت بیشتر بود در آن صورت انبساط سریع تر باشد بنا بر شدت حاجت بدخول ہوا سے کہ از انبساط براسے تیرید شدت حرارت قلب حاصل میشود و انقباض بطبی باشد تا کہ مکث ہوا سے بار در قلب بیشتر بود و ہر گاہ خلط عفن اکثر بود در آن حالت انقباض سریع تر و انبساط بطبی تر باشد و این بنا بر شدت حاجت بدفع فضول و اخراج او می باشد کہ از انقباض حاصل میشود و اما تاوتر و بنا بر شدت حاجت بسوی ترویج بود بسبب مزاج حار و اما صلابت او بنا بر شدت تمد و حادث از دم می باشد چہ دم در عضو عصبی است و اما اختلاف او کہ منقطع باشد بنا بر امتناع شریان از انبساط جید بسبب صلابت و تمد و بسبب شدت قوت کہ بسط میدہد بعض اجزای شریان را و عاجز میشود از انقباض و می باشد و ازین جهت گمان میکنند جاس کہ نبض منتقل میگردد از موضع خود یکبار بسوی فوق و بار دیگر بطرف سفلی و ہر گاہ این مرض از مادہ صفراوی بود نبض مذکور تعدد باشد ہر آنکہ در او رام اعضای عصبیہ از شدت تمد و صلابت عارض میشود و نبض را حالتی کہ براسے و ترقوس ہر گاہ گذشتن از شدت ارتعاش عارض میگردد و لاسیما ہر گاہ کہ مادہ یا لیس المزاج باشد پس و زیادہ میکند صلابت شریان و گاہی درین علت بسبب ندرت نبض عظیم باشد و این وقتی بود کہ دم اندک باشد پس غشا مستند و نگر و و تمبید کثیر یا دم از مادہ بلغمی افتد و بدان سبب شریان اقل صلابت بود پس مطاعت قوت کند در انبساط و بدانکہ نبض اصحاب و سواس سوداوی نیز بچنین باشد در اکثر اوقات و تذکرہ ہم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و لین و این بسبب عدم اسباب صغیر غیر عسلۃ الوجود است کما لا یخفی لوز و ہم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و سبب این نبض مثل نوع ہفتہ ہم این قسم باشد بسبب نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و این نیز محصلۃ الوجود است

اما مری فی الثامن عشر لبست ویکم نبض صغیر و قوی بطبی و متواتر و صلب سبب صغیر صلابت آله است باعث قوی غلبه قوت موجب
 بطی قلت حاجت بود و متواتر بنا بر استیفای حاجتی است که از غلظت و سرعت فوت شده و صلابت بواسطه میس باشد
 لبست و دوم نبض صغیر و قوی بطبی و متواتر و لین و این نبض غیر محصله الوجه دست لعدم اسباب الصغیر و وجود
 اسباب العظیم لبست و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و بیش صلابت آله و غلبه قوت و قلت حاجت
 است و این نبض در مرض جمود میباشند بنا بر برد و میس ماده بارد یا بس و عدم ضعف قوت لبست و چهارم نبض صغیر
 و قوی و بطی و متفاوت و لین سبب قلت حاجت و غلبه قوت و رطوبت بود لبست و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر
 و صلب سبب صغیر ضعف و صلابت است و موجب سرعت و تواتر شدت حاجت و این نبض در صورتی امکان حصول دارد
 که ضعف چند آن نبود که مانع سرعت باشد چنانچه گویند که این نبض در او رام مزمنه صلیبه یافته میشود پس اگر در از سبب
 مدت فزونیتر گردد و سرعت زایل گردد و منلی شود سقوط القوة و آلیضا نبض مذکور در قسم اول از اقسام ثلاثه ذلول میباشد
 که آن حادث میشود بسبب ورم عارضه و حرارت آن بنا بر مجاورت متاد میگرد و بقلب پس نشفت میشود و رطوبت او
 و رطوبت شراشین حتی که خشک میگردد بآن اعضا صلیبه بالجملة صغیر نبض در مرض مذکور بنا بر ضعف قوت از جودت لبس
 شریان میباشند و ضعف و بهر آنست که قوت در مرض مسطور از طول زمانیکه در میان افتد ورم و وصول حرارت بقلب
 است ضعیف میگردد و اما سرعت و تواتر او تا بر حرارت قلب بود و صلابت او بسبب میس میباشد که آن عام جمیع بدن
 بوده است و در قسم دوم ذلول که آن حادث میشود بسبب غشی که تابع جمعی حادثه بود و طبیب از اضطراب شراب بنا بر دفع آن
 میبرد پس ایل میشود غشی و کسب میکند قلب پیوست و ساری میشود آن میس بسیار اعضا صلیبه نیز نبض مثل نبض قسم اول
 میباشد الا سرعت و تواتر قلیل تر از آن میباشد زیرا که پس درین قسم غالب تر از حرارت بود چنانچه گاهی زایل میشود حرارت
 درین صنف و باقی میماند پس نبض قسم سوم ذلول در نوع سبی و یکم این قسم خواهد آمد لبست و ششم نبض صغیر و ضعیف و
 سریع و متواتر و لین سبب صغیر ضعف قوت است و باعث سرعت و تواتر شدت حاجت و موجب لین کثرت رطوبت بود و این
 نیز بصورت ضعیف قلیل غیر مانع سرعت ممکن حصول است لبست و هفتم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب
 سبب صغیر ضعف و صلابت است و موجب سرعت شدت حاجت و باعث تفاوت ایفا سبب حاجت بسرعت و استغنا
 از تواتر لبست و هشتم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین سبب صغیر ضعف است و سبب سرعت و تفاوت همان
 است که در نوع بالا گذشت و سبب لین لینیت آله است اما سبب اجتماع سرعت با ضعف درین دو قسم براسه حصول جمود
 نبض نیز همانست که بالا گذشت لبست و نهم نبض صغیر و ضعیف و بطی و متواتر و صلب سبب صغیر و ضعف قوت
 و صلابت آله بود و سبب بطو ضعف و قلت حاجت طبعی و سبب تواتر کثرت حاجت عارضی بواسطه صغیر و بطو باشد
 و این نبض در سوز مزاج بار و قلب بعد عرض ضعف شدید یافته میشود زیرا که قوت بسیار ضعیف امکان تحریک مقدار کم

و سرعت هم ندارد پس مضطرب میشود بسوی تدرک آن بتواتر سیاهی هم نبض ضعیف و بطی و متواتر و لین سبب این سوا
صلابت همانست که در نوع بالا گذشت سی و یکم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب سبب ضعیف و صلب
ضعف و صلابت است باعث بطی و متفاوت قلت حاجت یا سقوط قوت مشرف بهلاکت این نبض از استقامت میسر
نشد سبب سردی او بقصر بدن غرض کند نیز پدید آید سبب غلبه بر مدیته ضعف قوت قلت حاجت صلابت آید
که از اعتدال زیاده شود نیز نبض مذکور حادث کند هر آنکه نشان هرگاه افراط کند در ریاضت و متعب شود متعب شود
ضعیف میگردد قوت او بدان سبب ضعیف میشود نبض او و تحلل و نقصان می پذیرد حرارت غریزی پس بطی میگردد نبض تفاوت
او بنا بر قلت حرارت است و صلابت آن بواسطه تحلل رطوبت و صلب سبب بود اسباب ثلاثه است و اینها در سوم مزاج یا رطوبت
یافته میشود بنا بر ضعف قوت و قلت حاجت اجتماع اجزای شریان از بر پس له با وجود ضعف قوت غیر متلاطم باشد و تا زمانیکه
قوت باقی ماند نبض همچنان باشد و هرگاه ضعف شدید عارض گردد در آنوقت تفاوت بتواتر مبدل شود لما قلنا فی
النوع التاسع والعشرين من هذا القسم و در جمعی ورم بار و فم سحره و جمعی بیخ نیز یافته میشود بنا بر قلت حاجت ترویح
سبب بر و بلغم یا سودا و بنا بر ضعف قوت از تقطیم سبب ثقل ماده و غلظت و کثافت و ضبط آن رگ را و بنا بر صلابت آله
سبب استیلای میس سودا و بدانکه ذلول که آن جفاف و مبدل اعضاست تقسیم میباشند و قسم آن در نوع بست و پنجم
این قسم خامسی مسطور شد و قسم سوم آنست که حادث شود از سوم مزاج حار یا بس که غالب شود بر بدن میدان سبب
طبیعی آب سرد یا بعضی فواکه بار و بر بعضی بد بدین تیرج حال خود باقی ماند و حرارت بسوی ببردت منتقل گردد و بدان سبب
رطوبت بدن خشک شود و بدن مانند ابدان مشایخ گردد و از این جهت این قسم ذلول سیمی بدقی ایشان خفت میگردد با بجمه
نبض این قسم در ضعف و صلابت مثل قسم اول ذلول باشد لیکن عوض سرعت و تواتر بطی و متفاوت بود زیرا که درین
قسم حرارت نیست بلکه بر و میس است پس این نوع سی و یکم نبض درین قسم ذلول پدید آید سی و دوم هم نبض ضعیف
و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و سبب این سوای صلابت همانست که در نوع ماقبل گفته شد با بجمه این نبض از
غایت سقوط قوت باشد قسم دوم در انواع نبض مرکب خامسی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت
و بطو و تواتر و تفاوت و امتلا و خلا و این نیز سی و دو نوع است اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و متملی سببش قوت
قوة و شدت حاجت و امتلا می شریان از روح و خون است و این نبض در جمعی سوزش یافته میشود و بود اسباب
المذکورة و و هم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و خالی و این ممکن الحصول نیست لاستحالة اجتماع القوى مع الخالی
سوم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و متملی سببش مثل سبب نوع اول است مگر شدت حاجت چندان باشد که
نوبت بتواتر نرسد چهارم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و خالی و این ممکن الحصول نیست لما قلنا فی الثاني پنجم
نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و متملی و این نیز ممکن الوجود نیست چه اجتماع بطی با تواتر دال بر ضعف قوت است

و آن ضد قویست ششم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و خالی و اینهم سبب که بالا گذشت و نیز بنا بر ضد قوی با خالی
امکان حصول ندارد هفتم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و متلی سبب قوت و کثرت است چنانکه بعلم تمام شود و
بسرعت و تواتر نکشد و استلای ارگ از خود نیست ششم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و خالی و این نوع امکان وجود ندارد
لما قلنا فی الثانی تهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و متلی و ههم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و خالی یا زود هم نبض عظیم
ضعیف و سریع و متفاوت و متلی و و از زود هم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع بنا بر ضد
ضعیف و سریع امکان وجود ندارد و سیم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و متلی چهارم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر
و خالی یا زود هم نبض عظیم و ضعیف و بطی متفاوت و متلی ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی متفاوت و خالی هر چند که اجتماع عظیم
با ضعیف خارج از امکان نیست لیکن در حالت کثرت ضعف که آن موجب صغریست و این چهار نوع ضعف کثیر متحقق است
پس از غیرت این هر چهار امکان حصول ندارند هفتم نبض ضعیف و قوی و سریع و متواتر و متلی سبب انقباض ارگ است بنا بر استلای
ماده و غلبه قوت و کثرت حاجت بشود و ههم نبض ضعیف و قوی و سریع و متواتر و خالی و این بواسطه تحقق ضد میان قوی و خالی ممکن
الحصول نیست نوزدهم نبض ضعیف و قوی و سریع و متفاوت و متلی سبب انقباض ارگ از استلای کثیر و غلبه قوت و کثرت
حرارت چنانکه سرعت کفایت کند و سیم نبض ضعیف و قوی و سریع و متفاوت و خالی و این بواسطه ضد میان قوی و خالی امکان
وجود ندارد و سیم نبض ضعیف و قوی و بطی و متواتر و متلی و این نیز ممکن الحصول نیست بنا بر آنکه اجتماع متواتر با بطی
و این بر خلاف سبب است پس اجتماع آن با قوی محال است و دوم نبض ضعیف و قوی و بطی و متواتر و خالی و این نیز بنا بر سبب
و هم بنا بر ضد میان قوی و خالی یافت نشود و سیم نبض ضعیف و قوی و بطی و متفاوت و متلی سبب کثرت حاجت
و قوت قوه و استلای ارگ از ماده بارد است و سیم نبض ضعیف و قوی و بطی متفاوت و خالی و این نیز ممکن الحصول
نیست سبب که در نوع سیم نبض است و دوم گذشت و سیم نبض ضعیف و قوی و بطی و متواتر و متلی سیم نبض
نبض ضعیف و سریع و متواتر و خالی است و هفتم نبض ضعیف و قوی و بطی و متفاوت و متلی سیم نبض
نبض ضعیف و سریع و متفاوت و خالی و این هر چهار نوع سبب انقباض با سرعت محصله الوجود نیست مگر در قوه استلای بشرط
قوت ضعف که مانع سرعت نباشد و سیم نبض ضعیف و قوی و بطی و متواتر و متلی سبب ضعف قوت و استلای کثیر و ضد
قوت است سیم نبض ضعیف و قوی و بطی و متواتر و خالی سبب ضعف قوت و خلوشریان از روح و خون است و سیم
نبض ضعیف و بطی و متفاوت و متلی سبب ضعف قوت و حاجت و استلای ماده بارد است سیم و دوم نبض
ضعیف و بطی و متفاوت و خالی سبب ضعف قوت و عدم یابست و خلوشریان از روح و خون است و این نبض در
عشق و اوجاع شدید و یا صحت مفرا و تحلیل یافت میشود و سبب قلة الروح و وجود امان اجر لا بخلاف حراره
الفریة و کسیکه خواب رود در حالت خلوص و عروق از غذا نبض او بچنین باشد سبب میل المزاج الی البرد

لتحلل القوة وقله الغذاء ششم سوم در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار عظم و صغیر قوت و ضعف و سرعت
 و بطو و صلابت و لین و امتلا و خلا و این هم برسی و در نوع باشد اول نبض عظیم و قوی و سریع و صلب و متملی و دوم
 نبض عظیم و قوی و سریع و صلب خالی و این هر دو بنا بر ضدیت عظم و صلابت امکان وجود ندارد سوم نبض عظیم و قوی و سریع
 و لین و متملی سببش قوت قوه و کثرت حاجت که بسبب اعتدال و وجود رطوبت و امتلا و دم و روح باشد و این نبض
 در جمیع مطبقات دمی میباشد لایزال و سبب امتلا و رطوبت و کثرت حاجت که بسبب اعتدال و وجود رطوبت و امتلا و دم و روح باشد و این نبض
 خالی محصله الوجود نیست پنجم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و متملی ششم نبض عظیم و قوی و بطی و صلب و خالی و
 این هر دو سبب که در نوع اول کثرت متعلق الوجود است و سبب نبض عظیم و قوی و بطی و لین و متملی سببش کثرت حاجت
 که بظلم تمام شود و قوت قوه و زیادتی رطوبت و امتلا و شریان از روح و خون است و سبب نبض عظیم و قوی و بطی و لین
 و خالی و این ممکن الوجود نیست اما قلنا فی الرابع پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و صلب و متملی و سبب نبض عظیم و ضعیف و سریع
 و صلب و خالی و این هر دو بنا بر وقوع ضد میان عظم و صلابت و ضعف و سرعت امکان وجود ندارد یا زود پنجم نبض عظیم
 و ضعیف و سریع و لین و متملی و زود پنجم نبض عظیم و ضعیف و سریع و لین و خالی ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی و صلب
 و متملی چهارم نبض عظیم و ضعیف و بطی و صلب خالی و این هر چهار سبب که بالا گذشت نیز امکان حصول ندارند
 یا زود پنجم نبض عظیم و ضعیف و بطی و لین و متملی سببش کثرت حاجت که بظلم تمام شود و ضعف و امتلا و ماده رطوبت است
 نشان زود پنجم نبض عظیم و ضعیف و بطی و لین و خالی سبب این نوع کثرت حاجت که بظلم کفایت کند و ضعف و رطوبت و قلت
 خون و روح است و سببش کثرت حاجت که بظلم تمام شود و ضعف و امتلا و ماده رطوبت است و سببش کثرت حاجت که بظلم کفایت کند و ضعف و رطوبت و قلت
 محدث امتلا و رگ گردد و بواسطه حرارت موجب سرعت شود و سببش کثرت حاجت که بظلم کفایت کند و ضعف و امتلا و ماده رطوبت است و سببش کثرت حاجت که بظلم کفایت کند و ضعف و امتلا و ماده رطوبت است
 ضعیف و قوی و سریع و صلب خالی و این نوع بنا بر آنکه خالی مقتضی ضعف است و آن با قوت جمع نشود امکان وجود ندارد -
 نوزدهم نبض ضعیف و قوی و سریع و لین و متملی بیش انضغاط رگ از ماده متملی و غلبه قوت و حرارت و رطوبت امتلا و
 خون است البته نبض ضعیف و قوی و سریع و لین و خالی و این نوع بواسطه ضدیت اسباب قوی خالی غیر محصله الوجود است
 بیست و یکم نبض ضعیف و قوی و بطی و صلب و متملی سببش امتلا و ماده بار دست که بیس یا بر و مجد آن موجب صلابت و
 صغیر و برد آن باعث بطو گردد و وجود قوت بنا بر ابتداء مرض بیست و دوم نبض ضعیف و قوی و بطی و صلب و خالی
 و این نوع غیر ممکن الوجود است سبب که در نوع بیستم کثرت بیست و سوم نبض ضعیف و قوی و بطی و لین و خالی و این سبب
 قلت حاجت و قوت قوه و امتلا و ماده رطوبت است بیست و چهارم نبض ضعیف و قوی و بطی و لین و خالی و این سبب
 امتلا و قوی و خالی ممکن نیست بیست و پنجم نبض ضعیف و سریع و صلب و متملی ششم نبض ضعیف و ضعیف
 و سریع و صلب خالی بیست و ششم نبض ضعیف و سریع و لین و متملی بیست و هفتم نبض ضعیف و سریع و لین و خالی

داین هر چهار نوع بنا بر ضد ضعف با قوت که موجب سرعت است امکان حصول ندارند نسبت به هم نبض ضعیف و بطی
 و صلب مثل سببش ضعف قوت و صلابت آله و قلت حاجت بنا بر اتلائی ماده باردست سی ام نبض ضعیف و ضعیف
 و بطی و صلب خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و صلابت آله و خلوشریان از روح و خون است بواسطه تحمل مغرط
 سی و یکم نبض ضعیف و بطی و لیس و مثل سببش ضعف قوت و قلت حاجت و لیس آله بنا بر اتلائی رطوبت کثیر است
 سی و دو و هم نبض ضعیف و بطی و لیس و خالی سببش ضعف قوت و قلت حاجت و وجود رطوبت و خلورگ از روح
 و خون کثیر است قسم چهارم در انواع نبض مرکب خاص سی باعتبار عظم و صغر و قوت و ضعف و توازن و تفاوت
 و صلابت و لیس و اتلا و خلا و این قسم نیز منقسم سی و دو نوع است اول نبض عظیم و قوی و متواتر و صلب مثل دوم
 نبض عظیم و قوی و متواتر و صلب خالی و این هر دو بنا بر ضد میان عظیم و صلب قوی و خالی امکان حصول ندارند سوم
 نبض عظیم و قوی و متواتر و لیس و مثل چهارم نبض عظیم و قوی و متواتر و لیس و خالی و این هر دو نوع نیز امکان وجود ندارند
 چه توازنی که مع قوت باشد بدون سرعت ممکن نیست پنجم نبض عظیم و قوی و متفاوت و صلب و مثل ششم نبض عظیم
 و قوی و متفاوت و صلب خالی و این هر دو بسبب که در اول و ثانی گذشت غیر محصله الوجود اند هفتم نبض عظیم و قوی و
 متفاوت و لیس و مثل سببش کثرت حاجت چنانکه سرعت و توازن نکند و قوت و غلبه رطوبت و اتلا سی و هجدهم نبض
 نبض عظیم و قوی و متفاوت و لیس و خالی و این بنا بر ضدیت قوی و خالی ممکن الحصول نیست نهم نبض عظیم و ضعیف و
 متواتر و صلب و مثل دهم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و صلب خالی و این هر دو بسبب که در نوع اول ثانی گذشت نسبت
 امکان حصول ندارند یازدهم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و لیس و مثل سببش کثرت حرارت و ضعف قوت و اتلا سی و بیستم
 رطوبی است دوازدهم نبض عظیم و ضعیف و متواتر و لیس خالی سببش کثرت حرارت و ضعف و غلبه رطوبت و قلت روح باشد
 سی و یکم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و صلب مثل چهاردهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و صلب خالی و این هر دو بسبب
 ضد عظم و صلابت ممکن الحصول نیست پانزدهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و لیس و مثل سببش کثرت حرارت که بظن
 کند و ضعف قوت و اتلائی ماده رطوبی است شانزدهم نبض عظیم و ضعیف و متفاوت و لیس خالی سببش کثرت حرارت
 که بظن تمام شود و ضعف قوت و ایفا سی حاجت بعظم و اتلا از سرعت و توازن و غلبه رطوبت و کمی خون در روح است -
 هفتم نبض ضعیف و قوی و متواتر و صلب مثل سی و یکم نبض ضعیف و قوی و متواتر و صلب خالی و این هر دو بنا بر وجود میان
 قوی و خالی و نیز بسبب که در نوع آند می آید منتفع الوجود است نوزدهم نبض ضعیف و قوی و متواتر و لیس و مثل بیستم
 نبض ضعیف و قوی و متواتر و لیس و خالی و درین هر دو نوع اگر سبب توازن و ضعف قوت است اجتماع او با قوی غیر ممکن و اگر
 سببش کثرت حاجت بود بدون تقدم سرعت بران امکان ندارد لیست و یکم نبض ضعیف و قوی و متفاوت و صلب و
 مثل سببش صلابت آله و غلبه قوت و اتلا سی ماده باردست سیست و دو و هم نبض ضعیف و قوی و متفاوت و صلب

و خالی و این نوع سبب که در نوع هشتم گذشت امکان حصول ندارد نسبت و سوم نبض ضعیف و قوی و تفاوت ولین و متلی سبب
 انقباض رگ و قوت قوه عدم حاجت و کثرت استلای رطوبی است نسبت و چهارم نبض ضعیف و قوی و تفاوت ولین و خالی
 و این محصله الوجود نیست لما قلنا فی الثامن نسبت و پنجم نبض ضعیف و متواتر و صلب و متلی سبب ضعف قوت و صلابت آله
 بواسطه استلای مواد یا بس نسبت و ششم نبض ضعیف و متواتر و صلب و خالی سبب ضعف قوت و صلابت
 آله و خلوات آن بنا بر تحلل مفرط بود نسبت و هفتم نبض ضعیف و متواتر ولین و متلی سبب ضعف قوت و کثرت استلای
 رطوبی است نسبت و هشتم نبض ضعیف و متواتر ولین و خالی سبب ضعف قوت و وجود رطوبت و خلوشریان از
 روح و خون کثرت نسبت و نهم نبض ضعیف و تفاوت و صلب و متلی سبب ضعف قوت و عدم حاجت و صلابت
 آله بواسطه برده یا پیوسته مواد متلی سببی و این نبض ضعیف و تفاوت و صلب و متلی سبب ضعف قوت و عدم حاجت
 و صلابت آله و خلوات آن بنا بر کثرت تحلل است نسبی و یکم نبض ضعیف و تفاوت ولین و خالی سبب ضعف قوت و قلت حاجت
 و استلای رطوبت است نسبی و دوم نبض ضعیف و تفاوت ولین و خالی سبب ضعف قوت و قلت حاجت و وجود
 رطوبتی و خلوات رگ از خون و روح کثیر باشد ششم پنجم در انواع نبض مرکب خاصسی باعتبار عظم و صغر و سرعت
 و بطو و تواتر و تفاوت و صلابت ولین و استلای و خلوات و این نیز سی و دوم نوع است اول نبض عظیم و سریع و متواتر و صلب
 و متلی و دوم نبض عظیم و سریع و متواتر و صلب خالی و این هر دو سبب عظم و صلابت غیر محصله الوجود اند سوم نبض عظیم و سریع
 و متواتر ولین و متلی سبب شدت حاجت ولین آله بنا بر استلای رگ از خون بود چهارم نبض عظیم و سریع و متواتر ولین و خالی
 و این بنا بر ضد سریع و خالی ممکن الوجود نیست کما مر پنجم نبض عظیم و سریع و تفاوت و صلب و متلی سبب نبض عظیم و سریع و تفاوت
 و صلب خالی و این هر دو نوع امکان حصول ندارند لما قلنا فی الثانی سبب نبض عظیم و سریع و تفاوت ولین و متلی سبب کثرت
 حاجت چنانکه بتواتر رسد و وجود رطوبت و استلای شریان از روح و خون است ششم نبض عظیم و سریع و تفاوت ولین و خالی
 و این غیر ممکن الحصول است لما قلنا فی الرابع نهم نبض عظیم و بطی و متواتر و صلب و متلی و پنجم نبض عظیم و بطی و متواتر و صلب
 خالی و این هر دو سبب که در نوع ثانی گذشت امکان وجود ندارند یا زدهم نبض عظیم و بطی و متواتر ولین و متلی سبب کثرت
 حرارت و ضعف قوت و غلبه رطوبت و استلای مواد حاصل است و وازدهم نبض عظیم و بطی و متواتر ولین و خالی سبب سواک
 استلای سبب نبض سابق است و عوصل استلای در بخا قلت خون و روح باشد سیزدهم نبض عظیم و بطی و تفاوت و صلب و متلی
 چهاردهم نبض عظیم و بطی و تفاوت و صلب خالی و این هر دو نوع سبب ضد عظیم با صلب امکان حصول ندارند یا نوزدهم
 نبض عظیم و بطی و تفاوت ولین و متلی سبب کثرت حاجت که بعظم تمام شود و وجود رطوبت و استلای آنست شانزدهم
 نبض عظیم و بطی و تفاوت ولین و خالی سبب سواکی استلای همانست که بالا گذشت هفتم نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب
 و متلی سبب انقباض و کثرت پیوسته محدث صغر و صلابت است و غلبه حرارت موجب سرعت و تواتر و استلای صغری است

ولهذا این نبض در احتمالات صغری می باشد و معذک اختلاف در آن بیشتر بود و کثرت حرکت المرة الصغراء و درجات سودا
 نیز با کثرت صلابت و دوح اختلاف از ثقل ماده هر یک در نبض صغیر و سریع و متواتر و صلب خالی سببش تحمل منفرد و محدث است
 که بواسطه آن صغری صلابت و خلوشه را این پدید آید و کثرت حرارت احداث سرعت و تواتر نماید و نیز در نبض صغیر و سریع و متواتر
 ولین و متلی سببش انضغاط رگ از مواد و کثرت حرارت و رطوبت و امتلائی دم کثیر است و سبب نبض صغیر و سریع و متواتر ولین خالی
 و این نوع بسبب انتفاک اسباب صغیر یعنی عدم حاجت و ضعف قوت و صلابت آله و انضغاط از امتلائی ماده نادر و جود است
 که بدون حاجت و قوت نباشد و وجود ولینت مانع صلابت و خلوه که ضد امتلاست امکان جود ندارد و نیست و یکم نبض
 صغیر و سریع و متفاوت و صلب و متلی سببش صلابت است و حرارت که مودی تواتر نگردد و امتلائی ماده پائین است و دوح
 نبض صغیر و سریع و متفاوت و صلب خالی و این بنا بر آنکه سرعت بی قوت نباشد و خلوه را ضعف لازم امکان حصول ندارد
 نیست و سوم نبض صغیر و سریع و متفاوت و ولین و متلی سببش انضغاط رگ کثرت حرارت چنانکه سرعت امتلائی و امتلائی
 ماده رطوبی است و چهارم نبض صغیر و سریع و متفاوت و ولین خالی و این نوع بنا بر وقوع ضد در سبب سرعت و خلوه غیر
 محصله الوجود است و پنجم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب و متلی سببش و ششم نبض صغیر و بطی و متواتر و صلب
 و خالی و این هر دو نوع نیز امکان حصول ندارند چه تواتر که بسبب کثرت حاجت بود و تقدیم سرعت و اول لازم است و آنچه بسبب
 ضعف بود و اول و نیز بطی که با تواتر بود آنرا جود نبض ضعیف واجب نیست و ششم نبض صغیر و بطی و متواتر و ولین و متلی
 است و ششم نبض صغیر و بطی و متواتر و ولین و خالی و تواتر و بطی این هر دو نوع نیز مقتضی نبض ضعیف است فلا وجود لها
 است و ششم نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب و متلی سببش امتلائی ماده سودا است که بنا بر این خود موجب صلابت باعث
 صغیر گردد و بواسطه برد خود محدث بطو و تفاوت شود و همچنین باشد نبض رطوبت امتلائی ماده سودا مع کثرت اختلاف بسبب
 پیوست و ثقل ماده سسی اهرم نبض صغیر و بطی و متفاوت و صلب خالی و چون خلوشه را این موجب ضعف است و برین صورت
 وجود و این نوع بدون نبض ضعیف ممکن نبود سسی و یکم نبض صغیر و بطی و متفاوت و ولین و متلی سببش عدم حاجت و کثرت
 امتلائی رطوبت است و لهذا این نبض در امتلائی ماده بلغمی یافته میشود مع اندک اختلاف بسبب انضغاط قوت از ماده و
 ثقل آن سسی و دوم نبض صغیر و بطی و متفاوت و ولین و خالی و این نوع بی ضعف قوت نبود و خلوشه را این عن الرد
 و الدم قسم ششم در انواع نبض مرکب خماسی باعتبار قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر و تفاوت و امتلائی
 ولین و امتلائی و این قسم نیز به قسم سسی و دو نوع است اول نبض قوی و سریع و متواتر و صلب و متلی و دوم نبض قوی
 سریع و متواتر و صلب خالی و این هر دو محصله الوجود نیست لکن الصواب به یوجب الصغیر و هو کایو جبرافی هذا
 سوم نبض قوی و سریع و متواتر و ولین و متلی و این نوع بی غلظت امکان ندارد و لوجود اسبابه الثلاثة مگر آنکه امتلائی ماده چندان
 بود که عظم را باعث الشف فرود آورد و محدث صغیر نگردد و چهارم نبض قوی و سریع و متواتر و ولین و خالی و این بسبب ضد

میان قوی و خالی نیز ممکن الحصول نیست پنجم نبض قوی و سریع و متفاوت و صلب و متلی ششم نبض قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این هر دو بسببی که در نوع اول و ثانی گذشت امکان وجود دارند هفتم نبض قوی و سریع و متفاوت و لین و متلی ششم نبض قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و حال این هر دو بهمانست که در نوع سوم و چهارم گذشت هشتم نبض قوی و بطی و متواتر و صلب و متلی و پنجم نبض قوی و بطی و متواتر و صلب و خالی و این هر دو بسببی که در نوع اول و ثانی گذشت غیر ممکن الوجود اند یازدهم نبض قوی و بطی و متواتر و لین و متلی و دوازدهم نبض قوی و بطی و متواتر و لین و خالی و این هر دو حاصل نمیشود بنا بر آنکه قوا اثر که بسبب کثرت حاجت بود او را القادیم سرعت لازمست و آنکه سببش ضعف قوت بود و نیز خلوشریان از روح و خون در نوع ثانی که موجب ضعف است اجتماع آنها با نبض قوی بسبب ضدیت قوی و ضعیف محالست سیزدهم نبض قوی و بطی و متفاوت و صلب و متلی چهاردهم نبض قوی و بطی و متفاوت و صلب و خالی و این هر دو غیر محصله الوجود اند لما قلنا فی الاول والثانی پانزدهم نبض قوی و بطی و متفاوت و لین و متلی سببش قوت قوه و عدم حاجت و غلبه رطوبت و امتلائی شریان از ماده رطب باشد شانزدهم نبض قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بسبب ضد میان قوی و خالی ممکن الوجود نیست هفدهم نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب و متلی سجد هم نبض ضعیف و سریع و متواتر و صلب و خالی نوزدهم نبض ضعیف و لین و متواتر و لین و متلی سببش نبض ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی و این بسبب و یکم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و متلی سببش و دوهم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و خالی سببش و سوم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و لین و متلی سببش و چهارم نبض ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی و این هشت نوع بنا بر ضد میان ضعیف و سریع که بی قوت نباشد امکان حصول ندارند لیست و یکم نبض ضعیف و بطی و متواتر و صلب و متلی سببش ضعف قوت و دیوست ماده یا بر دمجد و امتلائی مواد سودا است لیست و ششم نبض ضعیف و بطی و متواتر و صلب و خالی سببش ضعف قوت و غلبه بیوست بسبب تحلل مفرط و خلوشریان از خون و روح است و این هر دو بنا بر وجود صلابت بی صغر نباشند لیست و هفتم نبض ضعیف و بطی و متواتر و لین و متلی سببش ضعف قوت و امتلائی ماده رطوبی است لیست و هشتم نبض ضعیف و بطی و متواتر و لین و خالی سببش ضعف قوت وجود رطوبت و خلوشریان از روح و خون کثیر است لیست و نهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و متلی سببش ضعف قوت و امتلائی ماده یا بر دمجد و امتلائی مواد باردست سی اتم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و خالی سببش ضعف قوت و غلبه بیوس بنا بر تحلل مفرط است و این هر دو نوع بسبب صلابت که موجب صغر است بی صغر نباشند سی و یکم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و لین و متلی سببش ضعف قوت و امتلائی رطوبیت سی و دوهم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و لین و خالی سببش ضعف قوت وجود رطوبت و خلورگ از روح و خون کثیر است

فضل پنجم در بیان اقسام نبض مرکب است و

وآن یک قسم است باعتبار عظم و صغیر قوت و ضعف و سرعت و بطو و قوت و تفاوت و صلابت و لین و امتلا و خلا و این قسم
منقسم بشصت چهار نوع است اول نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و صلب و متلی و دوم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین
و صلب و خالی و این هر دو بنا بر ضد میان عظیم و صلب امکان حصول ندارند سوّم نبض عظیم و قوی و سریع و متواتر و لین
و متلی و بیش قوت و شدت حاجت و وجود رطوبت و امتلا می رگ از خون و روح است چهارم نبض عظیم و قوی و سریع
و متواتر و لین و خالی و این بسبب ضد میان قوی و خالی امکان وجود ندارد پنجم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و
متلی و ششم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این هر دو نیز غیر ممکن الحصول اند لما قلنا فی الاول و الثانی
هفتم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین و متلی و بیش قوت و کثرت حاجت که بعظم و سرعت الکفا نماید در رطوبت امتلا
و دم و روح است هشتم نبض عظیم و قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و این غیر ممکن الوجود است لما قلنا فی الرابع نهم
نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب و متلی و هم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و صلب خالی و این هر دو بسبب که در اول
و ثانی گذشت غیر محصله الوجود اند یا زدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متواتر و لین و متلی و دوازدهم نبض عظیم و قوی و بطی
و متواتر و لین و خالی و این هر دو امکان حصول ندارند بنا بر آنکه تواتر مع بطو دال بر ضعف قوت بود و اجتماع ضعف با قوت غالب
است سی و نهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب متلی چهاردهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و صلب خالی
و این هر دو نیز بنا بر ضد صلابت و عظم امکان وجود دارند پانزدهم نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین و متلی
و بیش کثرت حاجت چند آنکه بعظم الکفا نماید و قوت قوه و رطوبت امتلا می شرایان از خون و روح است شانزدهم
نبض عظیم و قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بسبب ضدیت قوی و خالی حاصل نمیشود هفتم نبض عظیم و ضعیف
و سریع و متواتر و صلب و متلی و یازدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و خالی و نوزدهم نبض عظیم و ضعیف و سریع
و متواتر و لین و متلی و بیستم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی و بیست و یکم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت
و صلب و متلی و بیست و دوم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب خالی و بیست و سوم نبض عظیم و ضعیف و سریع
و متفاوت و لین و متلی و بیست و چهارم نبض عظیم و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی و بیست و پنجم نبض عظیم و ضعیف
و بطی و متواتر و صلب و متلی و بیست و ششم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و خالی بدانکه این ده نوع السبب
وجود ضد میان عظیم و صلب و سریع و ضعیف ممکن الحصول نیست و بیست و هفتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و لین و
متلی و بیش کثرت حرارت و ضعف قوت و زیادتی ماده رطوبت است و بیست و هشتم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متواتر و لین
و خالی و بیش کثرت حرارت و ضعف قوت و زیادتی رطوبت و قلت روح است و بیست و نهم نبض عظیم و ضعیف و بطی
و متفاوت و صلب و متلی سی و اهر نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و صلب خالی و این هر دو بنا بر ضد عظم و صلابت

محصله الوجود نیست سی و یکم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و متلی سبب این مثل سبب نوع لبست و مفتهم باشد
سی و دوم نبض عظیم و ضعیف و بطی و متفاوت و لین و متلی سبب این نوع مثل سبب نوع لبست و مفتهم باشد سی و سوم
نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب و متلی سبب صغیر و صلابت کثرت بیوست است و سبب قوت غلبه قوت و باعث سرعت
و تواتر و یاقی حرارت و موجب استلا استلای ماده جاری یا بس باشد سی و چهارم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و صلب و خالی
و این نوع بنا بر ضد خالی که لازم از ضعف قوت است با قوی که بی قوت نباشد امکان حصول ندارد سی و پنجم نبض صغیر و قوی
و سریع و متواتر و لین و متلی و این سبب وجود اسباب عظم و عدم حصول اسباب صغیر ممکن حصول نیست مگر آنکه موجب صغیر انضغاط
رگ باشد سی و ششم نبض صغیر و قوی و سریع و متواتر و لین و خالی و این سبب که بالا گفته شد و نیز بنا بر ضد قوی و خالی ممکن الوجود
نیست سی و هفتم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و متلی سبب کثرت بیست موجب صغیر و صلابت و غلبه قوت و حرارت
و استلا صغیر است سی و هشتم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و صلب و خالی و این نوع سبب ضد قوت و خلوه غیر متحقق
الوجود است سی و نهم نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و متلی و این سبب عدم اسباب صغیر محصله الوجود نیست
مگر توجیهی که در نوع سی و پنجم گذشت چنانکه نبض صغیر و قوی و سریع و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضد میان قوت و استلا
خلوه ممکن الحصول نیست چنانکه و یکم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب و متلی این نوع سبب عدم توافق اسباب می و بطی و متواتر
مکن الحصول نیست کما یجی قریباً چنانکه و دوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و صلب و خالی و این نوع بنا بر ضد قوت اسباب
خلوه امکان حصول ندارد چنانکه و سوم نبض صغیر و قوی و بطی و متواتر و لین و متلی چنانکه و چهارم نبض صغیر و قوی و بطی
و متواتر و لین و خالی و این هر دو نیز امکان وجود ندارند چنانکه و تواتر مع بطو و ال بر ضعیف است و آن ضد قوت است اجتماع ضعیف
با قوی محال چنانکه و پنجم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و متلی سبب کثرت بیوست یا بر دمج و قوت قوت و قلت حاجت
و استلای ماده بار دست چنانکه و ششم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و صلب و خالی و این نوع نیز بنا بر ضد قوی با اسباب
خالی امکان ندارد چنانکه و هفتم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و لین و متلی سبب کثرت حاجت قوت قوت و غلبه رطوبت
و استلای است چنانکه و هشتم نبض صغیر و قوی و بطی و متفاوت و لین و خالی و این بنا بر ضد قوی و خالی متحقق الوجود نیست
چنانکه و نهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و صلب و متلی پنجاهم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی پنجاه و یکم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و متلی پنجاه و دوم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متواتر و لین و خالی پنجاه و سوم
نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و متلی پنجاه و چهارم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و صلب و خالی
پنجاه و پنجم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و متلی پنجاه و ششم نبض صغیر و ضعیف و سریع و متفاوت و لین و خالی
و این هر شش نوع بنا بر آنکه سرعت بی قوت نباشد و اجتماع آن با ضعف محال است غیر محصله الوجود اند پنجاه و هفتم نبض صغیر
و ضعیف و بطی و متواتر و صلب و متلی سبب ضعف قوت و استلا صغیر است یا بس است پنجاه و هشتم نبض صغیر و ضعیف و بطی

ومتواتر و صلب خالی سبب ضعف قوت و کثرت بین تا تحمل کثیر پیاپی و نیم نبض ضعیف و بطی و متواتر و ولین و متلی سبب ضعف قوت و امتدای رطوبت است و شصت و نیم نبض ضعیف و بطی و متواتر و ولین خالی سبب ضعف قوت و وجود رطوبتی و خلوشریان از روح و خون است شصت و یک نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و متلی سبب ضعف قوت و عدم حاجت امتدای ماده و شصت و دو نبض ضعیف و بطی و متفاوت و صلب و خالی سبب ضعف قوت و عدم حاجت و غلبه بین تا تحمل کثیر شصت و سوم نبض ضعیف و بطی و متفاوت و ولین و متلی سبب ضعف قوت و عدم حاجت و امتدای رطوبت است و لهذا این نبض در امتدای المپی یافته میشود مع اختلاف قلیل بسبب انضغاط قوت تحت ماده شصت و چهار نبض ضعیف و بطی و متفاوت و ولین و خالی سبب ضعف قوت و عدم حاجت و وجود رطوبتی و خلوشریان از روح و خون است -

مقاله دوم در بیان اقسام نبض مرکب مختلف

بدانکه اکثر اقسام نبض مرکب مختلف که اسمی مخصوص ندارند حسب ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی مثل اقسام نبض مرکب اند که در مقاله اول مذکور شد و بران قیاس نمایند حاجت تجزیه و علوه ندارند و اقسام مرکب مختلف که با سماعی علوه مخصوص اند در اینجا مسطور میشوند و آن چهارده قسم اند اول غزالی و آن نوعی از نبض مختلف در جزء واحد بود بگونه بطی یا پس منقطع گردد از بطوس سریع شود یعنی نبض بطی بود پس مختلف شود جزء واحد و بطوریکه منقطع گردد از باقی اجزاء در بطوس سریع شود با جمله نبض غزالی حادث میشود از اختلاف عارض در جزء واحد و هرگاه حرکت مستوی بود و چون این نبض مرکب است از اختلافات در سرعت و قوت لهذا از مرکبات شمرده اند چه ظاهر است که جزء واحد سریع میگردد و در حرکت خود مگر بنا بر آنکه قوت ادا قوی از قوت باقی اجزاء بود و وجه مشابهت این بغزال در حالت جست و خیز او از زمین است زیرا که درین وقت حرکت غزال بطی معلوم میشود و باین حیثیت که گویا در هوا ایستاده است زمانه قلیل پس فردمی آید و سرعت حاصل آنکه نبض مذکور دالت بر شدت حاجت ترویج مینماید و سبب سبب سرعت و تواتر است و دوم موجی و آن نبضی است مختلف و غطر اجزای رگ و صفران و شقوق و عرض آن و در تقدم و تاخر میان مبدأ حرکت نبض یعنی ادا انبساط مع ولین و سبب ضعیف و شدت التواتر نباشد و با قدری عرض بود و گویا امواج اند که پیهم میرسد بعضی آنها بعضی را برستقامت مع اختلاف میان آنها در شقوق و انخفاض سرعت و بطو با جمله نبض موجی را در جنس مقدار اختلاف است خواه در جمله فطر ثلاثه که اختلاف عظم و صغرا و الزم است و خواه در دو قطر فقط سوائی طول و بهر دو تقدیر او را اختلاف در تقدم و تاخر بود و آن مستلزم اختلاف است در تواتر و تفاوت و تشبیه موجی با موجهای دریای از هوا است و لفظ استقامت بر تین دال است و اما تشبیه موج بجز از انداختن چسبک صلب در موج چنانچه بعضی گفته اند مناسب بعضی از تشبیهات است کما لا یخفی و سبب نبض موجی در اکثر ضعف قوت بود که قوت شکن نباشد بر آنکه آله را یکبار منبسط گرداند مگر آنکه اندک و گاهی فطر ولین را نیز سبب است

و اگر چه قوت شدید لضعف نبود زیرا که آلہ رطب لین قبول نمیکند جنبش و تحریک تا قدر هر جزو او مثل قبول یا بس صلب شک نیست که چنانچه صلب یا بس را که از طرف اول حرکت دهند متحرک میشود تا آخر اجزای او تحریک اول و بجهت صلابت اجزای آن که با هم اتصال دارند و اما رطب لین پس جائز است که متحرک شود جزوی از آن منفعّل نشود از حرکت و جزو دیگر بنا بر سرعت قبول انفصال اجزا از هم و اختلاف بیات اجزای رطب لین در کثرت لینت و قلت آن و باجماع این نبض دلالت بر فطر رطوبت می نماید و در قرآن فیفس که از ورم و بواسیر و در ذات الریه استسقاء کبخی و فالج و سکت و دیگر امراض رطوبه و بعد استحمام و کثرت شرب شراب بهم میرسد و اگر نبض موجی در حیات بهم رسد علامت تعریق است و قریب بموت که طبیعت از اصلاح بدن و متفاوت مرض مایوس گردد و نیز نبض موجی میشود و بعد از آن دودی و در آخر نملی میگردد و گویند که موجی منتقل میشود و دودی عند ضعف قوت و عجز آن از تمام حرکت پس هرگاه رجوع میکند قوت باز عودی کند بسوی موجیت سوس و دودی و آن شبیه موجی است در اختلاف اجزا در شقوق و انقباض و تقدم و تأخر و لیکن بسیار صغیر و بطی بود و شدید التواتر نبض که تواتر این موهم سرعت باشد و حال آنکه سیل نباشد موجب صغر و بطوی این نبض شدت ضعف قوت است و باعث شدت تواتر آنکه هرگاه قوت ضعیف بود و حاجت شدید بالضره و نبض متواتر میگردد و تا تدارک نماید تواتر حاجت را که از عظم و سرعت قوت شده و تواتر بحسب یا وقتی ضعف زیاد میشود و وجه ایها هم تواتر بسرعت درینجا آنست که هرگاه قوت بسبب کوتاهی زبان سکون دراز مدت متقاربه حاصل میگردد و ندوهم میشود که این بسبب سرعت قطع مسافت حرکت اند و وجه عدم سرعت درین نبض آنکه سرعت مع قوه مایه باشد و این در دودی نبود بلکه دودی شدید لضعف می باشد و الا صغیر نبض و این نبض را دودی از آن گویند که حرکت این مشابه باشد بر قمار و دو بسیار پای که آنرا تهازی و خاله الاذن نامند و بسبب نبض دودی شدت ضعف است حتی که مجتمع میشود بطواتر و اختلاف در اجزای نبض زیرا که قوت طاعت بسط آلہ بیکدفعه نمیکند بلکه شیا بعد شیا و ازین جهت حاصل میشود امر مذکور و ولالت بر کمال ضعف و سقوط قوت مینماید لیکن نه بالتمام زیرا که هنگام سقوط قوت با تمام نبض نملی شده ساقط میگردد و بعضی اطباء وجه خصوصیت شدت ضعف در سبب نبض دودی چنان بیان کرده اند که آلہ در و رطب مفرط یعنی شدید اللینت نبی باشد تا که قوت از تحریک متشابه آن عاجز گردد و بلکه اختلاف در وی بنا بر افراط ضعف می باشد و ازین جهت بطی بود چه سرعت بی قوت نبود و نیز در اقم علاوه دلیل مذکور احساس ضعف در نبض و وجود تواتر بطو نیز تعیین سبب مسطور براسه این نبض برهان ساطع است و اکثر حادث میشود و نبض دودی دفعه نزدیک نملی قوت دفعه کند در استفراغات که لغت عارض شوند مثل الفجار و دم از عروق و شرابین و در جراحات یا در فصد یا در رعات و اسهال مفرط و مانند آن چهارم در این شبیه دودی است در اختلاف مذکور لیکن بسیار صغیر و شدت تواتر و ضعف از آنست بنا بر زیادتی ضعف و بجهت مشابهت حرکت او بجهت نملی یعنی موجی نملی گویند و بدانند که اختلاف دودی و نملی در شقوق و در تقدم و تأخر اشد الظهور است و در اختلاف آنها در عرض بل یقین است که اختلاف این هر دو در عرض ظاهر نشود زیرا که انبساط در هر نبض در عمق

شریان بیشتر محسوس میشود و از آن گمان میگردد که شریان منبسط میشود و بلکه ترفع و تحفیف میگردد و وجه کثرت احساس انبساط در
عمق شریان آنکه عمق او اکثر از عرض بود و این بهر آنست که جذب هوای بار و با انبساط در سبک اکثر از عرض بود و بهر آنکه
چون اعضا سه هر دو جانب شریان در عرض ساعد بیشتر اند از آنچه از فوق اوست پس احتیاج توسع مکان ضیق افتاد و وجه
شدت ظهور اختلاف در تقدم و تاخر آنکه تقدم و تاخر غالباً در قطر طول میباشند و او اعظم قطار شریان است حاصل آنکه از کمال
مفهوم میشود که نبض موجی و دودی و نملی هر سه در حقیقت از نوع واحد اند زیرا که مشترک اند در اختلاف اجزای کثیره رگ و در تقدم
و تاخر از مبدأ حرکت رگ لیکن مختلف اند بحسب عوارض چه موجی اعظم از هر دو است و دودی صغیر و ضعف است و تاخر از موجی است
نملی شدید تر است در جمیع عوارض مذکوره از دودی با آنکه سبب این نبض نیز شدت ضعف است و عند کمال سقوط قوت و قریب ت
عارض میگردد ولیکن در اطفال نوپید طبعی بود و گاهی نبض نملی نیز شلح و دودی فتنه حادث میشود و نزدیک آنکه قوت را ساکت کند
از روی سقوط مفرط دفعه و این در غشی میشود که آن سقوط قوت حیوانی دفعه میباشند و بعضی ذکر کرده اند که لابد است از تقدم نبض
دودی بر نملی بمقدار زمانی که براسه عرض باشد مگر غشی نبض دودی آن قدر غلبه باشد که در حلق هرگز و دهر آنکه هرگاه نبض دودی
حادث شود فی الفور بسوی نملی منتقل میگردد و دودی ثابت نملی ماند پنجم انتشار می و این نیز شبیه موجی است در اختلاف
اجزای الشقوق و عرض و تقدم و تاخر مگر فرق آنست که این عصب بود و مع صلابت مختلف اجزاء در صلابت نیز باشد و الاً فیما
حرکت این مع تواتر سرعته بود زیرا که قوت در این البته قوی میباشد و الاً قادر بر تعظیم بعض اجزاء با وجود صلابت نبود و اختلاف برجه
که اگر در آن لاین مطوع میباشد اذنی قوت در تحریک و کفایت میکند با یکدیگر انتشاری نبضه است سیر مع متواتر صلابت مختلف الاجزاء
در عظم و انبساط و صلابت و این تقدم و تاخر و در بدین لاین حقیقی نیست بلکه لاینی است یعنی آنکه بر نسبت شدت صلابت
بود چه نبض مذکور صلب در جمیع اجزاء میباشد و آنچه حکیم علی گیلانی در شرح قانون نوشته که صلابت و عظم در انتشار سه نسبه و
علی التفریق اند و الاً نبض صلب عظیم نمیشد مخالف قول شیخ الرئیس است که در توفیق نبض انتشاری لفظ صلب درج فرموده
و انهم و بنا بر مشابست نشان انتشار یعنی دندان آره در ارتقاع بعض اجزاء و اختلاف آن مسمی انتشاری ساخته اند و در بیان
الاطمئنان و است که انتشاری تحتانی صحیح است فقط در مصلح چنان مذکور است که با است بیا و لون نیز و سبب نبض
انتشاری بطوریکه بعلی مینا ذکر نموده سه گونه است اول اختلاف ماده مصبوب و جسم که نبضت و فضاوت و نفع چه در
سفونته اول را بهر ظاهر میشود و در آخر بنا بر تحلیل سبب است و فضاوت اگر مع جناف رله بات بهادت آن بود تابع او میس
میباشد و اگر مع رقت میزان رله بات باشد بجا بطلوبت می نماید و الاً نفع نیز مجرب است و طوبت است و بدیهی است که سبب
باعث صلابت و رطوبت موجب نیست بود پس لایحه و حسب اختلاف اجزای ماده نبض مختلف شود و در صلابت است لاین
و عظم و صغیر و تقدم و تاخر در تمام احوال عرق در صلابت نیست بقدر محسوس چه هرگاه مختلف شوند اجزای عرق در
صلابت و لاین مختلف شود مال او در قبول حرکت پس عارض گردد اختلاف نبض و صلابت و لاین عظم و صغیر و تاخر

سوم ورم اعصابی زیر که چون مثبت سائر اغشیا از صفای لطن است و در او شایع است بعضی آنها در بعض دیگر پس گاه متورم
 شود و عضو عصبی مثل اغشیه صدر و جنب بدان سبب متمد گردد و در اعضا دیگر مواضع اتصال شایع الیائی که بران مرور کرده پس
 متمد میشوند ازین جهت مواضع مختلفه اغشیه شراشین و ظاهر میگردد نوعی از انتشاریت در منض و بداند که گاهی درم اعصاب غیر
 عصبانی نیز بشرط اختلاف ماده در عفت و نضج و نفوذ او در جوهر شرایین اعداد انتشاریت نبض میکنند و آن در سبب اولی نقل
 است بالجمله نبض انتشاری دلالت بر قوت قوه شدت حاجت و عدم مطاوعت آله می نماید و در او راحه عظیمه و ذات الجنب
 و او را موجب عارض میگردد **دوششم ذنب الفار** و او آنست که بتدریج آغاز کند و اختلاف از نقصان بزیادتی یا از زیادتی
 بنقصان و آن گاهی در نبضات کثیره و گاهی در نبضه واحد با جزای کثیره و گاهی در جزء واحد میباشند بخانچه و جنب است و اختلاف
 گذشت مثال خلاف باعتبار جنات آنست که زیادتی نبضه اولی بر نبضه ثانی یا نقصان اولی از ثانی شکل زیادتی نبضه ثانی بر نبضه
 ثالث یا نقصان ثانی از ثالث باشد و زیادتی نبضه ثانی بر نبضه ثالث یا نقصان او از آن شکل زیادتی نبضه ثالث بر نبضه رابع
 یا نقصان او از آن باشد و مثال خلاف باعتبار نبضه واحد در اجزای کثیره آنست که ماتحت اصبع اولی بر عدد زیادتی باشد و
 ماتحت ثانی نقصان از اولی و ماتحت ثالث نقصان از ثانی و ماتحت رابع نقصان از ثالث و بالعکس این باشد یعنی ماتحت ثانی ازید از اولی
 و ماتحت ثالث ازید از ثانی و ماتحت رابع ازید از ثالث باشد و همچنین در حالت نقصان یعنی ماتحت اصبع اولی بر عدد نقصان
 و ماتحت ثانی ناقص تر از اولی و ماتحت ثالث ناقص تر از ثانی و ماتحت رابع ناقص تر از ثالث بود و مثال اختلاف باعتبار
 نبضه واحد در جزء واحد آنست که مبدأ انبساط زیاده تر باشد پس ناقص گردد و بالتدریج یا بعکس این باشد یعنی مبدأ انبساط ناقص
 تر بود پس زیاده شود و بتدریج و اختلاف خاص این نبض آنست که متعلق بعظم باشد چه آن اولی ترست در مشابیهت با دم موش که بعض
 او غلیظ و بعض او دقیق بود و اگر چه گاهی باعتبار بطو و سرعت قوت ضعف نیز میباشند و ذنب الفار سه قسم است اولی ذنب
 منقضى یعنی ساقط و او آنست که از عظم ابتدا کند و بالتدریج از انتهای صغیر در گذرد و نامحسوس گردد و یا از صغیر
 شروع کند و بظلم رسیده باز بصغیر رجوع نماید از غایت صغیر ب سقوط رسد دوم ذنب ثابت یعنی واقف و او آنست که از زیادت یا نقصان
 آغاز کند و بالتدریج بحد آن مرتبه رسیده بران ثابت واقف ماند سوم ذنب راجع یعنی عائد و او آنست که از مرتبه شروع کرده
 بالتدریج بحد و رسد و از آنجا باز بمرتبه اول خود نماید پس اگر بمرتبه آغازینی کم و بیش رسد آنرا ذنب راجع تام الرجوع گویند و اگر
 بکمتر از آن مرتبه رسد آنرا ذنب راجع ناقص الرجوع خوانند و اگر زیاده تر از مرتبه آغاز رسد آنرا ذنب راجع زائد الرجوع نامند و
 بودن نبض ذنب الفار از اقسام مختلف مرکب باعتبار لزوم اختلاف است و در قوام آن مثلاً برای اختلاف در عظم بل لزوم اختلاف
 در سرعت نیز پیدا شد زیرا که طبیعت را غلبه آن یکدست سرعت چیزی که فوت شده در عظم و در هنگام رجوع بزیادتی سرعت کم میشود
 لعمریه الحاجة الیه بالجمله سبب ذنب الفار ضعف قوت است که اخذ میکند از اجتماع و سبب تدریج و از استراحت بسوای اجتماع
 و ازین جهت گاهی نبض زیادتی می پذیرد و گاهی نقصان ذنب الفار مطلق دال ترست بر قوت بر عدم غایت ضعف

به نسبت دودی و غلی و اورد و اقسام او ذنب مقتضی است که منتی بسقوط میگرد و زیرا که دلالت میکند بر سقوط قوت و غیر طبیعت
از حرکت و بعد از آن ذنب ثابت که رجوع نمیکند بسوی قوت ردی ترا از ذنب اج است و دال تر بر ضعف چه ظاهر است که
ضعف در جمیع اوقات ردی ترا و ضعف در بعض اوقات قوت منقبض او میباشد و بعد از آن ذنب راجع است بنا بر دلالت
او بر رجوع قوت اما در انواع ثلثه ذنب اج تمام الرجوع دلالت بر تساوی قوت با قوت محرکه حرکت اولی میکند ناقص الرجوع دلالت
بر زیادتی ضعف قوت از قوت محرکه حرکت اولی میکند و از آن الرجوع دلالت بر کثرت قوت از قوت محرکه حرکت اولی می نماید و گویند
که در مرض ذبول بسبب نقصان قوت میگرد و نبض شبیه نبض ذنب الفار که از اختلاف و نبضه واحد بود و آنکه از اختلاف در
نبضات کثیره باشد و این هنگام ضعف قوت عند بلوغ او بطرف واحد شریان بود و مقتضی مستطیلی و آنست که از گذر از نقصان
بسوی حد زیادتی پس میل کند از زیادتی بسوی نقصان علی الاتصال تا آنکه برسد بحد اول و نقصان پس میباشد این نبض مانند
دو دم هوش که متصل شوند از طرف اعظم مثالش آنکه از ابتدای انگشت اول تا انتهای ثانی بتدریج در زیادتی باشد و از اینجا
تا انتهای انگشت رابع در نقصان بود پس عظیم الوسط صغیر الطرفین نماید و نبض مذکور را مثل الوسط و متحد نیز گویند و نبضی که عکس
آن بود یعنی صغیر الوسط عظیم الطرفین آنرا عمیق و مخفی و مثل الطرفین نامند و این قلیل الوقوع است و علتش آنکه سبب این نبض
ضعف قوت است پس درین حالت کمتر باشد که قوت کامل بود و در بسط طرفین شریان که محسوس میشود و عاجز بود از تجمیع آن
در وسط او و علت کثرت وقوع مسلی آنست که بسط وسط شریان اسهل است بر قوت از بسط طرفین او چه ظاهر است که بسط مکان
واحد سهل تر بود از بسط مکانین یا بجهت مسلی مرکب میشود و از آنچه مرکب میگردد ذنب الفار زیرا که مثل دو ذنب الفار است و گویند
که حدود نبض مسلی از ضعف قوت بود که ممکن نیست آنرا بر داشتن هر طرف شریان آنچه قریب مرقق است بنا بر آنکه بران
بجمله است و آنچه متصل کف است بواسطه ضعف قوت و آن در مرض ذبول عارض میشود و همچنین که آنرا مرقق
و متداخل نیز گویند و او آنست که نبضه واحد مانند و نبضه نماید بسبب خلاف بقا و تأخر و بیک شریان ندر طول او که آن نبض
آل میباشد و درین نبض آله صلب بود قایت آنکه درین نبض انبساط واحد از مرکز تا محیط نبضی باشد هر آنکه قوت بواسطه ضعف
خود بجز حرکت واحد متصله انبساط را تا نهایت نرساند پس واقع میشود در قریب منتی سکون از آن جهت محسوس میگردد و در
متوالی بتقدم و تا آخر که آن سر در اطرافه دیگر از اطراف انبساط تمام گمان میکنند پس آنرا دو نبضه متلاحقه می شمارند و بقول
شیخ علیه الرحمة استدلال بر صدق قول اول ابطال مذکور آنست که زمانه متخلل میان سر و جزو انبساط این قدر است
ندارد که در آن انقباض پسترا انبساط حاصل شود و ایضا از احساس دو قرص واجب میشود و دو نبضه الانقباض متخلل میان
و نبضه بود و آن نبضه واحد است بالاتفاق و ایضا واجب بود این نبض را دو نبضه شمردن بنگاسیکه ابتدا میگردد و بتأخیر
میگردد پس خود میگرد و بسوی عمق منقبض میشود پس بار دیگر منبسط میگردد پس فلان فرق درین نبض و در نبض واقع می آید
آنست که در دو الترقعین قرصه ثانی بزد و انبساطی یا شد که قرصه اولی جزو اول است یعنی درین نبض

بمقتضی اول از جهت عدم حصول انبساط تام قمره ثانی بر استی تمیم انبساط لاحق میگردد و در یک انبساط دو قمره حاصل میشود
و در واقع فی الوسط قمره ثانی بعد تمام انبساط اول واقع میشود و این طور که نبض بعد از انبساط اول در انقباض شروع
میکند و قبل از تمیم انقباض منبسط میگردد پس واقع میشود در آن حرکت بهنگام توقع سکون با جمیع سبب این نبض قبول
جالیبوس شده است یکی قوت قوه و شدت حاجت و صلابت آل پس آل مطاوعت قوت نمیکند بنا بر انبساط بد قمره و احد
از روی انبساط بسوی محیط یعنی بسوی منتهای مقصود حرکت پس اخذ میکنند آنرا بدو دفعه بواسطه حاجت مانند سیکه اراده
قطع چسبندگی بضرر و احد پس مطاوعت نکند آن چیز پست را حق کند آن ضرب ثانی را خصوصاً وقت مزید حاجت قمره
و شیخ الرئیس بر همین سبب گفته اند دوم ضعف قوت پس قوی نشود بر لبش را بیک دفعه و اگرچه آل الین باشد بلکه عارض
میشود بواسطه او قمره بنا بر استراحت سوئم اتفاق ثانی قوت را از کمال انبساط مانند آنکه عارض شود از فزع مفرط پس منع
کند از کمال انبساط تا آنکه زائل گردد و مانع پس قوت تمام کند حرکت و فرق در هر سه سبب آنست که بصورت سبب اول
نبض قوی و میر و صلب باشد و بحالت سبب ثانی نبض ضعیف و بطی بود و در هر دو الفتره و او نبضی است مختلف ضعیف
متفاوت که بهنگام توقع حرکت در آن سکون واقع شود و یا در وسط مسافت حرکت سواى سکون مرکزی و محیطی یا عا
مریکه منع کند طبیعت را از اتمام حرکت پس ساکن شود پست حرکت کند عند زوال مانع بنا بر انتهای قوت و یا در مرکز بعد
اتمام سکون و داخلی بواسطه عاقله تعویذ کند از انبساط ثانی پس واقع شود سکون دیگر متصل بسکون اول و یا در محیط بعد
تمامی سکون خارجی بسبب منع مانعی از حرکت انقباض سکون دیگر متصل بسکون محیطی افتد و ظهور فتره مذکور بعد سه نبضه
یا چهار یا زیاد از آن میباشد و با انتظام بود یا غیر انتظام و این نبض را دو سبب است اول اعیای قوت و استراحت
آن پس و فقیه قوت استراحت می جوید بعد اعیای ساکن میشود و نبض عند توقع حرکت و بعد از آن قطع مسافت می نماید و ثانی
عارض ناگهانی چون فزع مفرط پس منصرف میگردد بسوی اول نفس و طبیعت دفعه و ترک میکند حرکت و بعضی معاصرین
در اسباب وقوع فتره و نبض می نویسند که گاهی حدوث او از انصباب ماده خبیثه و مانع بر قلب یا حوالی آن میباشد
و گاهی واقع میشود فتره بسبب تولد ماده ردیه متفرقه که بچهره او خبت شدید باشد در حوالی قلب زیرا که قلب تحمل
آفات نمیشود و از انصباب ماده بکیفیت تحریری سسی آن قلع شدید او را عارض میگردد و بواسطه ورود آفت بروی
دفعه و ایضا از وصول کیفیت ماده رویه قلب ساکت میشود از افعال خود مانند حال سکاری و روح بسبب تحذیر
عاجز میگردد و حرکت تا زمانه زوال کیفیت خبیثه از پس حرکت میکند نبض بجز حرکت طبیعی در هنگامیکه ماده منضبط نمیکردد
بسوی او مرتبه دیگر از مانع و موصول نشود و کیفیت خبیثه ماده بحوالی قلب با جمیع فتره اگر منتظم بود روی باشد و ولالت کند
بر قلب زیرا که انتظام او خیر میسر میگردد و اگر غیر منتظم بود چندان روی نباشد و در آن هلاکت نیست بنا بر قلت ماده
و غفلت خباثت او و انصباب عند شد و هم واقع فی الوسط و آن نبضی است مختلف قوی متواتر که بهنگام توقع سکون

دیبا بنا بر کثرت صلابت آل سیر و هم ملتوی و آن نبضی است که در آن رگ چنان نماید که گویا رشته است که می پیچد و این سیر نبض یعنی تشنج و منقبض ملتوی از باب اختلاف اند در تقدم بعض اجزا در حرکت تا آخر نبض اجزا در وضع حرکت اجزا بسوی جهات و در عرض چنانکه کم و زیاده گردد چهار و هم متواتر و آن جنبی است منجمد نبض ملتوی مشابیه تشنج مانند رشته کشیده الا انبساط در متواتر نبضی تر از ملتوی می باشد و کند لک خروج از استوائی وضع بحسب شقوق در متواتر نبضی بود و چون متواتر سماعت نمی کنند در اکثر بنا بر بیل بسوی جانبی پس تند یعنی تشنج از طرفین در آن وضع بود و گاهی میل و بسوی جانب احد باشد فقط با بجملة اکثر عرض امثال نبض ملتوی و متواتر و مائل بجانب واحد در امراض یا بسبب می باشد.

خاتمه

بدانکه شیخ الصناعة و تیسر الجانته و صاحب کمال دیگر افاضل در تصانیف خود بعد بیان اجناس نبض مفرد و انواع نبض مرکب بجز اقسام نبض امزجه و فصول و بلدان و سجنه و اجناس و ابدان و اکثر اعراض انسانی و نبض امراض بدنی و غیره با خبرند و اندک مؤلف احقر ایراد هر یک از اقسام مسطور و در ذیل انواع مفردات و مرکبات نبض الیق و اذوق دانسته و احواله اشعار آنها به نشان هندسه هر صفحه برای رفع کلفت طالبان بهنگام تفحص قس از آن در فائده درج ساخته مگذرا

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
نبض مزاج طبی حار	۳۴ و ۲۵	نبض امزجه حار	۳۹ و ۲۶	نبض امزجه حار یا بس	۵۸
نبض مزاج بارد	۳۹ و ۲۸	نبض مزاج یا بس	۲۹	نبض امزجه حار و دوم	۳۶
نبض امزجه ماده دوم	۴۹	نبض امزجه ماده صفراء	۵۹ و ۲۶	نبض امزجه ماده بلغمی	۶۶ و ۶۳
		نبض امزجه ماده سودا	۶۳		

اقسام نبض اجناس و اسنان و سحت

نبض جنس مردان	۶۵ و ۲۹	نبض جنس نساء	۳۵	نبض جنس جبال	۳۸
نبض صبیان	۳۱ و ۲۲ و ۵۶	نبض بالغان	۳۸	نبض جوانان	۲۸ و ۲۵ و ۲۲ و ۳۵
نبض کسوف	۳۶ و ۲۸	نبض طبی شیوخ	۳۹ و ۳۵ و ۵۰	نبض منزول	۲۴ و ۲۵
نبض سیمین		نبض سیمین ششم	۳۶ و ۲۶		۲۸

اقسام نبض فصول و بلدان

نبض فصل بهار و بلاد معتدل	۱۵ و ۱۳	نبض فصل خریف	۲۲	نبض فصل طبع و بلاد حاره	۳۹ و ۳۹
---------------------------	---------	--------------	----	-------------------------	---------

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۲	نبض بلاد مختلف الیواء	۵۰ و ۳۵	نبض شتا و بلبه بارو	۲۰	نبض فصل شتا
			اقسام نبض ریاضت		
۲۸ و ۳۲	نبض ریاضت یابوہ از اعتدال	۲۶	نبض ریاضت معتدل	۴۸	نبض تبدل ریاضت معتدل
۶۹ و ۵۰	نبض ریاضت کثرتش غیر معتدل	۲۶	نبض آخر ریاضت	۵۱	نبض ریاضت طویل شدید
		۳۴	نبض تارک ریاضت		
			اقسام نبض استفرغات و صفو (۵۲)		
			اقسام نبض استحمام و اغتسال		
۵۱ و ۳۴	نبض کثرت استحمام یاب گرم	۴۵ و ۲۶	نبض استحمام زیادہ از اعتدال	۲۵ و ۱۶	نبض استحمام با اعتدال
۳۴	نبض کثرت استحمام یاب سرد	۵۱ و ۳۰	نبض کثرت استحمام یاب بارو	۵۳ و ۲۶	نبض استحمام یاب سرد
۱۵	نبض اغتسال یاب شیشہائی غلیظ	۳۴	نبض اغتسال یاب سرد	۲۵ و ۱۴	نبض اغتسال یاب گرم در حمام
۲۹ و ۱۴	نبض اغتسال یاب حیات مجفف	۵۱	نبض اغتسال یاب کثرتش غیر معتدل	۵۰	نبض اغتسال یاب کثرتش غیر معتدل
			اقسام نبض ماکول و مشروب		
۲۴	نبض قلت اکل طعام	۲۸ و ۳۸	نبض تناول طعام معتدل المقدار	۲۵	نبض اکل طعام
۳۴	نبض اغذیہ و اشربہ مرطبه	۲۱	نبض استلائی سده از غذا	۴۳	نبض ماکول گرم و مزاج گرم
۶۵	نبض بعد انضمام طعام حار	۵۲	نبض بعد مضغ طعام	۵۲ و ۴۰	نبض اکل شیشہای باروہ
۱۳	نبض شارب آب	۵۲ و ۵۰	نبض عدم غذا	۶۵	نبض بعد انضمام طعام بارو
		۳۲ و ۱۳	نبض شارب معتدل المقدار		
			اقسام نبض نوم و قیظہ		
۵۲ و ۴۰	نبض خواب حالت خلوص و غرق از غذا	۵۱	نبض تبدل خواب از مضغ غذا	۳۵ و ۲۸	نبض اول خواب
۵۲	نبض نوم مفرط	۲۵	نبض در وسط خواب	۲۶	نبض تبدل خواب و آخران
۲۶	نبض کسیر از خواب دفعہ بر خیزد	۲۴			نبض بیدارے بعد خواب طبعی
			اقسام نبض اعراض نفسانی		

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۵ و ۳۸	نبض فسر ح	۲۶	نبض فزع غیر ناکافی و ناکافی	۳۶ و ۳۲	نبض ہم
۳۹	نبض لذت و سرور	۳۸	نبض غضب	۳۶ و ۳۵ ۵۱ و ۵۱	نبض خیم
اقسام نبض مطلق ادواج					
۲۷	نبض ادواج باطنی	۲۸ و ۳۲	نبض تھادی ادواج ظاہری	۱۵	نبض وجع
۳۸	نبض ادواج ہنگام معتدل	۳۶ و ۳۵ ۵۱ و ۵۱	نبض ادواج شدیدہ	۳۹	نبض ادواج غیر شدیدہ
		۳۶	نبض ادواج شدیدہ ہنگام طاقت		
اقسام نبض امراض سر					
۳۰ و ۳۶	نبض صداع سرد و سردی	۳۲	نبض صداع بارد	۳۱	نبض صداع حار
۳۰	نبض صداع سوداوی	۳۰	نبض صداع بلغمی	۲۸	نبض صداع دہری
۳۰ و ۳۶	نبض سکرم صند شکر	۲۶ و ۳۸	نبض سکرم حار	۲۸	نبض قرائط
۵۵ و ۵۲	نبض سکرم سودا و در حالت ضعف	۲۹	نبض سکرم سودا و سک	۳۲	نبض سکرم بارو
۳۶	نبض دوار سودا و سک	۳۲	نبض دوار بلغمی	۳۰ و ۳۶	نبض دوار صف شکر
۶۶	نبض نسیان	۳۶ و ۳۹	نبض سبات از شر باد و تھمدہ	۶۶	نبض سبات
۱۶	نبض لقوہ تمدد سک	۳۲ و ۳۶	نبض فالج	۲۶ و ۲۰ ۳۶ و ۳۶	نبض استرخا
۳۰ و ۳۹	نبض بالخیلیہ کا سودا و سک	۲۰	نبض بالخیلیہ کا موسک	۳۰	نبض بالخیلیہ کا دماغی
۶۶ و ۳۰	نبض شخص	۶۶ و ۵۱	نبض مریض عشق	۶۶	نبض وسواس سودا و سک
۵۱	نبض سکتہ	۲۹	نبض صرع سودا و سک	۵۱ و ۳۲	نبض صرع بلغمی
		۳۸	نبض زکام حار		
اقسام نبض امراض صدر					
۳۱	نبض ذات الجنب	۵۶	نبض سعال حار یا پس	۲۹	نبض رواج رات قلب
۵۶	نبض سل	۳۶	نبض ذات البریہ	۵۸	نبض ذات الجنب حار و سرد
اقسام نبض امراض قلب					

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۲۵۲۲ ۳۲۵	نبض سورمزاج رطب قلب	۳۲۹۱۱ ۶۸	نبض سورمزاج بارو قلب	۳۸	نبض سورمزاج حار قلب
۴۱	نبض خفقان دوسے	۲۱۵۱۵	نبض خفقان	۴۱	نبض سورمزاج یابس قلب
۲۶	نبض غشی	۲۵	نبض غشی		نبض خفقان از دکامی حس قلب
اقسام نبض امراض محدہ					
۵۲۵۳۱	نبض اشتلاعی از غلط یا از غذا	۳۵	نبض امراض محدہ از غلط بارو	۳۶	نبض امراض محدہ از غلط لذاع
۴۶۵۳۳ ۵۸۵	نبض ورم حار قم محدہ	۲۷	نبض اعلال مادی محدہ	۴۵	نبض ضعف باضمہ و دافہ
۳۶	نبض بولیموس	۳۶	نبض کرب محدہ و غشیان	۶۸	نبض ورم بارو قم محدہ
اقسام نبض امراض جگر					
۵۵	نبض ہستقائی ذوقی و طبعی	۱۶	نبض استقائے کمی	۲۹	نبض سورمزاج یابس جگر
		۳۳	نبض یرقان		
اقسام نبض امراض اعضائے تناسل					
۳۲	نبض احتباس طمث	۱۹	نبض اورام حار جسم	۳۵۵۳۱	نبض نقصان باہ از ضعف قلب
		۳۹	نبض احتباس طمث از برد		
اقسام نبض امراض پشت					
		۱۱	نبض حد بدوری		
اقسام نبض جمیعات					
۱۵	نبض جمی یوم استقصائی	۱۱	نبض جمی یوم غشی و فرجی	۲۸	نبض جمی یوم
۵۵۵۳۵	نبض جمی یوم یومی و عطشی	۲۲	نبض جمی یوم غشی	۴۰۵۲۶	نبض جمی یوم غشی
۲۷	نبض جگر از رتبت غشی و یائے آن	۲۷	نبض جمی یوم درے	۲۶	نبض جمی یوم سہوئی و فرجی و یومی و جگر
۷۰۵۲۸	نبض جمی مطبقت	۳۵۵۱۱	نبض جمی سوکوخش	۲۷	نبض جمی غشی دوسے
۳۰۵۲۱ ۳۵۵	نبض جمی بلغمی	۳۶	نبض غت خالص بول نوبت	۲۲	نبض جمی صفیہ کرا
۱۰	نبض ربع دوسے	۳۶	نبض تبدائی نوبت جمی ربع	۵۵۵۳۹ ۶۸۵	نبض جمی ربع

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۱	نبض ربع صفرادے	۳۳	نبض ربع بلغمی	۱۹	نبض ربع سودا دے
۵۵	نبض حصے دق	۶۷	نبض ذلول	۱۸	نبض دق ایشیوخہ
اقسام نبض بحران					
۲۰	نبض بحرانی اسہالی و قی درمنا	۱۷	نبض بحرانی عربی	۷	
اقسام نبض اورام و ثبور					
۴۸	نبض ابتدا دے درم گرم	۳۳ و ۳۱	نبض اورام حار	۲۸	نبض اورام حار ظاہری
۳۲	نبض اورام بارده	۵۹	نبض اورام بلغمی	۱۹	نبض اورام سودا دے
	نبض اورام صلیبہ	۲۹	نبض نارقارے	۵	
اقسام نبض امراض حیلہ					
	نبض حیلہ ام	۳۶	نبض برص	۲۳	
اقسام نبض سمومات					
	نبض اکل سمومات و مخدرات	۱۵	نبض اکل کشتجات	۱۵	

از نتیجہ فکر جناب اسحاق صاحب دہلوی تلمیذ حضرت ابوالمظہر نواب سراج الدین خان احمد صاحب

شده مطبوعہ نسخہ طب تو گوئی مصباح کوئی حکمت	خوشا کتابیکہ شد زمانہ رہین ایثار انشاع
چونقظمائے عبارتشن را وشمس تبسیر کرد عالم	ز فرط حیرت مسیح خیران بشد بہ ہیں اوج افغان
چونکر تاریخ طبع کردم سرش غیبی گفت نامور	خزینہ نبض طبع شد۔ این مسیحی تاریخ انطباع
	۱۹-۶

CALL No. { 4115.1 } ACC. No. 1481

AUTHOR (12/5)

TITLE (12/5)

Acc. No. 1481
Class No. 4115.1 Book No. (12/5)
Author (12/5)
Title (12/5)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

